تاریخ مختصر حیدرآباد

از

فرید الدین خاں

خسروان جہان نشانہ کو زیب لیسر

زینت تیغ و کمر نالک تخت و رفعت

تا حد عالم والد بکرم وتخم زمین

فرزندان علی خان شہنشاہ دکن



اعلیحضرت ہمایون مہر عثمان علی خان شاہ دکن
خلد اللہ ملکہ و سلطانہ

تقریظ

(از جناب عالم کامل آقا سید محمد علی پروفیسر فارسی نظام کالج)

احقر کتاب "تاریخ مختصر حیدرآباد" ترجمه حضرت اجل افخم نواب فریدالدین خان ابن نواب سلطان الملک بهادر را از اول تا آخر مطالعه نمودم و موافق فارسی ایرانش یافتم ترجمه تمام الفاظ انگلیسی اصل کتاب در فارسی آمده با این حال فارسیش موافق اصطلاح و سلیس است و مخصوصاً برای طلاب مدارس بسیار مفید۔ اگر اینگونه تالیفات در هند زیاده شود و در مدارس جاری گردد نقص فارسی این ملک زایل خواهد گشت۔

سید محمد علی ایرانی

ماه جمادی الثانیه ۱۳۳۵ هجری



بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین الصلوٰۃ علی محمد والہ و اصحابہ اجمعین۔
وبعد چنین گوید احقر بندگان محمد فریدالدین خان کہ یکے از السنۂ مہمۂ ملک ما زبان فارسی است و تا یک قرن قبل زبانِ علمی و دولتی تمام ہندوستان بود و لسان اردو ہرچہ دارد از ان دارد سلطنت امپراطوری و امارات امروزی ہندوستان ہم فارسی را یکے از السنۂ عمدۂ مدارس قرار دادند اما ہزار حیف کہ در فارسی ما ہندیان نقص بزرگی است و کمتر از ما ملتفت آن ہستند۔ بسیاری از کلمات و ترکیباتِ فارسی را ما در اردو گرفتہ برای معانی دیگر استعمال می نمائیم و چون فارسی بنویسیم ہمان الفاظ را برای آن معانی کہ در اردو دارند میاوریم مثل اینکہ لفظِ غریب کہ در فارسی بمعنی مسافر است در اردو معنی فقیر دارد و لفظ دریافت کہ در فارسی بمعنی وصول است در اردو بمعنی تحقیق میاید و لفظ کرور کہ در فارسی پنج لک است در اردو صد لک۔ این خادم الطلبہ در تحصیل فارسی صحیح ایرانی زحمت بسیار کشیدم و اکنون برای نفع طلاب فارسی ہند "تاریخ مختصر حیدرآباد"

A Short History of Hyderabad

تالیف جناب پی ۔ وی نایدو را کہ یکے از کتب درسی انگلیسی مدارس است بہ فارسی ایرانی ترجمہ نمودم و از جناب مولف ممنونم کہ اذن طبع لطف کردند ۔ چون بعضی از الفاظ این ترجمہ در فارسی ہند معنی دیگر دارند و بعضی در کتب لغت فارسی ہند موجود نیستند ۔ لہذا معنی ان کلمات را در حاشیہ نوشتم تا خوانندگانِ ہند در اشتباہ نیفتند و نیز سعی نمودم کہ ترجمۂ اصطلاحی و بقدر امکان لفظی ہم باشد تا ہر کس انگلیسی می داند از مقابلہ ترجمہ با اصل فارسی آموزد و ہر کس فارسی می داند انگلیسی آموزد ۔

از سعادت و خوشبختی خودم متشکرم کہ در زمان سلطنت اعلیحضرت دارا شوکت سلیمان حشمت پادشاہِ دل آگاہ نواب میر عثمان علیخان بہادر نظام الملک آصف جاہ خلد اللہ ملکہٗ و سلطانہٗ ۔

بہ ترجمۂ این کتاب موفق شدم و این گونہ خدمات علمیہ از امثال بندہ نتیجہ علم دوستی و ترقی خواہی ان وجود مبارک است کہ بندگان را ہم بہ شوق آوردہ است ۔ ع

این ہمہ آوازہا از شہ بود

از خوانندگانِ محترم استدعا میرود کہ اگر خطائی از مترجم بینند بکرم خود عفو فرمایند کہ سہو لازم انسان است ۔

تاریخ مختصر حیدرآباد دکن

(۞)

حدود عرض مملکت اعلحضرت نظام از پانزده درجه و ده دقیقه (دیدی) تا بیست و یک درجه و چهل و یک دقیقه (کاما) است - وطول ان از هفتاد و چهار درجه و چهل دقیقه (عدم) است تا هشتاد و یک درجه وسی و یک دقیقه (فالا) —— بطرف شمال سلطنت مذکور رود تاپتی و ولایت خاندیش است که در ایالت بمبئی واقع است و حد جنوبی مملکت رود تنگابها در اوکرشنا و حد مشرقیش رود وارد او کوداوری و حد مغربیش دهاروار وکلادجی وشولاپور و احمدنگر بود - این چهار ولایت[51] هم در ایالت بمبئی واقع است -

مساحت و سکنهٔ مملکت مساحت سلطنت (۸۲۶۹۸) میل مربع است و در آن ولایت برار هم شامل است وان مساحت تقریباً مساوی انگلند و اسکاتلند می شود یا مساوی ولایت بمبئی خواهد شد اگر سندر ادران شامل نکنند و سکنهٔ ملک مطابق سرشماری[52] سال ۱۹۰۱ م سکه ۱۱۱۴۱۱۴۲ می باشد که صدی هشتاد و هشت

---

۵۱ ولایت وه تعلقہ ہے جسمیں ایک ہی بڑا شہر ہو اور ایالت وه تعلقہ ہے جسمیں کئی بڑے شہر ہو (شہریان)

۵۲ سرشماری - مردم شماری

ان هندو وصدی ده مسلمانند۔

زبانهای مملکت - زبانهای عمدهٔ مملکت تلنگی و کنری و اردو و مرهتی است۔ زبان مرهتی عموماً در ولایت اورنگ آباد و عثمان آباد و پربهنی و ناندیر و بیدر رایج است و تلنگی در ولایت الکنڈل و رنگل و نلگنده و محبوب نگر و نظام آباد و گلشن آباد و نواح حیدرآباد گفته می شود۔ زبان کنری در گلبرگه و لنگسگور و رایچور رایج است۔ و اردو در خود شهر حیدرآباد۔

باب اوّل

عصر هندوها - قوم دراوید در حصه بزرگ دکن که حالا ان را مملکت نظام می نامند سکنی داشتند زمان ایشان را عصر پیش از تاریخ گویند و هنوز جماعت بزرگ تلنگی از ایشان موجود است۔ در کتاب رامایانا مکرر این جزو دکن به اسم جنگل بزرگ دندکا ذکر شده است و مقصود از جنگل مذکور تقریباً تمام حصه دکن است۔ در ان وقت ولایت بیجانگر۔ و اناگندی راکه برکناره رود تنگابهادرا واقع است کشکندا نامیدند و در انجا قوم سوگری وا حکومت می نمود و حالات قوم کلنگا و پاندیا در مهابهارتا ذکر شده است که اقوام مذکور در ازمنه مختلفه در دکن حکومت کردند۔

حمله قوم آریا - در قرن پنجم و ششم قبل از میلاد مسیح قوم آریا بر ولایت دکن حمله کردند و بعد از ان قوم مزبور در سه قرن دیگر در بسیاری از جاهای آن ملک مسکن گرفتند بعضی از اهل انجا را تابع رسوم و عادات خود ساختند و بعضی دیگر مثل بهیل و گوند

و دیگران را بکوه ها راندند۔ در قرن پنجم سلطنت اندره تمام ان ملکی را که ما بین رود کرشنا و گوداوری واقع است داشت و دار السلطنهٔ ان نزدیک امراوتی در اواخر مجرای کرشنا واقع شده است۔

قوم کلنگا - مگاستینس سفیر سلوکوس که به دربار چندره گپتا به پاتنه فرستاده شده بود و در انجا از سال ۳۱۷ تا ۳۱۲ قبل از میلاد مسیح ماند چنین می نویسد که کلنگا کنار دریا منزل داشتند معلوم می شود در قرن چهارم میلادی قوم مذکور دران زمینی که ما بین رود کرشنا و گنجه واقع است سکنی داشتند و دار السلطنهٔ ان بردوان بود۔

مادیا کلنگا - ان طرف کلنگا مادیا کلنگا می ماندند و باز ان طرف ایشان قوم اندره۔ قوم اندره پیش از آمدن مگاستینس در هند فتوحات خود را در طرف شمال تا نربدا توسیع داد۔ مگاستینس انها را قوم قوی یافت که دهات بسیار وسی شهر با حصار و صد هزار لشکر پیاده و دو هزار سواره و یک هزار فیل داشتند۔

سلطنت اسوکا - اسوکا شاه که مذهب بودها داشت از سال (۲۷۰) تا (۲۲۶) قبل از میلاد مسیح حکومت کرد و سلطنت خود را تا به کنارهٔ مرتفع و کنارهٔ منخفض کرشنا وسعت داد۔ از کتیبهٔ او معلوم می شود علاوه بر شمال هند چهارده ملت دیگر تابع او بودند۔ استیکا و پتنیکا و اندره و پولندا از ان چهارده ملت هستند و در دکن مسکن داشتند۔

اندره بهرتیا - قریب ۲۶ سال پیش از میلاد مسیح یک سردار

اندرہ مگادہا را فتح کرد و خانوادۂ اندرہ برمی تیا یعنی استاوانا را برپا ساخت و خاندان مذکور تا چہار قرن و نیم حکومت کرد۔

ملک کلنگا سیاح بزرگ چین ہیون تسنگ در اواسط قرن ہفتم میلادی بہ ہند آمدہ و از سال (۶۲۹ء) تا (۶۴۵ء) در انجا ماند اخبار شیرینی در باب ممالکی کہ در محل عبور او واقع شدند ذکر می کند۔ در ان وقت مساحت دور مملکت کلنگا (۱۰۰۰) میل و دور پای تخت ان پنج میل بود ولایت بنگال و اریسا در زمان مگاستینس جزو سلطنت کلنگا بود اما در زمان ان سیاح چینی مستقل شدہ بودند زمین شان خصب[۱] و بقاعدہ زراعت می شد۔

کوسالا یعنی برار در طرف شمال غربی سلطنت کلنگا مملکت کوسالا کہ حالا ان را برار می گویند واقع بود مساحت دور مملکت مذکور یک ہزار میل بود شہرہا و دہات ان نزدیک ہم دیگر واقع بودند و خیلے جمعیت ہم داشتند و اہل انجا کہ مرکب از بودہائی و ہندو بود خیلے سخت و سودائی و دلیر و بلند قد و سیاہ بودند۔

ملک اندرہ پس ازان ہیون تسنگ بہ ملک قدیم اندرہ رفت و در ان وقت قوم مذکور ضعیف شدہ بود و دور ملک شان صرف شش صد میل بود۔ بیست دیر بودہائی و سی تبکدۂ ہندو داشت۔

دناکا تا کا یا ملک اندرۂ بزرگ در جنوب سلطنت اندرہ مملکت

---

[۱] خصب - زرخیز۔

اندرهٔ بزرگ واقع بود مساحت دوران (۱۴۰۰) میل وپای تخنش بزواد او زمین زرخیز داشت وجمعیت[1] شهرهایش کم و جنگل بسیار۔ اهل انجا سیاه مائل به زردی وهیبت ناک وتیلد احساس وعلم دوست بودند صرف بود دیدا انجا عبا و داشت باقی خالی ونزدیک به خراب شدن بود درحالتی که یک صد معبد هند وپر از عباد بود۔

مهاراشترا

بعد از ان که هیون تسنگ ولایت کان کن را سیاحت نمود به سمت شمال غربی هند عنان عزیمت خود را تافت واز راه جنگل بزرگی که پر از حیوان وحشی ودزد بود به ملک مهاشترا رفت۔ مساحت دوران ملک یکهزار میل بود و زمینش خصب و به قاعده زراعت می شد و اهل ملک امین وسخت وکینه ور بودند شاه ایشان از قوم شتریا بود و پولی کیسن نام داشت۔ راجهٔ قنوج سیلا داتیا با لشکر زیاد به پولی کیسن حمله کرد ولی شکست خورد۔ در سرحد مشرقی ملک مهاراشترا غارهای مشهور اجانتا واقع بودند۔

کالوکیای غربی

در اواخر قرن پنجم میلادمسیح قوم کالوکیای راجپوت قوت گرفت و بر ان ملکی که مابین رود نربدا وکرشنا واقع است حکومت می نمود در اواسط قرن هفتم شیرازهٔ اتحاد قوم مذکور گسیخت وشعب غربی ان خانواده[2] در ولایت کان کن ومهاشترا حکومت می کرد

---

[1] جمعیت۔ آبادی۔

[2] خانواده۔ خاندان۔

پای تخت ان کلیان بود و شعبه مشرقی ان در مشرق دکن
و پای تخت شان راجه ماہندری ہیون تسنگ ذکر می کند
که بانی خاندان سلطنت کلیان پولی کیسن بود. معلوم میشود
که او یکی از سپاهیانِ مشهور و بزرگ بود. قومِ کاکن وکوسالا
وکلنگاه را تابع کرد و قومِ پالوا را عقب نشانید بطوری که
قوم مذکور درمیان دیوار کانچی که پای تخت ان بود پناه
گرفت و نوهٔ اش وینا یدیتا قوت قوم پالوا را تباه کرده کانچی
را در تصرف خود آورد در وسط قرن ہشتم قوم راشترا کوتا بزرگی
ان خانواده را برباد داد ولی در ۹۷۳ میلادی قوم مذکور دوباره
به قوت رسید و باشکوه وصولت حکومت کرد تا اینکه در
سال ۱۱۸۷ بهیلاما پادشاهِ اول خانوادهٔ دوم یاداوا آن
را تباه کرد.

قوم یاداوا بهیلاما بعد از گرفتن کلیان دیوگری را پای
تخت خود قرار داد و نوه اش سنگانا هو جای کالهوا
را شکست داده ملک وی را ملحق به سلطنت خود کرد و در زمانِ
حکومت جانشینان بهیلاما سلطان کولا تابع قوم یاداوا شد
و ولایت کان کن به ملک یاداوا ملحق گردید. رام چندر یعنی
راجه رام دیو پادشاه ششم این خانواده که علاء الدین
خلجی از حمله ناگهانی وی را شکست داده بود در ۱۲۷۱ سم
بر سریر سلطنت جلوس نمود.

کالوکیای مشرقی شعبه مشرقی کالوکیا هم چندین مرتبه
انقلاب دید و پیوسته جد و جهدی
نمود که خود را بزرگ بسازد تا اینکه سلطنتش از جهت

وصلت[۱] بدست راجندره کولا رفت که در آن زمینی که در ساحل کاوری تا شمال ان واقع بود سلطنت می کرد۔ در اواخر قرن دهم میلادی یک ایل راجپوت دیگر که بلالا نام داشت در میسور قوت گرفت و در قرن دوازدهم وقتیکه ویترا بلالا حکومت میکرد حصهٔ بزرگ مملکت کالوکیا در این سلطنت شامل بود ولی قوم یاداوا در زمان حکومت جانشین ویترا بلالا خیلی از زمین او را گرفت۔

کاکاتیای ورنگل در اواخر قرن یازدهم خانوادهٔ کاکاتیا که در ورنگل می ماند اهمیت پیدا کرد و در قرن دوازدهم میلادی مملکت جنوبی سلاطین کالوکیای شرقی را فتح کرد و به سرکردگی پراتاپارودرا خانوادهٔ مذکور خیلی قوت گرفت و میگویند که در قرن دیگر حاکم تمام جنوبی هند بود۔

باب دُوم

حملهٔ ابتدائی مسلمانان اولین حملهٔ مسلمانان به دکن در ۱۲۹۴ع میلادی واقع شد۔ علاءالدین برادرزادهٔ جلال الدین خیلجی پادشاهِ دہلی با هشت هزار سوار بقصد حملهٔ دکن از کاره که در ساحل جمنا واقع شده است روانه شد از راه جنگل دندیا راه برار و ایلچپور را پیش گرفت و در اینجا کسی با او مزاحمت نکرد و چون چنان شهرت داد که با عموی خویش

---

[۱] وصلت عروسی۔

نزاع کرده در تجسس کار بر آمده است بالاخره پیش دیوگری که دارالسلطنۀ مهاراشترا بود ظاهر شد راجه رام دیو که برای مدافعت خصم ایچ تدارک نه نموده بود به یکی از قلعه های خود پناه برد و شهر در دست دشمن افتاده غارت گردید از منتشر شدن این خبر که افواجی که همراه علاء الدین آمده است صرف مقدمة الجیش ان افواج بزرگ شاه است که در عقب میاید راجه رام دیو هوش خود را باخته برای صلح آماده گردید- وقتیکه گفتگوی صلح جاری بود پسر راجه لشکر جمع کرده بر علاء الدین حمله نمود ولی شکست خورد و رام دیو بدادن ایلچپور و توابع ان و نیز دادن خراج بزرگی که مشتمل بر زر و جواهر بود تن در داد

لشکرکشی به ورنگل

علاء الدین عمویش را بقتل رسانیده بر سریر سلطنت متمکن گشت- و در سال ۱۳۰۳ء راجۀ اریسه از ترقی روز افزون همسایۀ خود تلنگانه ترسیده علاء الدین را وا[1] داشت که از راه بنگال برای فتح ورنگل که دارالسلطنۀ تلنگانه بود ره سپار شد ولیکن در حمله کامیابی و فیروزمندی دست نداد- بعد از گذشتن چهار سال راجه رام دیو روی از اطاعت پیچیده از دادن خراج انکار کرد باز فوج جسیمی بسرکردگی ملک کافور که یکی از بندگان شاه بود و بواسطه تفقد و ملاطفتش به معارج اعتلا و منصب بزرگ رسید بر خلاف راجۀ مذکور فرستاده شد- او پیش از رسیدن به دیوگری حصۀ بزرگ مهاراشترا را گرفت و از ان فتوحات

[1] وا داشتن- آماده کرنا

راجه رام دیو چنان مخالف گردید که از قلعه خود بیرون آمده برای رفتن دہلی با ملک کافور تن در داد۔ وقتیکه در انجا رسید ملاطفت ملوکانه بر او مبذول گردید و بالقب شہنشاہی باز برای فرمان فرمائی دیو گری بحیثیت یکی از باجگذاران فرستاده شد از ان زمان رام دیو ہیچ وقت سر خود را از آستانه اطاعت بر نتابید۔

لشکر کشی دوم به ورنگل

وقتیکه ملک کافور از دیو گری مراجعت به دہلی نمود خبر ناکامی حملۂ اوّل که بر ورنگل شده بود بگوش علاء الدین رسید۔ پادشاه ملک کافور را برای تلافی ان شکست در سال ۱۳۰۹ء فرستاد او از راه دیو گری آمده حصۂ شمالی تلنگانه را تاراج کرد بعد از محاصرہ طولانی ورنگل را در تصرف خود آورد و راجه انجا را مجبور کرد که فدیہ[1] داده خود را آزاد نماید و خراج ہر ساله را ہم بدہد۔ راجه رام دیو در ۱۳۱۰ء مرد فرزندش پس از مرگ پدر زمام حکومت را بدست گرفته از دادن خراج رو پیچید نتیجه اش این شد که در ۱۳۱۲ء باز ملک کافور برای جنگیدن با او فرستاده شد راجه اسیر و بعد از ان کشته شد و مملکتش تا مدگل و رایچور که در جنوب واقع بود غارت گردید در سال ۱۳۱۸ راجه ہرپالا برادر زن راجه مذکور بلوی کرده لشکر مسلمانان ساخلو[2] دیو گری را بیرون کرد۔ قطب الدین مبارک شاه که جانشین علاء الدین بود بذات خود بر او حمله کرده وی را

---

[1] فدیه۔ اسیر کے آزاد کرنے کی قیمت۔

[2] ساخلو۔ گارڈ یا وہ فوج جو ملک میں محافظت کیلئے رکھی جاتی ہے۔

اسیر نمود بعد ازان وجودیش را از صفحۂ زمین محو ساخت۔

فتوحات غیاث الدین تغلق

بعد از کشتہ شدن راجہ ہارپالا خاندان یاداوا کہ یکصد و بیست سال حکمران دیوگری بود بہ اتمام رسید۔ وقتیکہ غیاث الدین تغلق بر سریر سلطنت نشست حالات دکن را در ہرج[۵١] و مرج دید در ۱۳۲۱ء پسر بزرگ خود را کہ اسمش الغ خان بود برای اصلاح امور انجا فرستاد و مشارالیہ در کارش تا ان وقت کہ بہ ورنگل رسید کامیاب بود۔ مدافعین شہر ورنگل را خوب مستحکم کردہ بودند ازین جہت محاصرۂ ان طول کشید۔

اتفاقاً مرض مُسری[۵۲] سختی درمیان اردو[۵۳] ظاہر شد۔ چند نفر از صاحب منصبان او با افواج خود رو بفرار نہادند۔ درانوقت کہ شاہزادہ برای مراجعت لشکر خود سعی می نمود راجہ مذکور بر او حملہ کردہ تا دیوگری دنبال نمود دران حملہ بسیاری از افواج شاہی کشتہ شد۔ وقتیکہ بعد از چہار ماہ از دہلی مدد سپاہ رسید او بید ر را فتح نمود و ورنگل را در تصرف خود آورد و راجہ مذکور را اسیر نمود بہ دہلی فرستاد و اسم ورنگل مبدل بہ سلطان پور گشت و بان شکست اسم خاندان کاکاتیا از صفحۂ تاریخ محو گردید۔

الغ خان وقتیکہ علاء الدین از دنیای فانی بہ عالم جاودانی شتافت

---

[۵١] ہرج و مرج۔ بے انتظامی۔

[۵۲] مرض مُسری۔ جو مرض کہ ایک شخص سے دوسرے شخص مین سرایت کرتا ہے۔

[۵۳] اردو۔ کیمپ۔

الغ خان به لقب محمد تغلق در ۱۳۲۵م که سریر سلطنت را به جلوه خود مزین ساخت و در اوایل حکومتش تا یک مدتی در مملکت هیچ جا آشوبی نه بود و بعد از ان بواسطه ظلم و تلون مزاج شاه اهل ملک مجبوراً یاغی[۱] شدند و یکی از ایشان برادرزادهٔ او بود۔ تغلق تا دکن دنبالش نموده وی را گرفت و زنده پوست از بدنش کند۔ وقتیکه محمد تغلق در ۱۳۹۹ء به دیوگری رسید از مشاهده آب و هوا و جای انجا اینقدر مجذوب شد که عزم مصمم نمود که ان را پای تخت خود قرار دهد و اسمش را مبدل بدولت آباد نمود۔ در انجا یک قلعه و منار را که هنوز دیده میشود بنا نهاد و یک راه بزرگی هم که راست به دہلی میرفت ساخت که طولش هفت صد میل بود و بر هر دو طرفش درختها قد کشیده بودند و اهل دہلی را حکم داد که به دیوگری هجرت نمایند در ان زمان دہلی یک شهر وسیع بود با ملحقات و توابع ده میل قطر شهر بود و در نواح شهر قلعه ها و قصرهای[۲] پادشاهان قدیم واقع شده بودند واین کار آسان نبود که همه مردمانی که درمیان دیوارهای شهر ساکن بودند جای خود را گذاشته درچنان شهری که مسافت بسیار داشت برای خودشان خانه جدید سازند ولی اهل شهر برحسب فرمان خسروی مجبوراً به انجا هجرت نمودند هزارها بندگان خدا در سفر تلف شدند و باقی ماندگان که بدولت آباد رسیدند بقسمی حالشان تباه بود که باز به دہلی فرستاده شدند وان تدبیر

۱۔ یاغی شدن۔ باغی ہونا۔

۲۔ قصر۔ محل۔

شاہ بکلی ناکام گردید ولی باوجود این حال بازاہل دہلی را بدولت آباد فرستاد و مراجعت داد۔

این قضیۂ فاجعہ در زمان قحط واقع شد و در ہمانِ وقت شاہِ مثل اینکہ میخواہد اہل دہلی مصیبت زدہ را مسخرہ نماید یکی از دندانہای پوسیدۂ خود را باشکوہ زاید الوصف در زمین دفن نمود و یک مقبرۂ خوشنما بران ساخت و این واقعہ در ملکِ بیدر اتفاق افتاد۔

باغی گری بادشاہان کرناتا و تلنگانہ۔

در ۳۴۶ھ امارت[1] ہندوہا کہ اسمِ شان کرناتا و تلنگانہ بود علم باغیگری را برافراشتند و ساخلو مسلمانان انجا را بیرون کردہ مطلق العنان[2] شدند راجۂ کرناتا یک خانوادۂ جدید سلطنت در ویجانگر تشکیل[3] داد و راجۂ تلنگانہ ملک ورنگل را پس گرفت و نیز گولکندہ را مجبور بہ اطاعت نمودہ سلطنت خود را وسعت داد۔

باغیگری در ولایت دولت آباد

در سالِ دوم شورش در ملکِ بیدر ظاہر ظاہر شد ولی ان بزودی مرتفع گشت در ۳۴۶ھ م چند نفر از انہا یکہ علم باغیگری را در ملک گجرات برافراشتہ بودند در دکن پناہ گرفتند وقتیکہ خبر پناہ گرفتن انہا بگوش

---

[1] امارت ۔ ریاست۔
[2] مطلق العنان ۔ آزاد ہوجانا
[3] تشکیل دادن ۔ ساختن ۔

شاه رسید فرمانِ خسروی شرف صدور یافت ان اعیان و معززان ملک راکه یاغیها را پناه داده بودند اسیر نمایند ولی اوشان ازانجا فرار کرده بلدی نموونده و اسمٰعیل خان راکه یکی از سرداران افغان بود شاهِ خود ساختند. محمد تغلق به سمت جنوب لشکرکشی نموده یاغیها راشکست داد و پس از ان ایشان را مجبور به مراجعت به قلعهٔ دولت آباد نمود. و قتیکه او قلعه مذکور را محاصره می نمود بجهت شنیدنِ خبر شورش گجرات از محاصره دست کشید. در وقت مراجعت محمد تغلق مردم همه بنهٔ[۱] و فیلهای وی را غارت کردند و بعد ازان حسن گنگو اعانت عسکری از اسماعیلخان و راجهٔ تلنگانه یافته لشکرکشی به عماد الملک والی دکن که داماد شاه بود نمود و او را شکست داده بقتل رسانید پس ازان واقعه اسماعیل خان از سلطنت دست بر داشت و بجای او حسن گنگو برای حکمرانی ان سامان منتخب شد. مشارُالیه خانوادهٔ بهمنی را تشکیل داد و برای خود لقب علاء الدین اختیار نمود.

تاریخهای عمده

در سال ۱۲۹۴ میلادی علاء الدین حمله به دکن نمود۔

در سال ۱۳۰۳ م لشکرکشی اول به ورنگل واقع شد۔

در سال ۱۳۰۷ م راجه رام دیو دیوگری یاغی گشت۔

در سال ۱۳۰۹ م حملهٔ دوم به ورنگل شد۔

در سال ۱۳۱۸ م سلطنت خانوادهٔ یادوا در دیوگری خاتمه یافت۔

---

[۱] بنه ۔ سامان ۔ مال و اسباب۔

در سال ۱۳۴۴ م - شاہان کارناتا و تلنگانہ یاغی شدند -
در سال ۱۳۴۶ م اہل دیوگیری (دولت آباد) بلوی کردند -

باب سوم

(۵)

سلطنت بہمنی

حسن کنگو در اوایل عمر نوکر یک برہمن منجم دہلی بود آقایش امانت اوراخیلی پسندیدہ وی را منظور نظر شاہ گردانید و آخر الامر حسن کنگو بواسطہ مراحم و ملاطفت محمد تغلق بہ منصب سرداری عسکر رسید وقتیکہ اور در ۱۳۴۷ء در دکن بنیاد سلطنت خود را نہاد بہ یادگار تفقد آقای خودش کہ برہمن بود لقب بہمنی برای خود اختیار کرد - مملکتش از ملک برار تا کرشنا و از دریای مغرب تا تلنگانہ مشرق کشیدہ شدہ بود گلبرگہ را پای تخت خود ساخت و اسمش را احسن آباد نہاد - حسن کنگو در ۱۳۵۸ء از دنیای فانی بہ عالم جاودانی شتافت و فرزندش کہ محمد نام داشت بر سریر سلطنت جلوہ نمود - در اوایل حکومت خود لشکر کشی بر راجہ تلنگانہ نمود و راجہ قلعۂ گولکندہ و نیز خزانہ خود را کہ مشتمل بر ہشتاد کرور[1] روپیہ بود باو داد و صلح نمود - بعد ازان بلا فاصلہ محمد از پادشاہ ویجانگر طلبگار پول[2] شد ولی راجۂ مذکور بجای اینکہ پول بدہد لشکری را کہ مشتمل بر سی ہزار سوار و صد ہزار پیادہ و سہ ہزار فیل . بود برای

---

[1] فارسی زبان میں پانچ لاکھ کو ایک کرور کہتے ہیں - [2] پول - روپیہ پیسہ

جنگیدن با او بطرف شط کرشنا فرستاد و شهر مدگل را
فتح کرد و ہمہ جمعیت انجا را بقتل رسانید۔ ولی ہنگامیکہ محمد
از رود تنگا بہادر را عبور کرد راجہ رو بفرار نہاد درحالیکہ
اردوی خویش را با ہشتاد ہزار مرد و زن و بچہ گذاشت
محمد انہا را قتل عام نمودہ راہ ادو نی را پیش گرفت و از
انجا لشکر کشی بہ ویجانگر نمود۔ و بعد از محاصرہ ایک ماہ ان شہر
موافق خواہش راجہ با وی صلح کردہ بہ گلبرگہ مراجعت نمود
در جنگ ۱۳۶۷ء کہ کرناتک مکرر بتاراج رفت و متجاوز از
نیم ملیون ہندو تلف شدند۔ در سال ۱۳۷۵م محمد وفات
یافت و فرزندش مجاہد شاہ جانشین پدر شد میگویند کہ وی
خوشگل ترین سلاطین ان خانوادہ بود و نیز جراتی تمام داشت
مجاہد شاہ لشکر کشی بہ ویجانگر نمود کہ قلعہ مستحکم بانکاپور را کہ
سمت جنوب دہاروار واقع است در تصرف خود بیاورد
و بعد از ان کہ کامرانی ہای متعدد باو دست داد و تا شش
ماہ راجہ را از جائی بہ جائی دنبال میکرد تقریباً شصت ہزار
نفر را کہ اغلب زنہا بودند اسیر نمودہ لشکر خود را برگرداند در
سال ۱۳۷۸م در راہ بہ دست عمویش کہ داود نام داشت
بقتل رسید و فیروز فرزند قاتل مجاہد شاہ در سال ۱۳۹۷م بر
سریر سلطنت نشست او کمالات بسیار و ہمت بے حد
داشت و یک رصد خانہ ساخت و نیز کشتیہا ی تجارتی
تشکیل داد۔ بہ تجار فرمانِ خسروی چنان شرف صدور یافت

لہ پیش گرفتن - اختیار کرنا

که بر هر بندری که برای تجارت میروند اگرزن خیلی خوشگل
و مردم بسیار عالم و با هنر را بیابند انها را از انجا نزد شاه
بیاورند و میگویند که در حرم او خوشگلهای سیزده ملت موجود
بودند و با هر کدام از ایشان شاه بزبان خود او تکلم می نمود
فیروز در هر چهار روز شانزده صفحهٔ قران از دست خود مینوشت
داو در حکومت بیست و پنج ساله‌اش بیست و چهار جنگ نمود
اولین جنگ فیروزشاه از تحریک راجهٔ ویجانگر شد زیرا که
راجهٔ مذکور برای پس گرفتن مدگل و رایچور که در دوآب
رایچور واقع بودند سعی می نمود واین دوآب رایچور باعث
جنگ دائمی میان ان دو سلطنت بود - یک قاضی و چند نفر
از دوستان او شکلهای خود را تغییر داده مثل دختر های رقاصه
خودشان را جلوه دادند و پیش فرزند راجه رفتند و رقص
باشمشیر نمودند و در ان بهانه همان تیغ های خودشان را
در سینهٔ شاهزاده فرو بردند و قتیکه این بلیه فاجعه بر راجه روی
نمود در همان ساعت لشکر اسلام بر راجه شبخون زد و راجه رو
بفرار نهاد و این جنگ راجه را بدادن صد و بیست کرور
روپیه مجبور ساخت فیروز در جنگ دوم بانکیپور را گرفت
و شصت هزار دشمن را اسیر نمود - راجه انجا خزانه بزرگی
به شاه تسلیم نمود و نیز داخل حصار دار السلطنهٔ خود دشمن خود
را راه داد - بعد جنگ های دیگر شد ولی خصوصاً ان جنگها که
در اواخر سلطنت فیروز واقع گردیدند باعث تباهی مسلمانان
شدند و عاقبت الامر هندوها چندین شهر را باز در تصرف خود
آوردند مساجد مسلمانان را با خاک برابر کردند و ان قدر از

اہلِ اسلام بدست ہند وہا تلف شدند کہ از سرہای انہا سکو[۱]
ساختہ شد۔ بواسطہ ان بدبختی ہا فیروز زود مرد و بعد از وفات
او در سال ۱۴۲۲ م برادرش احمد شاہ بر سریر سلطنت جلوس
نمود۔

احمد شاہ اول

احمد شاہ بلافاصلہ برای پس گرفتن ان ممالکی کہ برادرش از دست دادہ بود اقدام بہ جنگ نمود و با افواج بزرگ از رود تنگا بدرا عبور کرد و باسختی بے رحمانہ در ہر سمت ہندو ہارا دنبال نمود۔ وقتیکہ عدد کشتہ ہا بہ بیست ہزار میرسید موقتاً توقف از قتل و غارت نمودہ جشن ترتیب میداد و آخر الامر راجہ را بدادن خراج باقی ماندہ مجبور ساخت و بعد از ان لشکر کشی بہ تلنگانہ نمود و ورنگل را فتح کرد و ہمہ بت خانہا را خراب کردہ باسنگ و چوب شان مساجد ساخت پس از ان جنگ عنان عزیمت را بطرف شمال تافت و در زمینِ بیدر شہر نوئی تشکیل داد و اسمش را احمد آباد بیدر نہاد و با امارتِ مالوا و برار ہم جنگ نمود و وفاتش در ۱۴۳۵ م اتفاق افتاد۔

علاء الدین دوم

فرزندش علاء الدین جای پدر را گرفت در اوایل حکومتش جنگی کہ دران کامرانی و فیروزمندی با و دست داد با امارت ویجانگر نمود۔ بعد از ان حملہ بہ خاندیش کرد و دار السلطنۂ ان برہان پور را در تصرف خود آورد و قصر ہای انجا را با خاک برابر کرد۔ از ان فتوحات مسلسل شمشیر اسلام دیوراج کہ راجۂ ویجانگر بود توقف کردہ

---

[۱] سکو۔ چبوترہ۔

مجلس مشورت منعقد نمود۔ چند نفر از اہل مجلس ان ہمہ
شکست وتباہی ہندو ہارا نسبت بہ غضب خدا دادند وبعض
دیگر بقضا وقدر وبعضی از ایشان گفتند کہ شکست ہندو ہا بواسطہ
کامل بودن مسلمانان در ہنر تیر اندازی وسواری بود۔ دیوراج
رای آخر را پسندیده دو ہزار از اہل اسلام را کہ تیر انداز بودند
ملازم خود ساخت و بہ علاوه ایشان شصت ہزار تیر انداز دیگر
ہم بودند کہ خودش داشت و در ۱۲۴۳ء با ان عسکر خود لشکر
کشی بہ سلطنت بہمنی نمود۔ مدگل را محاصره کرده وان مملکت
را تا حد ساغر وبیجاپور غارت کرد اگرچہ در اوایل ان جنگ
کامرانی با ودست داد اما بعد از آن اتفاقاً مجبور شد کہ با
علاء الدین صلح بہ نماید و بدادن خراج سالانہ تن[۱] در داده۔ در
سال ۱۲۵۷ء علاء الدین وفات کرد۔

ہمایون فرزند احمد شاه ہمایون جانشین پدر شد۔ او ظالم
وخونخوار بود وقتیکہ شراب خورده بر نیم کٹ[۲] خود
دراز کشیده بود جمعی از ملازمانش اورا بقتل رسانیدند و
پس ازان محمد شاه دوم کہ نہ سالہ بود سریر آرای سلطنت
گردید و در زمان طفولیت او امور مملکت در دست مادرش
ویکی از وزرای ملک کہ محمد غوان نام داشت بود۔ وزیر مذکور
لشکر کشی بہ کان کن نموده ان را در تصرف خود آورد۔ از راجہ
وبیجانگر گوا را ہم گرفت وبعد ازان با افواج خود بہ سمت اریسا
رہسپار گشت وکانداپلی وراجا ماہندری را ملحق بہ سلطنت بہمنی

[۱] تن در دادن۔ راضی ہوجانا۔ [۲] نیم کٹ۔ کوچ۔

نمود- راجه انجا دران زمانی که قحط ملک را فرا گرفته بود سعی کرد که ان ولایات از دست رفته را باز بگیرد ولی محمود معجلاً لشکرکشی براو نموده وی را شکست داد و مسولی پتام را گرفت محمد شاه که دران جنگ همراه بود کیفیت بتخانهٔ کانجیورام را شنید که دیوارها و سقفش از طلا ساخته شده است و بزودی باشش هزار سواره به ان سامان شتافت و بتکدهٔ مزبور را در تصرف خود آورد و پیش ازان که کسی برای نجات ان بیاید همه مال انجا را غارت نمود-

محمود غوان

محمود غوان نه صرف یک سردار بزرگی بود بلکه وزیر کامل و صاحب فراست هم بود- در ریاست او مملکت به حد اعلای وسعت رسید و ان از کان کن مسولی پتام و از طرف دیگر از رود نرباده تا رود کرشنا کشیده شده بود. محمود مملکت را به هشت ولایت تقسیم کرد و نیز اقتدار والیان ولایت را کم نمود و چندین اصلاحات دیگر را هم در نظم و نسق حکومت داخل کرد- از جهت ان اصلاحات بسیار مردمان مقتدر از او متنفر شدند و در سال ۱۴۸۱م بخلاف او باهم ساخته سرش را بریدند و تهمتی که به او زده بودند این بود که او با پادشاه اریسا مکاتبه[1] خیانت کارانه داشت- ان واقعه فاجعه را متجاوز از یک سال هم نگذشته بود که محمد شاه دوم ندای اجل را لبیک گفت-

محمود شاه دوم | در سال ۱۴۸۲ فرزندش محمود ثانی بر تخت

[1] مکاتبه- خط و کتابت-

سلطنت جلوس نمود اگرچہ سی و ہفت سال حکومت کرد ولی شاہ اسمی[1] بود والیانِ ولایت متوالی[2] ہم علم یاغیگری را برافراشتند۔ و از استانۂ اطاعت سر تافتند۔

درہم شکستن سلطنت بہمنی

یوسف عادل شاہ کہ پسر خواندۂ[3] محمود غوان و ترک بود لقب شاہی برای خود اختیار کرد و در ۱۴۸۹ء در ولایت بیجاپور خاندانِ سلطنت عادل شاہی را تاسیس نمود حسین بہری ہندوی جدید الاسلام کہ باعث جوانمرگی محمود غوان شدہ بود بفرمان محمود شاہ دوم کشتہ شد و فرزندش احمد خبر قتل پدر را شنیدہ یاغی گشت و در ۱۴۹۰ء در ولایت احمد نگر سلطنت جدیدی تشکیل نمود و در ۱۴۸۴ء عماد الملک والی برار خود را مستقل[4] اعلان داد۔ قاسم برید کہ بجای غوان وزیر شدہ بود در سال ۱۴۹۲ء در بیدر سلطنت برید شاہی را تاسیس نمود۔ در آخر قطب قلی کہ حاکم گولکندہ بود سلطنتی جدیدی برپا ساخت کہ منسوب بہ اسم خودش سلطنت قطب شاہی است و ان در سال ۱۵۱۲ء واقع شد۔

تاریخہای عمدہ

---

[1] اسمی برائے نام

[2] متوالی۔ پے در پے

[3] پسر خواندہ۔ متبنیٰ۔

[4] مستقل خود مختار۔۔

(۱) درسال ۱۳۴۷م حسن کنگو سلطنت بهمنی را تشکیل داد
(۲) درسال ۱۴۸۹م سلطنت عادل شاهی در بیجاپور تاسیس یافت
(۳) درسال ۱۴۹۰م سلطنت احمد نگر قایم شد
(۴) درسال ۱۴۹۲م سلطنت برید شاهی در بیدر پیدا گشت۔
(۵) درسال ۱۵۱۲م سلطنت قطب شاهی در گولکنده برپا گردید۔

باب چهارم

(پ)

سلطنتهای دکن

بعد از تقسیم شدن سلطنت بهمنی پنج امارت در دکن حادث شد و شاید از میان انها بیدر کوچکترین بود و حدود ان درست معین نشده و این را هم کسے نمی داند که در کدام وقت ان امارت از صفحهٔ عالم مرتفع گشت و والی اول خاندان برید شاهی به حیثیت نمایندهٔ پادشاهان سلطنت بهمنی ادعای حکومت نمودند و سوم این خاندان اول شخصی بود که برای خود لقب سلطان اختیار کرد و پادشاه هفتم ان خاندان در ۱۶۰۹م حکومت می نمود۔

حکومت برار

حد مملکت عماد شاهی برار در شمال کوههای ایجادری بود و جنوب گوداوری۔ و درطرف مغرب از دامنه احمد نگر و خاندیش شروع شده مشرق ش به ناگپور منتهی می شد۔ صرف سه پادشاه بران سلطنت فرمانروا کامل نمودند۔ وقتیکه پادشاهِ چهارم ان خانواده به تخت سلطنت نشست به حد بلوغ نرسیده بود وزیرش سلطنت را غصب نمود و در ۱۵۷۲م حکومت مذکور در مملکت احمد نگر تحلیل رفت

گولکنده

انکس کہ سلطنت خانوادۂ قطب شاہی را در گولکنده تاسیس نمود یک ترک بود و خود سی سال حکومت کرد۔ وقت مرگ او مملکتش از گوداوری تا کرشنا کشیده شد و خاکی کہ او از بہمنی ہا و ویجانگری ہا گرفت داخل نصف مغربی مملکتش بود و نصف مشرقی را از راجہ ہای تلنگانہ گرفت۔ سلطان قلی در عمر نود سالگی از دست فرزندش کشتہ شد و ان پادشاہِ نو ہفت سال حکومت نمود و پادشاہ سوم بعد از آنکہ ہفت ماہ سلطنت کرد در طفولیت مرد و ابراہیم قلی جایش را گرفت در اوایل حکومت سی سالہ او مملکت از ویجانگر و پادشاہان بیجاپور و بیدر در زحمت افتاد ان سلاطین را وزیر ابراہیم کہ جاگا دیو نام داشت محرک شد و او اخر سالہای حکومت او در فتح راجہ ماہندری و ملکی کہ در سمت شمال رود گوداوری تا شیکاکول بود گذشت و ممالک مذکورہ را از دست ہندوہا گرفت۔ جانشین ابراہیم محمد قلی ہم ملک را بیشتر وسعت داد۔ و لایات گندی کوتا و کاداپا و دیگر ملحقات و توابع را ہم تا رود پنار بہ سلطنت خود ملحق ساخت ہمین پادشاہ بنیاد شہر حیدر آباد را نہاد و دار السلطنۂ خود را از گولکنده بان سامان[1] منتقل نمود۔

در بیان سلطنت بیجاپور

مانند امارات دیگر دکن یوسف عادل شاہ ہم ولایاتی را از سلطنت ہای ہمسایۂ خود فتح کردہ ملحق بہ مملکت خود نمود انگاہ کہ پادشاہ مذکور ندای اجل را لبیک گفت ملکی کہ برای جانشین خود گذاشت حدِ شمالیش رود نیرا و حدِ جنوبیش تنگابہادرا و حدِ

[1] سامان - طرف سمت

مغربیش دریا و حدِ مشرقیش بیما و کرشنا بود۔ یوسف عادل شاه یک اغتشاش[۱] ابدی را وصیت نمود زیرا که در اوایل حکومت خود مذهب شیعه را مذهب سلطنت خود اعلان داده بود و بجهت ان اهل ملک بسیار دل تنگ شدند و نیز سلاطین همسایه اش باهم ساخته با او جنگیدند اما یوسف عادل شاه از تدابیر زیرکانه و عزم راسخ ملک خود را تحفظ نمود اما جانشینان وی به قدر او زیرک و مدبر نبودند از خیالات واهی یا انتقام از خصم های خود مملکت را به از احزاب مختلفه ساختند و خود شان هر وقت بیک حزب ملحق می شدند و ان حزبها تشنهٔ خون یک دیگر بودند با بین ایشان و سلاطین احمد نگر قتال و جدال دائمی بود زیرا که می خواستند شولاپور و چند ولایت دیگری را که بر ساحل رود بیما بود در تصرف خود بیاورند۔

سلطنت احمد نگر

پیشتر نوشته شد یدر آنکس که سلطنت خاندان نظام شاهی را در احمد نگر تشکیل داد یک برهمن جدید الاسلام بود۔ عجب این است که چند نفر از پادشاهان احمد نگر ادعای ده پاتری را که در برار واقع است با قوت شمشیر نمودند زیرا که در انجا اجداد برهمن ایشان مستوفیان[۲] ارثی بودند۔ برهان پادشاهِ دوم ان خاندان خیلی مدارا با مذهب دیگری نمود و برهمنی را صدر اعظم خود مقرر کرد ولی مانند یوسف عادل پادشاهِ بیجاپور او هم خود را شیعه

---

[۱] اغتشاش۔ شورش

[۲] مستوفی۔ محاسب۔

اعلان دادہ خطای فاحش نمود و نتیجہ اش ہمان شد کہ امارت
ہمسایہ اش بخلاف او باہم ساختند۔ سربازہای استیجاری خارجہ
میران حسین راکہ پادشاہ پنجم انخاندان بود بقتل رسانیدند باآنکہ
سربازہای مذکور ملازم وی بودند۔ قاتل ہا را قتل عام کردند و باز
مذہب سنی را مذہب حکومت قرار دادند ولی در زمان شاہ
ششم اسمٰعیل سنی ہا باہم افتادند بجہت این کہ وزیر اعظم مقتدر
پادشاہ خود را از مذہب جدید مہدوی اعلان داد آخر الامر ان نزاع
ہای مذہبی قوۂ حکومت را بہ قدری کم نمود کہ مقاومت حملہ
ہای دشمن خارجہ ممکن نبود و در سنہ ۱۵۶۳ء رام راج راجہ وجیانگر
با پادشاہ بیجاپور ساختہ دار الحکومہ احمد نگر را محاصرہ نمود و نیتک
پادشاہ ہم در انجا حاضر بود خصم او را مجبور کرد کہ التماس صلح بکند
قریب سی و پنج سال بعد ازان سلطنت مذکور بکرر در مذلت
شکست افتاد و نتیجہ اش این شد کہ امارت احمد نگر مجبور بہ اطاعت
بہادر شاہ پادشاہ گجرات گردید و ان اطاعت برای احمد نگر در
جنگہای برار مفید واقع شد در سنہ ۱۵۷۲ء ولایت مذکور ملحق
بہ سلطنت احمد نگر شد۔ وقتیکہ سلطنت نظام شاہی خیلی سرسبز
بود ولایت اورنگ اباد حال و تمام زمین غربی برار را دارا بود
و نیز یک قطعہ زمین ساحلی داشت کہ میان خاک گجرات و بیجاپور
واقع بود۔

سلطنت وجیانگر امارت ہندوی وجیانگر در جنوب سہ امارت
مذکور واقع بود۔ وقتیکہ شاہان بلاد میسور

۵؎ سربازہائے استیجاری۔ وہ سپاہی جو غیر قوم کے ہوں۔

شکست یافتند ان از کتم عدم بوجود آمد- امارت مذکور تا متجاوز
از دویست سال رو به معراج ترقی داشت- دو طرف مملکت
دریا بود و بجهت داشتن شصت بندر تجارتی مالیاتش بسیار
بود- و راجه انجا میتوانست لشکر از امارت همسایه اش بیشتر
داشته باشد در اواسط قرن شانزدهم میلادی رام راج
که شاه وقت بود لشکرکشی به امارت بیجاپور نمود و بسیار از ولایت
ان را در تصرف خود آورد و نیز حمله به تلنگانه نمود و دارالسلطنه
ان ورنگل را محاصره کرد و راجه انجا را مجبور کرد که حصهٔ بزرگی
از ملک خود را تسلیم نماید و لی ان همه کامیابی و فتحمندی راجه
مذکور امارت بیجاپور و گولکنده و احمدنگر و بیدر را خائف گردانید
و انها عزم مصمم نمودند که اختلاف باهمی را فراموش کرده بخلاف
ویجانگر با هم بسازند و کم کم به جنگ مابین مذهب اسلام و مذهب
هندو منجر شد- رام راج که ان وقت هفتاد ساله بود همه جلگداران
هندوی خود را برای اعانت خود طلبید و انها تا سراندیب بودند
و فوج جسیمی را که مشتمل بر هفتاد هزار سواره و نود هزار پیاده با
دو هزار فیل و یک هزار عرادهٔ توپ بود جمع کرد و سلاطین اسلام
هم تقریباً همان قدر لشکر به میدان رزم آوردند و در روز چهارم برج
دلو ۱۵۶۵ع جنگ بزرگی بر کنارهای کرشنا نزدیک تالیکوتا
واقع شد و طرفین جنگ بسیار سختی نمودند بالاخره هندوها شکست
فاحش خوردند و راجهٔ اوشان اسیر شد و در ان جنگ یک لک از
هندوها تلف شدند- پس ازان راجه را کشتند و میگویند که
تا دویست سال سر او را به یادگار جنگ هر سال نمایش
می دادند و ان نمایش در بیجاپور می شد بجهت ان شکست

قوۂ ہندیہا کلی در دکن شکستہ شد ولی فاتحین فایدۂ از آن نبردند چون خطر عمومی رفع شد باز اختلاف باہمی شان ظاہر گشت وہمین اختلاف اوشان را نگذاشت کہ فایدہ بہ برند ونتیجہ اش این شد کہ ملک در دست خوانین[1] کوچک افتاد و پارہ پارہ گردیدہ بہ اربابیہای[2] کوچک منقسم شد۔

تواریخ مہمہ

در ۱۵۷۴ء بہار ملحق بہ امارت احمد نگر گردید
در ۱۵۶۵ء جنگ تالیکوتا واقع شد۔

باب پنجم

(۵)

فتوحات مغولہا

باز سلاطین اسلام باہم جنگیدند وہر یکی از ایشان می خواست کہ حتی الامکان وسعت ملک ہمسایہ اش را کم بکند وہر سال دہہای آباد را غارت می کردند یا انہارا آتش می زدند۔ بجہت ان اغتشاش کہ در دکن بود اکبر شہنشاہ ہند کہ مدتہا منتظر بود موقعی یافت کہ در امور انجا مداخلہ کردہ فتوحات خود را توسیع دہد در ۱۵۸۶ء برہان برادر مرتضی نظام شاہ کہ پادشاہ چہارم احمد نگر بود خواہش از وی نمود کہ مدد کند تا برہان بتواند برادر بی عقل را تابع خود سازد۔ اکبر فوجی را

[1] خوانین۔ امراء۔

[2] اربابی۔ زمینداری

از مالوا فرستاد و لی کامیابی با و دست نداد هشت سال بعد برہان شاہ که در گرفتن تخت احمدنگر کامیاب شده بود از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت و ان وقت فرزندش بہادرشاہ به حد بلوغ نرسیده بود به جهت همین چهار مدعی سلطنت پیدا شدند و هریکی از ایشان اماده بود که با قوت شمشیر ادعای خود را ثابت بنماید یکی از ایشان که پای تخت را در دست داشت از شہنشاہ مغول اعانت عسکری خواست و شاہزادہ مراد که فرزند شہنشاہ اکبر بود از گجرات بدان سامان شتافت و خانخانان هم از مالوا- هر دو لشکر نزدیک احمدنگر باہم متصل شدند و لشکرگاہ ایشان چند میل از دارالحکومه فاصله داشت و لی پیش از رسیدن شان به دارالسلطنه حزبی که اعتماد بر اعانت عسکر مغول داشت داشت دارالسلطنه را از دست داد و چاند بی بی ان را در تصرف خود آورد-

چاند بی بی

چاند بی بی شاہزادہ خانم احمدنگر یکی از زنهای حکمران مشہور ہند بود و در ۱۵۶۷ء با عادل شاہ ملک بیجاپور عروسی کرد و ان وصلت بجهت این شد که ان اتحاد مسلمانان که بر خلاف وجیانگر شده بود مستحکم گردد- وقتیکه عادل شاہ فوت شد چاند بی بی مراجعت به احمدنگر نمود و چون دران زمان پسر برادرش بہادرشاہ طفل بود او به حیثیت نائب شاہ حکومت می نمود- وقتیکه افواج مغول انجا رسید تنها چاند بی بی مابین بیجاپور و سردارانی که از حزبهای مختلف و در احمدنگر بودند صلح داد و به قدری به مقصود خود نائل[۱] گردید

[۱] نائل شدن - کامیاب ہونا-

که وقتیکه سرداران برای اعانت او به افواج بیجاپور ملحق می شدند یک حبشی صف لشکر مغول را شکسته خود را به دارالسلطنه رسانید و بواسطه ان واقعات شاهزاده سراسیمه گشته مجبور شد که شهر را محاصره بنماید۔ دومرتبه شاهزاده مراد نقب زد و مدافعین برنقب او نقب زدند و تدبیرش فائدهٔ نبخشید ولی از نقب سوم که محاصرین زدند اثری بخشیده شد و سوراخ بزرگی در دیوار قلعه انداخت و نیز مردمانی را که در حصار قلعه همان جا مشغول نقب زدن بودند سوزاند۔ بواسطه ان کامیابی خصم مدافعین قلعه بقدری خائف شدند که نزدیک بود جای خود را گذاشته فرار بنمایند و راه بازشده را برای محاصرین بگذارند ولی چاند بی بی کاملاً مسلح شده شمشیر در دست خود گرفته به انجا شتافت و مردم را برای انجام دادن وظیفه خود شان طلبید درحالیکه صورت او در نقاب مستور[۱] بود و حضور و استغاثهٔ او در انجا بقدری در ساخلو قلعه موثر شد که باوجود آنکه دشمن میتوانست همه طور ضرر برساند نرسانید و شبانه فرار کرد و روز دیگر سوراخی را که در دیوار قلعه بود درست کردند آنگاه اعانت عسکری از بیجاپور هم رسید۔ آخرالامر۔ چاند بی بی درین خیال افتاد که ایا تاچه مدت او می تواند اعتماد بر وفاداری متحدین با خود بکند پس شرایط صلح شاهزاده مراد را قبول کرد و ولایت برار را تسلیم به شهنشاه هند نمود۔ درهمان سال بعد از ان واقعه وزیر چاند بی بی محمد خان برخلاف او مکر کرد و از شاهزاده مراد

---

[۱] مستور - پوشیده

اعانت عسکری خواست۔ شاهزاده مذکور با پادشاه خاندیش که باجگذار اکبر بود متحد شده با افواج جسیمی به ان سامان روان شد۔ دران وقت امارت بیجاپور و گولکنده طرفدار سلطنت احمدنگر شدند و جنگ سخت تا دو روز بر کنار رود گوداوری واقع گردید ولی هر دو طرف ادعای فتح نمودند و مزید بران رنجشی مابین شاهزاده مراد و خانخانان پیدا شد و ابوالفضل درعوض شاهزادهٔ مذکور سردار عسکر گردید۔ در اواسط سنه ۱۵۹۹م اکبر هم به انجا رسید و پیش از رسیدن او به رود نربدا دولت آباد و قلعه های دیگر تلهار[1] را مغول ها گرفته بودند و چون اکبر به رود تاپتی رسید عسکری را بسرکردگی شاهزاده دانیال و خان خانان برای حمله به احمدنگر فرستاد و دران وقت هرج و مرج در در امارت مذکور پیدا شده بود و همان سردار حبشی که برای اعانت چاندبی بی در محاصرهٔ اول آمده بود حالا او را محاصره می نمود و همینکه مغول ها رسیدند رو بفرار نهاد۔ اشکالات دیگر هم مانع از مزاحمت مغولها شد ازاین جهت چاندبی بی برای خود مفید خیال کرد که گفتگوی صلح بنماید۔ وقتیکه ان گفتگو جاری بود چند نفر از افواج او به اشارهٔ خصمهایش حمله بر اطاق او نموده وی را بقتل رسانیدند۔ ولی برای ان خیانت ازان سربازها انتقام سخت گرفته شد۔ در مدتِ قلیلی سوراخ در دیوارهای قلعه انداختند و مغولها ازان راه در شهر داخل شدند و مدافعین را قتل عام نمودند و ان پادشاه نوجوان

---

[1] تلهاسیٹلے۔

راکہ در دست شان گرفتار شدہ بود اسیر کردہ بہ قلعہ کہ بر تپہ[۵۱] از
گوالیار بود فرستادند۔ پس از انکہ سفرای سلاطین بیجاپور و
گولکندہ رسیدند اکبر دختر شاہ بیجاپور را برای شاہزادہ
دانیال عروسی نمودہ از شمال ہندوستان پیش گرفت وجہت
مراجعت او این بود کہ فرزند بزرگش سلیم رفتار یاغیانہ داشت
مغلوبیت امارت احمدنگر ان را در تصرف مغولہا نیاورد
ولی اکبر امارت مذکور را یک ولایت از ملک خود نامیدہ بود
چون او مراجعت بہ ہندوستان نمود ملک عنبر کہ حبشی
بود عنان حکومت را در دست خود گرفت ویکی از اقربای
سلاطین آخر احمدنگر را بر تخت سلطنت نشانید و دار السلطنۂ
نوی در کرکی تشکیل داد۔ محل[۵۲] مذکور حالا مشہور بہ اسم اورنگ آباد
است۔ ان صدر اعظم حبشی کہ تا بیست سال حبل المتین[۵۳] سلطنت
متزعزع[۵۴] سلاطین احمدنگر شدہ بود نہ تنہا مدبر با شہرت بود
بلکہ سردار بزرگی ہم بود او را تو در مِل دکن باید گفت بسیار
کارہای ملک عنبر کہ برای رفاہ عام کرد وطریقہ را کہ در
مالیات[۵۵] رواج دادہ بود و تاکنون جاری است فہم و تدبیرش
را ثابت میکند۔ دران جنگہا کہ با مغولہا میکرد از خدمات سردارن
مرہتہ فائدہ بزرگی بردہ در ہمان عسکر نظام شاہی ساہوجی
کہ پدر سیواجی بود شہرت حاصل کرد ملک عنبر از نزاع

---

۵۱ تپہ۔ ٹیلا یا پہاڑی۔
۵۲ محل۔ مقام۔ جائے۔
۵۳ حبل المتین۔ محکم رسی۔ ۵۴ متزعزع۔ متزلزل۔ ۵۵ مالیات۔ مالگزاری۔

باہمی سرداران مغول فائدہ گرفتہ بر اوشان حملہ کردو مکرر شکست کامل داد۔ یک وقت تا برہان پور دنبال شان نمود و احمد نگر را باز در تصرف خود آورد۔

یاس جہانگیر در جنگ احمد نگر

در ۱۲ علام شہنشاہ جہانگیر سعی بزرگی کرد کہ امارت احمد نگر را باز فتح بکند و فرمان خسروی شرف صدور یافت کہ سہ عسکر بہ دکن رہسپار[1] بشوند۔ اسد اللہ خان را از گجرات و شاہزادہ پرویز و خان جہان لودی و راجہ مان سنگ را از خاندیش و برار فرستاد کہ در ہمان وقت یورش لشکر دیگر حملہ بہ احمد نگر بکنند۔ اسد اللہ خان قدری زود تر از دیگران رفت و ملک عنبر ہم بلا فاصلہ افواج خود را حرکت داد۔ توپخانہ او از توپخانہ خصم قوی تر بود و سوارہایش چابک تر۔ متصل بہ جناح[2] و خلف[3] دشمن دور میزد و راہ مخابرہ را آذوقہ شان را میبرید ناگہان حملہ میکرد و غارت خوبی میبرد۔ از آن نوع جنگ و پیکار اسد اللہ خان بہ قدری خستہ شد کہ برای مراجعت عزم مصمم نمود و آن سہو بزرگی بود کہ از او صادر شد۔ و نیز تدبیر جنگی کہ ملک عنبر اختیار کردہ بود وی را سراسیمہ تر گردانید۔ ملک عنبر خلف خصم را بکلی تباہ ساخت و او را مجبور کرد کہ مثل فراری تا پناہ گاہ خود یعنی سلسلۂ کوہ و جنگل بلغانہ برود۔

---

[1] رہسپار شدن۔ روانہ ہونا۔

[2] جناح۔ یمین و یسار۔

[3] خلف۔ عقب۔

در همان وقت شاهزاده پرویز و خان جهان لودی داخل
ملک ملک عنبر شدند ولی کیفیت شکست هم کار[1] خود اسدالله
خان را فهمیده ایشان هم مراجعت خود را به برهان پور
فعل عاقبت اندیشانه خیال کردند. تا انوقت ملک عنبر پیوسته
در جنگ ها کامیاب و فیروزمند بود ولی دیگر به آخر رسید
و از جهت کامیابی که به او دست داد و دشمنان در ملک او پیدا
شدند و دیگر حلیفانش از روی حسد بردند. در ۱۶۱۷ع که
شاه جهان شاهزادهٔ دوم جهانگیر داخل ملک دکن شد امارت
بیجاپور را به آسانی مجبور به جدا شدن از ملک عنبر نمود و او هم طوعاً او کرهاً[2]
اطاعت شاهزاده مذکور را قبول کرد و نیز قلعه احمدنگر و ولایات
دیگری را که از دست مغولها گرفته بود پس داد ولی چهار سال
بعد باز آغاز به حمله نمود و ساخلو مغول را تا برهان پور عقب نشاندند
و شاهجهان مکرر به ان سامان فرستاده شد که ملک عنبر را
مجبور به اطاعت نماید اما پیش از رسیدن شاهزاده به مالوا
وی از رود نربدا عبور کرد و نواحی مندو را آتش زد و بالاخره
از جهت پیش امدن شاهجهان مجبور به مراجعت گردید و در
یک جنگ بزرگی که بعد ازان بزودی واقع شد ملک عنبر را
شکست کامل دست داد. دران شکست وی را ضرر عظیمی
روی نمود و به دادن مبلغ زیادی و چند ولایت دیگر تن درداد
و در ۱۶۲۶ع جان خود را به اجل سپرد. بعد ازان انچه در

[1] هم کار - شریک.

[2] طوعاً او کرهاً - مختاراً یا مجبوراً -

باب جنگهای مغولها در دکن می شنویم واقعهٔ ۱۶۲۹ء میلادی
است وقتیکه خان جهان لودی یکی از سرداران شاهجهان
یاغی شد و راهِ دکن پیش گرفت و از پادشاه احمدنگر التماس اعانت
عسکری نمود۔ دران زمان امارت احمدنگر هنوز بزرگترین
امارت دکن بود و لی ان صدر اعظم بزرگ یعنی ملک عنبر که
خیلی از قوهٔ گذشتهٔ سلطنت مذکور را بازبجای خود آورده
بود ندای اجل رالبیک گفته و زمام حکومت در دست یک
پادشاه احمق وضعیف الرای که مرتضی نظام شاه نام داشت
بود و دران زمان محمد عادل شاه در بیجاپور سلطنت می نمود
و پدرش ابراهیم عادل شاه دران وقتیکه عنبر مرد از دنیای
فانی به عالم جاودانی شتافت و دارالسلطنه را که قشنگی[1] و عظمت
عمارات عمومی ان مشهور بود برای جانشینان خود گذاشت
وخزانه هم پر بود و نیز وقت مرگش عدد افواج به دو لک رسیده
بود۔ عبدالله قطب شاه پادشاه گولکنده مملکت خود را از
گرفتن ملک تلنگانه بتدریج خوب توسیع می داد۔ پس شهنشاهی
مغولها در دکن اسمی بود صرف نصف حصه خاندیش و یک
حصهٔ ولایت برار در تصرف انها باقی ماند۔

یاغیگری خان جهان لودی

وقتیکه خان جهان لودی
علم خودسری را برافراشت
شاهجهان برای جنگ با او بذات خود سرداری افواج بزرگی
را نمود و در برهان پور توقف کرده سه دسته لشکر برای حمله به

[1] قشنگ۔ خوبصورت۔

امارت احمدنگر فرستاد - خان جهان به امارت بیجاپور فرار کرد ولی نمی توانست که محمد عادل شاه را برای شرکت با خود آماده سازد و اخرالامر مجبور شد برای اعانت احمدنگر تکیه نماید - دران اثنا مرتضی نظام شاه از لشکر مغول در فشار[1] سخت بود و دو سردار مرهته او با دشمن ساخته بودند با این حال مرتضی نظام شاه در دولت آباد لشکری را فراهم کرد و با دشمنی که لشکر زیاد داشت جرات به جنگ نمود و ان جنگ در کتلهای[2] نزدیکی دولت آباد واقع شد - شکست یافت و مجبور شد که مراجعت به قلعه های خود نماید - دران وقت خانجهان بطرف شمال فرار کرد ولی گرفتار گردید و کشته شد -

اطاعت احمدنگر

شاهجهان برای جنگیدن با مرتضی نظام شاه لشکر خود را بسیار نمود و دران زمان امارت احمدنگر در پنجۀ قحط شدیدی گرفتار و بعد از قحط مرض مسری رو نموده بود - بواسطه ان عدد زیادی از مردم تلف شد و همه ولایت ان سامان از سکنه خالی شد - مرتضی نظام شاه یقین کرد که ان همه اشکالات بواسطه غلط کاری های صدر اعظم وی پیدا شد پس او را از منصب وزارت معزول گردانید و در عوض او فتح خان فرزند ملک عنبر را از حبس رهانیده مکرر وزیر خود ساخت پادشاه بیجاپور از کامیابی مغولها خائف گردید و برای مدد سلطنت همسایه اش فوجی فرستاد -

فتح خان که از صدمات گذشته دردناک بود با آقای

[1] فشار - دباؤ -

[2] کتل - پہاڑی راستہ

خود تلگر کرد و او را گشته تمام امور سلطنت را در دست خود گرفت و به مغولها پیغام داد که برای اطاعت حاضرم و خراج بزرگی میدهم بشرطیکه شاه زاده طفل را بر تخت نشانیده خراج گذار خود دانید مغولها هم پیغام او را با میل قبول کردند۔

جنگهای مغول با بیجاپور

بعد ازان لشکر مغول حمله بر امارات بیجاپور نمود و پادشاه به دارالسلطنه رانده شد و گفتگوی صلح را بهانه نموده خود را محفوظ ساخت و آصف خان سردار مغولها را که بر در بیجاپور رسیده بود از وعده های متعدد و مکرهای مختلف فریب داد تا اینکه امراض مسری و قحط در اردوی مغول کار خود را کردند و ازان جهت آصف خان از محاصره دست بر داشت۔ درانوقت شاهجهان مراجعت به دهلی نمود و تمام نظم و نسق مملکت دکن را در دست مهابت خان گذاشت۔ مشارٌالیه با فتح خان که در سال بعد باغی شده بود جنگید و او را مجبور به اطاعت نمود و پس ازان فتح خان در ملازمت مغول داخل شد و طفلی را که مشارٌالیه بر تخت نشانیده بود اسیر نموده به گوالیار فرستادند و پادشاه بیجاپور درانوقت تنها ماند ولی مهابت خان نمی توانست به او کاری بکند۔ مهابت خان پرندار امحاصرا کرد اما مجبور به مراجعت به برهان پور گردید و دیگر از جنگ دست کشید۔ در همان سال مشارٌالیه را به دهلی طلبیدند چراکه دکن میان دو حکمران

---

۵۱ مکر۔ سازش

۵۲ بکسی کاری کردن۔ برخلاف کسی کاری کردن۔

تقسیم شده بود یعنی خان دوران و خان زمان - ساهوجی بوسلا
که در خدمت ملک عنبر به منصب اعلیٰ رسیده بود یک
مدعی دروغی سلطنت را بر تخت احمدنگر نشانید و در پس گرفتن
ان ولایات که از دارالسلطنہ تا دریا کشیده شده بود کامیاب
گردید - باز در ۱۶۳۵ء شاہجہان لشکر زیادی را به صوب
دکن گسیل[1] داشت و ساهوجی از اعانت به ان مدعی دروغی دست
بر داشت و نتیجه ان این شد که در ۱۶۳۶ء امارت احمدنگر از صفحه
عالم محو گشت -

اطاعت بیجاپور و گولکنده -

در ۱۶۳۶ء محمد عادل شاه بیجاپور بعد از مزاحمت مختصری
اطاعت نموده به دادن شش کرور روپیه خراج سالانه تن درداد
ولی حصه از ولایت احمدنگر را یافت - به او اذن دادند که ساهوجی
را ملازم خود بسازد و دوران جنگ پادشاه گولکنده را هم
به دادن خراج سالانه مجبور کردند -
پس از ان تا بیست سال امارت بیجاپور با مغول ها صلح داشت
و دران وقت پادشاهِ انجا در فتوحات امارات کوچک هندو ها
مشغول بود و ان امارات در سلطنت ویجانگر که بتاراج رفته بود
حادث شده بودند و نیز دارالسلطنۂ خود را از قصور و مساجد و مقابر
زینت داد و پادشاه گولکنده هم با او دوستی پیدا کرد - و خراج
سالانه را مرتباً می رساند تا اگر با مغول ها جنگی اتفاق افتد از وی
مدد یابد - شاهجهان هم جهتی نداشت که از ان دو بے اطمینان

---

[1] گسیل داشتن - روانہ کرنا -

شود ولی در ۱۰۶۵ھ شاهزاده اورنگ زیب والی دکن مقرر شد واو فوراً بفکر تدبیری بر آمد که امارات بیجاپور و گولکنده را ملحق به سلطنت مغول بسازد. بعد از مدت کمی موقع یافت. دران زمان میرجمله تاجر الماس فروش ایرانی وزیر عبدالله قطب شاه گولکنده شد و فرزندش محمد امین بواسطه رفتار جابرانه و سخت خودش پادشاه را از خود دلتنگ ساخت. میرجمله موفق نشد که فرزند خود را از غضب شاهی رهاند و آخر الامر التماس مدد به اورنگ زیب نمود شاهزادهٔ مذکور اذن از پدر خود گرفته به صوب حیدر آباد روان شد و بهانه نمود که همراه فرزند خود سلطان محمد می روم زیرا که با دختر برادرم شاه شجاع والی بنگال عروسی او می شود. ازاین جهت عبدالله شاه هیچ از خود محافظت ننمود و شهر حیدر آباد به آسانی در دام صیاد افتاد و عبدالله شاه به قلعه گولکنده که بر تپهٔ واقع بود فرار نمود و در انجا پس از مقاومت کمی مجبور شد که شرایط سخت شاهزاده اورنگ زیب را قبول کند که دختر خود را به سلطان احمد بدهد و در جهازش بدادن ولایتی و مبلغ بیست کرور روپیه تن در داد و وجه[۱] مذکور جزو حساب خراج سالانه شمرده شد و نیز راضی شد که خراج باقی را در مدت دو سال بدهد اما شاهجهان یک حصه از خراج نقد را تخفیف داد و میگویند که میرجمله الماس کوه نور مشهور را به شاهجهان پیش کش نمود و او را راضی برای لشکرکشی به دکن ساخت

حمله بر امارت بیجاپور

مقصود دیگر تدبیر حریصانهٔ که

۱؎ وجه - مبلغ.

اورنگ زیب داشت امارت بیجاپور بود۔ در ۱۶۵۶ع محمد عادل شاه جان خود را به اجل سپرد و فرزندش علی که نوزده ساله بود اطاعت شهنشاه دهلی را نه نمود و ازان جهت اورا حرام زاده گفتند و اورنگ زیب حمله بر سلطنت وی نمود اگرچه که لشکر علی هنوز زیاد بود ولی بکلی حاضر نبود که مقاومت حمله را بکند۔ اورنگ زیب ولایت بیدر را به آسانی فتح کرد و لشکرکشی به دار السلطنه نمود۔ از جهت خوش بختی بیجاپور خبر ناخوشی شاهجهان همان وقت رسید و اورنگ زیب بطرف دهلی شتافت که ادعای تخت سلطنت را بنماید۔

بظهور آمدن قوت مرهته

در همان زمان یک سلطنت تازهٔ از مرهته در دکن بوجود آمده بود۔ اطلاع اول ما از ایشان این است که در اواخر قرن شانزدهم در ملازمت لشکری امارت احمدنگر و بیجاپور داخل بودند و در خدمت ملک عنبر چندین نفر از مرهته ها به منصب اعلی رسیدند و یکی از ایشان مالوجی بوسلا سردار پنج هزار سوار بود و پادشاه بیجاپور به او پونه و سوپا و جاهای دیگر را تیول[1] داد و فرزندش ساهوجی بود که کیفیت او بیش ازاین به تحریر پیوست که چگونه در سال ۱۶۳۴ع مدعی دروغی را بر تخت سلطنت احمدنگر نشانید پس ازان مشارالیه در ملازمت بیجاپور داخل گردید و در لشکرکشی به کرناتک سردار عسکر شد و در صلهٔ خدماتش به او تیول بزرگی در میسور دادند

[1] تیول۔ جاگیر۔

کہ سیرا و بنگلور ہم دران شامل بود فرزند ساہوجی سیواجی بود کہ در سنہ ۱۶۲۹ع از کتم عدم بوجود آمد۔

سیواجی

سیواجی را در ولایت پونہ بہ یک للہ[1] برہمن ریش سفیدی دادہ بودند و در اوایل عمر خود در سواری واستعمال اسلحہ ماہر شد۔ وقتیکہ او شانزدہ سالہ بود جماعتی از جوانان متہور مثل خودش را فراہم نمود و برای شکار میرفت و حملہ ہا کردہ غارت می نمود و در عمر نوزدہ سالگی بیش از پیش متہور شدہ قلعہ تونای بیجاپور را در تصرف خود آورد و ان بر تپہ واقع شدہ بود و استحکام ہم داشت و بیست میل دور از پونہ بود۔ امارت بیجاپور محل مذکور را در دست یک محصل[2] مالیات گذاشتہ بود زیرا کہ ان از دار السلطنہ خیلی فاصلہ داشت و نیز ہوای انجا خوب نبود پس از ان سیواجی اقدام نمود بہ مستحکم ساختن تلہای ہمسایہ خود و دران زمان امارت بیجاپور۔ در فتوحات جنوب دکن مشغول بود و بسبب ان نمی توانست بہ او کاری بکند صرف اعتراض بہ پدر سیواجی نمود ولی سیواجی اعتنا نکرد معلوم نیست این بے اعتنائی بمیل پدر بود یا نہ۔ مشار الیہ دخل[3] تیولہای ساہوجی را گرفت و ان را در تصرف آوردن دو قلعہ کوہستانی دیگر صرف نمود۔ قلعہ ہای مذکور بر تلہا واقع بودند و اسم یکی از ان ہا سنگار بود کہ نزدیک پونہ واقع شدہ و دیگری را پرندہار می نامیدند تا ان وقت سیواجی کار خود را بخاموشی و بدون خون ریزی انجام می داد اما چندی نگذشت

---

[1] للہ۔ اتالیق۔ [2] محصل۔ ناموار [3] دخل۔ آمدنی۔

که یک قافله خزانه شاه را در ولایت کانکن زد[۵۱] وازان کار
خود را آشکارا نمود و پس ازان بلا فاصله چند قلعهٔ عمده کوهستانی
سواحل را گرفت - وقتیکه سیواجی دران کار مشغول بود
یکی از سردارانش بر والی مسلمان کلیان غفلتاً حمله نمود
و علاوه بر این که آن شهر را گرفت والی را مجبور به تسلیم نمودن
قلعه های خودش هم نمود ازان جهت پادشاه بیجاپور به غضب
آمد و ساهوجی را مسئول[۵۲] اعمال پسر دانست و بالاخره او را
گرفته در زندان انداخت گرفتن ساهوجی به مکر یکی از سرداران
مرهته به عمل آمده بود و بعد ازان پیغام به سیواجی فرستاد که
اگر تو در فلان مدت تسلیم نشوی راه دخول زندان با سنگ
و خشت مسدود خواهد شد - سیواجی ازان پیغام خائف گردید
و التماس به شاهجهان نمود که او را در ملازمت خود داخل بکند
د داخل شده سردار پنج هزار سوار گشت و نیز پدرش از زندان
رهائی یافت اما ساهوجی تا چهار سال در بیجاپور معطل ماند و دران
زمان فرزندش کاری نکرد - بمجردیکه پدرش از بیجاپور رها شد
او تدبیر فتوحات خود را تجدید نمود - وقتیکه در سال ۱۶۵۸ م
اورنگ زیب با پاشاه گولکنده می جنگید سیواجی بر خاک
مغولها حمله کرد و دفعتاً بر شهر جونر مهاجمه نموده مال غنیمت خوبی
برد -

فتوحات سیواجی | باز سیواجی آغاز به غصب کردن
زمین بیجاپور نمود و دران وقت

---

۵۱ زدن - غارت کرنا - ۵۲ مسئول - ذمه وار

پادشاہ بیجاپور کہ ملا خطر خود را احساس کردہ لشکر زیادی را
بہ سرکردگی افضل خان فرستاد۔ مشارٌ الیہ ہیچ کارہ بود
و با این حال تکبر ہم داشت و خیال کردہ بود اگر صرف افواج
خود را بہ خصم نمایش بدہد وی مجبور بہ اطاعت خواہد شد
سیواجی ہم مشغول تدبیرات موافق حال او بود و خود را ضعیف
جلوہ دادہ خواہش تسلیم شدن نمود۔ افضل خان سردار
برہمنی را کہ در خدمت او بود فرستاد کہ شرایط تسلیم شدن
را تصفیہ بکند ولی سیواجی با او ساخت و برہمن مذکور افضل خان
را بہ آسانی فریب داد کہ با یک نوکر بہ قلعہ کوہستانی پرتاب
گرہ برود تا بہ سیواجی اطمینان بدہد کہ پادشاہ بیجاپور او را بخشیدہ
است۔ در ان ملاقات کہ با سیواجی اتفاق افتاد افضل خان
کشتہ شد و پس از ان لشکر سیواجی کہ در جنگلہای نزدیک پنہان
و آمادہ بود مہاجمہ بر مسلمانان غافل نمودہ انہا را مقتول و
منہزم[۵۱] ساخت۔ سیواجی از فتح مذکور جری شدہ حملہ بر تمام ملک
سواحل نمود و امارت بیجاپور باز زیادتر لشکر فرستاد کہ
پیش آمدن سیواجی را مسدود سازد در این ہیچ جای شبہہ
نیست کہ مشارٌ الیہ در قلعہ پنالہ محصور شدہ بود ولی او در
یکی از شب ہای تاریک از انجا فرار نمود وقتیکہ محاصرین
شادی[۵۲] می کردند بہ امید اینکہ او زود اطاعت را قبول خواہد کرد
ان وقت پادشاہ بیجاپور بذات خود سرداری لشکر را نمود
پیش از اختتام ان سال یعنی ۱۶۶۱ اغلب جاہائی را

---

۵۱ منہزم فرار ہو جانا۔ ۵۲ شادی کردن۔ خوشی کرنا۔

که سیواجی فتح کرده بود پس گرفت ولی نمی توانست به همان
قسم فتوحات خود را جاری بدارد چراکه سردار حبشی که
صیدی جوہر نام داشت در ولایت کرناتک علم یاغیگری
را برافراشت و دران مدت دو سال که پادشاه مذکور به ان
طرف مشغول بود سیواجی چندین ولایت را که پیش ازان
فتح کرده بود باز در تصرف خود آورد. بالاخره در اختتام
سال دوم به توسط ساہوجی مابین شان صلح شد و تمام
ساحل کانکن را که از کلیان تا گوا بود به سیواجی دادند
ونیز ولایتی از کوہستان ساحل مغربی را که ۱۵۰ میل
طول و ۱۰۰ میل عرض داشت باو سپردند. درانجا سیواجی
میتوانست ہفت ہزار سواره و پنجاه ہزار پیاده نگاه بدارد
حالات سیواجی را بیان کردن در اینجا لازم نیست اگرچه
ہمان او باعث تباہی امارات گولکنده و بیجاپور شد.
سیواجی میخواست به ہر قسمی که بشود مملکت خویش را توسیع بدہد
ویک سلطنت بزرگ ہندو را برپا سازد و در تحصیل مقصود
خود باکسی وفا نمود. گاہی بر امارات بیجاپور و گولکنده حمله
کرده انہارا مجبور می ساخت که ربع مالیات ملک یا یک خراج
سالانه به او بدہند و گاہی حمله بر خاک مغول ہا می کرد و بعضی
وقت بر خلاف سلاطین دکن افواج خود را با مغول ہا شریک
می نمود و گاہی اینطور می شد که بر خلاف مغول با امارات
دکن می ساخت تا اینکه در سنه ۱۶۸۰ میلادی جان خود را به
اجل سپرد و وقت مرگ عمرش پنجاه و سه سال بود.

اورنگ زیب در دکن | سه سال بعد وقتیکه اورنگ زیب

شہنشاہِ ہند بود راجپوتہا و نیز مخالفان دیگر شمال ہندوستان را مغلوب نموده عزم مصمم کرد که دکن را در تصرف خود بیاورد اول بطرف بیجاپور و گولکنده منعطف گردید و به برہانپور آمده فرزند خود معظم را برای لشکرکشی بر امارات مذکوره فرستاد که اول به بیجاپور و بعد به گولکنده حمله نماید اگرچه شاہزاده مذکور در سعی ہای خود بر خلاف بیجاپور کامیاب نشد ولی ابوالحسن پادشاه گولکنده را مجبور کرد که التماس برای صلح بنماید و چہل کرور روپیه و بعضی از ولایات خود را داده صلح نمود۔ این واقعه در ۱۶۸۵م اتفاق افتاد پس ازان اورنگ زیب بذات خود برای لشکرکشی به بیجاپور رہسپار شد و لشکر خصم که از او مزاحمت نمود زیاد نه بود۔ دیوار دور شہر که شش میل بود و از سنگ ہای تراشیده ساخته بودند لشکر اورنگ زیب ان را سوراخ کردند و شاه به تخت متحرک نشسته مظفرانه وارد شہر گشت و پادشاه جوان آنجا که اسیر شده بود و بعد از سه سال ندای اجل را لبیک گفت و در ماه میزان سال ۱۶۸۶ امارت مذکور حصه از سلطنت مغول گردید۔

اضمحلال خاندان قطب شاہی

بعد ازان اورنگ زیب به صوب گولگنده رہسپار شد و بہانه کرد به زیارت مزار یک ولی می روم۔ ابوالحسن در مدارا و خاطرداری وی تمام خزانه و جواہر خود را صرف نمود اما فائده نه بخشید زیرا که اورنگ زیب از ہیچ شئی بجز گرفتن تمام سلطنت سیر نمی شد۔ ابوالحسن تا ہفت ماه

دلیرانہ دفاع نمود اما بعد بسبب مکر یکی از امرای وی خصم
در قلعہ داخل شدہ وی را اسیر نمودہ بہ قلعہ دولت آباد
فرستادند۔ در انجا حلیف وی پادشاہ بیجاپور ہم در حبس
بود و بہ این نمط خاندان قطب شاہی بعد از یک صد و ہفتاد
سال حکومت از صفحہ زمین محو گشت۔ وقتیکہ امارات احمدنگر
و بیجاپور مضمحل گردید اورنگ زیب توقع داشت کہ ممالک دکن
بشود ولی تباہی امارات مذکور راہ شورش و بلوی[1] را باز کرد
زیراکہ ان امارات خیلے سدباب شورش در دکن می نمودند۔
سپاہ منتشر شدہ انجاکہ عدد شان دویست ہزار بود
بہ سرکردگی قایدان دلتنگ[2] باعث یک خطر تازہ شدند و نیز
مرہٹہ ہا بہ سرکردگی فرزند سیواجی کہ سمبھاجی نام داشت
و نوہ اش ساہو بیش از بیش باعث زحمت شدند۔ اورنگ زیب
پس ازانکہ با مرہٹہ ہا تا قریب بیست سال جنگ مسلسل نمود
عنان عزیمت خود را بطرف احمدنگر تافت و در سنہ ۱۷۰۷ء
روز بیست دہم ماہ حوت در انجا وفات کرد۔ وقت مرگ ہشتاد و نہ
سالہ بود و پنجاہ سال سلطنت نمود۔ بر بستر مرگ خود وصیت
کرد کہ سلطنت را مابین دو فرزند وی معظم کہ فرزند بزرگی بود
و شاہزادہ اعظم کہ فرزند دوم بود تقسیم بنمایند۔ بہ فرزند اول
خود ولایات شمالی و مشرق ہند را داد کہ دارالحکومۂ انجا
دہلی ہم دران شامل بود و بہ فرزند دوم خود آگرہ و نیز تمام ملک
جنوب و جنوب مغربی ان را داد و دران دکن ہم شامل بود

---

[1] بلوی۔ شورش۔ [2] دلتنگ۔ ناراضی۔

ولی به استثنای امارت بیجاپور و گولکنده که انها را به شاهزاده کام بخش فرزند کوچکترین خود داد۔ بعد از وفات او فرزندانش معظم و اعظم مدعی تخت شدند و عاقبت الامر نزدیک آگره جنگی واقع گردید و دران جنگ شاهزاده اعظم و هر دو فرزندش کشته شدند وپس ازان شاهزاده معظم که انوقت لقب بهادر شاه اختیار کرده بود۔ لشکر کشی بطرف برادر کوچکترین خود نمود تا که وی را مجبور به قبول کردن شهنشاهی خود نماید۔

بهادر شاه در دکن

شاهزاده کام بخش در جنگی که نزدیک حیدرآباد واقع گردید شکست خورده مجروح شد و در همان روز ندای اجل را لبیک گفت۔ ان وقت بهادر شاه تنها مالک سلطنت شد که کسی یارای مقاومت با او نداشت و پادشاهِ مذکور ذوالفقار خان را که یک سردار مغول بود والی دکن ساخت زیرا که مشارٌالیه برخلاف شاهزاده اعظم مقصود وی را تایید کرده بود و ولی خدمات ذوالفقار خان در دربار شاه لازم بود۔ ازاین جهت داود خان صاحب منصب[۱] افغان را که در جنگ های اورنگ زیب شهرت حاصل کرده بود نایب الایاله مقرر کردند داود خان باعجله با ساهوجی صلح نمود و به دادن ربع مالیات در ایام حکومت خود تن در داد و وکلای ساهوان را جمع میکردند و در ۱۷۱۳م چین قلیچ خان که مشهور به نظام الملک بود جای داود خان را گرفت

تاریخهای عمده

---

[۱] صاحب منصب - فوجی عهده دار

در سال ۱۵۹۵ ام اول محاصرهٔ مغول احمدنگر را واقع گردید۔
در ۱۵۹۶ء م محاصره دوم احمدنگر اتفاق افتاد۔
در سنہ ۱۶۰۰ء م چاند بی بی بقتل رسید۔
در سنہ ۱۶۰۰ء م احمدنگر تسلیم شد۔
در سنہ ۱۶۱۷ء م ملک عنبر اطاعت اختیار کرد۔
در سنہ ۱۶۲۶ء م ملک عنبر وفات یافت۔
در ۱۶۲۹ء م خان جہان لودی علم خودسری را برافراشت
در سنہ ۱۶۳۷ء م احمدنگر مضمحل گردید۔
در سنہ ۱۶۵۶ء م لشکرکشی اورنگ زیب بہ امارت گولکنده اتفاق افتاد
در سنہ ۱۶۵۹ء م افضل خان لشکرکشی بطرف سیواجی نمود۔
در سنہ ۱۶۸۶ء م خاندان عادل شاہی مضمحل گشت۔
در سنہ ۱۶۸۷ء م خانوادهٔ قطب شاہی تباه شد۔
در سنہ ۱۷۰۷ء م اورنگ زیب راه عالم جاودانی را بپیش گرفت

باب ششم

نظام الملک آصف جاه نظام اول (۱)

چین قلیچ خان از خانوادهٔ نجیبی[۱]

بود و نسبتش بہ حضرت ابوبکرؓ خلیفہ اول می رسید و مادرش علویہ بود اول شخص ان خانواده کہ بہ ہندوستان آمد نواب عابد قلی خان است کہ قاضی بخارا بود در دربار شاہجہان زود بہ

[۱] نجیب۔ شریف۔

معارج اعتلا رسید۔ در سنہ ۱۶۶۰ء یکی از وزرای شاہ گشت وشش سال دیگر سلا صدار اجمیر شد در سنہ ۱۶۶۷ء والی ملتان گردید و در سنہ ۱۶۷۲ء وقتیکہ از حج مکہ معظمہ مراجعت نمود بہ لقب چین قلیچ خان ممتاز گردید و در سنہ ۱۶۸۱ء صدر اعظم اورنگ زیب مقرر شد۔ در سال بعد با شاہزادہ اعظم بہ دکن آمد و اورا والی ظفرآباد مقرر کردند۔ در سنہ ۱۶۸۷ء در محاصرۂ گولکندہ کشتہ شد و فرزندش میر شہاب الدین بہ القاب ومناصب پدر رسید و در سنہ ۱۶۸۳ء با مرہتہ ہا جنگ نمودہ کامیاب شدہ در صلہ خدمات خود بہ لقب غیاث الدین خان بہادر سرفراز گشت و در سال بعد یکی از استحکامات سمباجی را در تصرف خود آورد و اورا فیروز جنگ لقب دادند آذوقہ ولشکر را بہ وقت فرستادہ در فتح بیجاپور ہم مدد کرد۔

پس از انکہ او دیگر را گرفت لشکرکشی بہ امارت گولکندہ نمود وقتیکہ ان فتح شد فیروز جنگ را سردار ہفت ہزار سوار و ہفت ہزار پیادہ ساختند و اورا برای لشکرکشی بطرف مرہتہ ہا فرستادند۔ در سنہ ۱۷۰۵ء مشارٌالیہ والی برار شد و دو سال بعد والی گجرات گردید و در سنہ ۱۷۱۰ء جان را بحق تسلیم کرد۔ شاہنشاہ اورنگ زیب فرزند نظام الملک میر قمرالدین را خیلی دوست می داشت و در سنہ ۱۶۹۰ء اورا بہ لقب چین قلیچ خان ممتاز گردانید۔

در سنہ ۱۷۰۳ء برای لشکرکشی بہ بیدر مقرر شد و در صلہ خدماتش کہ در جنگ کرد اورا سردار پنج ہزار سوار ساختند وقتیکہ بہادر شاہ بر سریر سلطنت جلوس نمود مشارٌالیہ والی اودہ و سپہ

سالار لکناهور شد ولی بعد از مدت کمی از ان خدمات خود استعفا کرد و مراجعت به اورنگ آباد نمود وقتیکه جهاندار شاه شاهنشاه هند شد چین قلیچ خان را طلبید در دربار خود به خدمت بزرگی سرفراز کرد و اول کار فرخ سیر این بود که مشارٌ الیه را والی دکن ساخت و اورا به لقب نظام الملک فتح جنگ مفتخر گردانید اما مشارٌ الیه خدمت مذکور را دو سال بیشتر نگاه نداشت و دران مدت نزد پیتهان و جالنه مرهته ها را قدری شکست داد و بعد از ان به دهلی رهسپار شد و جایش را حسن علی خان گرفت ـ وقتیکه نظام الملک به انجا رسید والی مراد آباد مقرر شد ولی اورا در ۱۷۱۸م باز طلبیدند و در زمان حکومت پادشاه دیگر نظام الملک را والی پتنه ساختند ـ وقتیکه در ۱۷۱۹م نوهٔ اورنگ زیب به اعانت سید ها به لقب محمد شاه بر سریر سلطنت جلوه ارا گردید نظام الملک را والی مالوا مقرر کرد و بمجردی که او امور حکومت انجا را بدست گرفت آغاز به فراهم کردن قشون بزرگ نمود و سید ها که دران زمان بسیار صاحب قدرت شده بودند شهنشاه را در راه مقصود خود سد یافتند ـ مادر شاه از تدابیر ایشان بدگمان شده از نظام الملک مدد خواست و در همان وقت سید ها مشارٌ الیه را به دهلی طلبیدند ولی بجای ان که در انجا برود راه آگره را پیش گرفت و از انجا به صوب دکن برگشت و به برهان پور رسیده سردار قشون بزرگی بود ـ نتیجه اش این شد که شهرها و قلعه ها را در تصرف خود آورد و سپاه از اطراف و جوانب دکن در زیر لوای او جمع شدند چون سیدها این خبر را شنیدند خیلی سراسیمه گشتند و دلاور علی خان را

۱ لکناهور لکهنؤ

با ۱۳۰۰۰ قشون مقابل او فرستادند و نیز عالم علیخان را که والی دکن بود- ترغیب دادند که برای اعانت دلاور علیخان از اورنگ آباد برود و در بستم ماه ثور سنه ۱۷۲۰ م نظام الملک با افواج دهلی جنگیده وان را شکست داد و سرداران ایشان هم کشته شد- جائی که دران جنگ واقع شده بود سی میل از برهان پور فاصله داشت و دو ماه بعد نظام الملک لشکرکشی به طرف عالم علیخان نمود و در برهان پور برار مشارالیه را شکست فاحش داد- عالم علیخان بقتل رسید و پس ازان مبارز خان والی حیدرآباد با هفت هزار سوار به نظام ملحق شد-
وقتیکه ان خبر شکست دوم به دهلی رسید سیدها عازم شدند که با نظام الملک جنگ به نمایند و برحسب ان قرارداد حسن علیخان با قشون زیاد به صوب جنوب شتافت همراه او شهنشاه طفل هم بود ولی پیش از آنکه راه زیادی را به پیمایند دوستان نظام الملک در اردو بر خلاف حسن علی مکر نموده وی را کشتند و سرداری لشکر را بدست خود گرفته و شهنشاه را اقای خود ساخته راه دارالسلطنه را پیش گرفتند و بهمه مزاحمت ها که در راه ازایشان نموده شد غلبه جستند- شهنشاه از دست تطاول سیدها استخلاص گردیده به تمام دوستان خود لقب های بزرگ داد- به نظام الملک اذن دادند که ولایت دکن و مالوا را مثل سابق نگاه بدارد و نیز مشارالیه صدر اعظم شاه گردید ازاین جهت نظام الملک به دهلی مراجعت نمود ولی نمی توانست تا مدتی درانجا بماند زیرا که مردم از اثر و قوت وی حسد برده برخلاف او حیله و مکر می نمودند- نظام الملک ذلت و خواری خود را ملتفت شده

از شهنشاه برای چند روز مرخصی گرفت و جای رفت برای شکار که پانزده یا بیست فرسخ از دار الحکومه فاصله داشت دران وقت در ولایت مالوا و احمد آباد و بلوی شد. ولایات مذکور در قبضه نظام الملک بود از این جهت وی را اذن دادند که انجا را امن نماید۔ وقتیکه مشار الیه بدان سمت اشتغال داشت خبری از دکن رسید که مبارز خان والی حیدر آباد خود را والی تمام دکن اعلان داد و برای گرفتن ولایت اورنگ آباد رهسپار شده است با آنکه او اول دوست بزرگ نظام الملک بود۔ نظام الملک با عجله بصوبه اورنگ آباد روان شد و با دشمن خود در شاکر پار که از اورنگ آباد بیست فرسخ دور بود مقابل گردید و او را شکست داد۔ مبارز خان و دو فرزند وی در جنگ کشته شدند و دو پسر دیگرش زخمی و اسیر گشتند و فرزند دیگر مبارز خان که نائب الایالہ حیدر آباد بود به قلعه گولکنده پناه گرفت۔ نظام الملک با او وعده تیول و مرحمتهای دیگر نموده کلید های قلعه را از وی گرفت۔ بعد ازان نظام حیدر آباد را دار الحکومه خود ساخت

استقلال واقعی نظام الملک

ان وقت شاهنشاه هندوی را به لقب آصف جاه ممتاز گردانید و نیز دستور العمل امن کردن دکن را داد اما از نظام ولایت مالوا و گجرات را گرفتند و ازان زمان او استقلال واقعی پیدا نمود ولی تا آخر عمر در موقع جشن های شهنشاه پیش کش[۱]

---

۱ پیش کش۔ نذر جو چھوٹے بڑوں کو دیتے ہیں۔

می فرستاد و جانشینان او هم شهنشاهی اسمی سلاطین مغول
را بر دکن تسلیم می کردند و می گفتند که ما موافق فرمان دهلی بر مملکت
حکومت می کنیم. دو سال بعد از ان نظام با مرهته ها که گاه گاهی
او را زحمت می دادند جنگید و در سنه ۱۷۲۹ع با ایشان صلح
نمود. دو سال بعد پیشوا که باجی راو نام داشت بر ولایت
شمال مغول حمله کرد و حملهٔ مذکور نتیجه معاهدهٔ بود که نظام با مرهته ها
بملاحظهٔ فواید طرفین نمود. پیشوا را بقدری کامیابی دست داد
که در اواخر سال ۱۷۳۷ع ولایت مالوا را در تصرف خود
آورد و پس از ان لشکرکشی به دار السلطنه نمود که شهنشاه
را به قبول کردن خواهشات دیگرش مجبور بکند اهل دربار دهلی
دران اشکال از نظام اعانت خواستند. گویا که همان یکی
نمی توانست سلطنت را نجات بدهد او هم معاهدهٔ خود را
که در سنه ۱۷۳۲ع با مرهته ها نموده بود احمقانه فهمید زیرا که
از جهت ان مرهته ها میتوانستند که بدون تعرض او ولایت
مغول را غارت بکنند و نیز قوهٔ ایشان برای او خطر داشت
پس نظام وعده های بسیار شهنشاه را قبول کرد و به دهلی رفت
چون به انجا رسید مشارالیها را حاکم ولایت مالوا و گجرات
ساختند و نیز تمام قوه و منافع سلطنت را بدست وی بدین
غرض سپردند که مرهته ها را بیرون بکنند اما نظام مجبور شد که
که به پیشوای فاتح ولایت مالوا و ملکی را که مابین نربدا و رود
خانه های چنبل واقع شده بود تسلیم کرده صلح بنماید و ۵۰ لک
روپیه هم غرامت[1] جنگ بدهد. باجی راو از غیبت نظام الملک
فائده گرفته بر فرزند وی ناصر جنگ اورنگ آباد حمله نمود ولی هیچ

[1] غرامت - تاوان جنگ

فایده نبرد زیرا که طرفین حریف هم[1] بودند و بالاخره نزد پی تهان
مابین شان صلح شد و طرفین تعهد کردند که از غارت گری ملک
یکدیگر احتراز کرده امن قایم نمایند۔

مراجعت به ولایت دکن

در ۱۷۳۹ء نادر شاه لشکرکشی به هند نمود و دار السلطنه مغول را در تصرف خود آورد۔ بعد از آنکه شهر را خالی کرد نظام الملک به دکن مراجعت نمود۔ و بعد ازان بلا فاصله فرزند نظام الملک ناصر جنگ باغی شد و طرفداران شکست خوردند و او درویش شده در روضه که نزدیک دولت آباد واقع بود گوشه نشین شد و در سال بعد با هفت هزار سوار لشکرکشی به اورنگ آباد نمود و در ان جنگ که بیرون شهر واقع شده بود او اسیر گردید۔

لشکرکشی به ولایت کرناتک

در ۱۷۴۳ء نظام الملک به ولایت کرناتک حمله کرده و اقتدار خود را در انجا قایم ساخت و پس ازان ترشناپلی را محاصره نمود و حقوق مرار راؤ را بر ولایت گونتی تسلیم کرد نیز از مرهتهای دیگر وی را آماده ساخت که ترشناپلی را بدهد و حلیف وی هم بگردد وقتیکه نظام ازانجا بر می گشت انوار الدین را نواب کرناتک ساخت در ۱۷۴۸ء احمد شاه ابدالی لشکرکشی به شمال هند نمود و در آن جنگی که افواج مغول با او نمودند و زیر

---

[1] حریف هم بودن = برابر رهنا ـ یا مساوی رهنا۔

شهنشاه هند گشته شد و او خواست که نظام الملک را منصب وزارت بدهد ولی مشار الیه ان را قبول نکرد۔ نظام الملک در ۱۷۴۸ء در برهان پور مرحوم شد و عمر وی هفتاد و نه سال بود و وقت مرگش مملکت او از ۷۵۰ تا ۸۰۰ میل طول داشت و ۴۰۰ میل عرض و جمعیت ان چهل کرور بود۔

تاریخهای عمده

در ۱۷۱۳ء نظام الملک والی دکن مقرر شد۔
در ۱۷۲۰ء ولایت دکن را فتح نمود۔
در ۱۷۲۴ء نظام الملک عملاً مستقل گردید
در ۱۷۴۳ء بر ولایت کرناتک حمله نمود۔
در ۱۷۴۸ء جان خود را به اجل سپرد

باب هفتم

ناصر جنگ نظام ثانی

نظام الملک وقت مرگ پنج فرزند داشت فرزند بزرگ وی غازی الدین در دهلی بود و ناصر جنگ فرزند دوم وی که بواسطہ اعمال بدش پدرش وی را از وراثت محروم کرده بود خزانہ دکن را در تصرف خود آورد و نیز برادران کوچک خود صلابت جنگ و نظام علی و بسالت جنگ را در زندان انداخت و خود را نظام اعلان داد ولی نظام الملک نوۂ خود مظفر جنگ را جانشین

خویش ساخته بود و شهنشاه دهلی هم جانشینی وی را تصدیق کرده
مظفر جنگ به پونه رفت که از پیشوا مدد بخواهد و سلطنت خود
را بگیرد در انجا چنده صاحب داماد نواب سابق کرناتک در
حبس بود و ادعای نوابی کرناتک را می کرد و حلیف فرانسوی ها
هم بود و بتوسط وی مظفر جنگ با فرانسوی ها گفتگوی اعانت
نمود دوپلی فرانسوی برای تحصیل مقصود حریصانهٔ خود ان موقع
را خوب دید که در دکن تفوق پیدا کند - به پیشوا هفت لک
روپیه داده چنده صاحب را از دست وی رهانید پس از ان
مظفر جنگ و چنده صاحب باهم لشکر کشی به عمل نمودند و لشکر فرانسه
هم با ایشان بودند بالاخره انوارالدین را شکست دادند
و او در عرصهٔ جنگ کشته شد -

لشکر کشی به کرناتک

وقتیکه خبر ان شکست بگوش ناصر جنگ رسید او لشکر زیادی را که تقریباً
عدد ان سیصد هزار بود جمع کرد و حمله بر ولایت کرناتک نمود و
بدون جنگی تمام ان ولایت را گرفت و میجر لارنس انگلیس
هم بعد از چند روز یعنی دوازدهم ماه حمل سنه ۱۷۵۰م با ششصد
صد نفر سرباز نزدیک ولاونور به او ملحق گردید و محل مذکور ۱۹
میل از پاندی چری فاصله داشت و دوپلی هم هر قدر که می
توانست لشکری ترتیب داد که در ان سپاه مظفر جنگ و
چنده صاحب هم بودند و به مقابل ان لشکر متفق فرستاد
ولی در عصر ان شبی که برای جنگ مقرر کرده بودند سپاه
خصم یاغی شدند و برگشتند و چنده صاحب هم پی ایشان
رفت و بالاخره مظفر جنگ اطاعت عموی خود را اختیار کرد

و بعد از ان فوراً دست وی را بسته در زندان انداختند۔
ان بلا بر دوپلی سخت بود و فوراً در مقام تدبیر بر آمد که آب رفته
را بجوی باز آورد و سفرا ی خود را نزد ناصر جنگ برای صلح
فرستاد و ہمان وقت جاسوس ہای ہندی را ہم روان
کرد که با امرای وی بسازند معلوم است که ناصر جنگ شرائط
صلح دوپلی را رد کرد ولی ان جاسوس ہا در توقف ہفت
روزه در اردو کار خود را انجام دادند و دوپلے ہم لشکر خود را منظم
نمود۔ وقتیکه جاسوس ہای وی از انجا برگشتند در شب بعد
از ان دلا توچ فرانسوی با سیصد نفر سرباز خود به اردوی
دشمن شبخون زده ۱۲۰۰ نفر از ایشان را کشت و به پانڈیچری
برگشت ناصر جنگ بقدری خایف گردید که به قلعه ارکات
مراجعت نمود و میجر لارنس ہم به قلعه سنت ڈیوید پناه گرفت۔
برخلاف امید محمد علی پسر انوار الدین در ولایت کرناتک تا زمانی
بے یار و مدگار ماند و پس از ان از ناصر جنگ اعانت بزرگ
لشکری به وی رسید و نیز چہار صد نفر سرباز انگلیس و
ہزار و پانصد نفر سرباز ہندی انگلیس به سرکردگی کپتان کوپ
برای مدد وی فرستاده شد۔ محمد علی با ان افواج حمله به ترودادی
نمود که ۱۵ میل از قلعه سینٹ ڈیوید فاصله داشت در انجا
فرانسوی ہا که سرکرده[۱] شان دی لاتوچ بود و یک ہزار سوار
که چنده صاحب داشت بر او شبخون زدند و لشکر وی را
سراسیمه گردانیدند و محمد علی با دو نفر نوکر جان خود

---

[۱] سرکرده۔ افسر فوج۔

را به سلامت برده به ارکات فرار کرد و پس از آن فرانسوی ها
به سرکردگی بوسی حمله به گینجی نمودند و باقی ماندگان افواج محمدعلی
را شکست داده قلعه انجار را گرفتند پس از آن دوپلی به ناصرجنگ
نوشت که مظفرجنگ را رها بکند و نیز او را برخدماتی که در
زمان نظام الملک معین بود مقرر بسازد و چنده صاحب را
نواب کرناتک تسلیم نماید و ولایت مسولی پتم را به فرانسوی ها
بدهد ناصرجنگ هیچ میل نداشت که مطالبات مفرط دوپلی را
قبول بکند ازین جهت با صد هزار قشون لشکرکشی به گینجی
نمود ولی بواسطه بدبختی وی تا دو ماه جنگی اتفاق نیفتاد زیراکه
باران شدیدی می بارید. دوپلی در تمام آن دو ماه امرای
ناصرجنگ را فریب می داد که از آقای خود سر بتابند
بالاخره ناصرجنگ از جهت بیزار شدن از توقف در اردو
و حمله های مسلسل فرانسوی ها مجبور شد که شرایط دوپلی
را قبول بکند و او به مقصود خود رسید و به سردار افواج
فرانسوی ها حکم نمود که جنگ را معوق[1] بدارد ولی سردار مذکور
اطاعت از حکم وی نکرده از اعانت امرای ناصرجنگ مطمئن
گشته در ۲۵ برج قوس ۱۷۴۹ء حمله بر اردوی ناصرجنگ
نمود و حملهٔ مذکور چهار ساعت از نصف شب گذشته واقع
شد. ناصرجنگ را شکست کامل دست داد اول و بر کاغذی
که به دوپلی نوشته بود مطمئن گشته توقع نداشت حادثه
سخت پیش خواهد آمد ولی وقتیکه او فهمید که دشمن با او وفا

---

[1] معوق ـ تاخیر

نکرده است نزد توپ ها ایستاد و مظفر جنگ را با میر غضبی بر فیل نشانده نزدیک خوابگاه داشت ناگاه چند نفر از لشکر نزدیک ناصر جنگ برگشته خواستند به سردار فرانسوی ملحق شوند ازین جهت ان وسیسه[1] کاری شان به غضب آمده به میر غضب حکم کرد سر مظفر جنگ را ببرد دلی میر غضب توقف نمود و در همان لحظه نواب کداپا که یکی از قائدان امرای باغی بود تلوله بر قلب ناصر جنگ زد و سرش را بریده بر قدم مظفر جنگ انداخت۔

تاریخهای عمده

در ۱۷۴۸ م ناصر جنگ خود را نظام اعلان داد۔
در ۱۷۴۹ م مظفر جنگ را حبس نمود۔
در ۱۷۴۹ م شبخون به او زدند و وی را کشتند۔

باب هشتم

مظفر جنگ نظام سوم

مظفر جنگ بلافاصله خود را نظام اعلان داد و پس ازان به پایندی چری رفته با شکوه بسیار فرمانروای دکن مقرر شد۔ در صلهٔ خدماتی که فرانسوی ها نموده بودند انها را انعام زیادی داد و نیز دوپلی را

---

[1] وسیسه کاری۔ دهوکه بازی

ده والد او را با مخافات و توابع آن مرحمت نمود و آن را انعام
شخصی به وی داده بود و بر ولایت مسولی پتم و با نام حکومت
فرانسوی ها را تسلیم کرد. ولایت مذکور چهار صد هزار روپیه دخل
سالانه داشت و نیز اذون و اجازه که فرانسوی ها در جنوب هند
رایج بشود و بیست کرور روپیه هم بایشان داد که نصف آن در
ادای قرض بود و چنده صاحب از نواب کرناتک تسلیم کرد
و نیز از فرانسوی ها خواست که حصه از قشون خود را به سرکردگی
سرداری هوشیار به دار السلطنه بفرستند تا در وقت ضرورت
خدمت دولت را انجام بدهد و خرج قشون را خود بذمه گرفت
دوپلی خواهش مظفر جنگ را فوراً قبول کرد زیرا که برای منافع
خود از چنان خواهش وی بهتر ندیده بود و نتیجه اش این شد که
وقتیکه مظفر جنگ به برج دلی در ۱۷۵۱ م از پاندیچری حرکت
می نمود بوسی با ۳۰۰ سرباز فرانسوی و ۱۵۰۰ سرباز هندی
فرانسه را همراه خود داشت. در راه مظفر جنگ آن نوابها
که بر خلاف ناصر جنگ مکر کرده بودند اکنون بر خلاف او هم
آغاز به مکر و حیله نمودند. همینکه مظفر جنگ در ملک نواب کداپا
داخل شد زحمتی برای او دست داد و اول مابین لشکر مظفر جنگ
و نواب کداپا جنگ های کوچک واقع گردید و پس از آن
خصم برخلاف مظفر جنگ حمله آور شد مظفر جنگ مکر دشمن
را فهمیده بر یاغی ها حمله کرد و بوسی هم تقلید وی را نمود. نواب
شونار شکست فاش یافته کشته شد و نواب کداپا مجروح
سخت گشته فرار نمود و نواب کرنول وقتیکه دنبالش می نمودند
به طرف مظفر جنگ برگشت و قبل او را محاصره نموده تا تیغ

له تاریخ کوتاه هند

خود را بر فرق مظفر جنگ زد و مغزش را بزمین ریخت ولی
زود نواب مذکور را شکست دادند و کشتند۔

تاریخہای عمدہ

در سنہ ۱۷۴۹ع مظفر جنگ خود را نظام اعلان داد۔
در سنہ ۱۷۵۰ع او را از حملہ ناگہانی کشتند۔

باب نہم

(۹)

اکنون ان امید دوپلی کہ حکومت فرانسہ را در مملکت ہند
برپا بسازد تاریک گردید ولی از خوش بختی شان بوسی
فرانسوی حلال مشکلات بود و صلابت جنگ را کہ در اردو
حبس شدہ بود رہا نید و بہ رضایت تمام نوابہا وی را نظام
اعلان داد۔ وقتیکہ نظام نو با جماعت خویش بہ حیدر آباد
می رفت از راہ کداپا بلا مزاحمت گذشت ولی در ولایت
کرنول بیوۂ نواب و اقربای دیگر وی چہار ہزار نفر افغان
را برای مقابلہ او فرستادند۔ لشکر نظام از چند طرف
بہ شہر کرنول گلولہ باریدند و بسیاری از سکنۂ شہر و تمام لشکر
سا خلوی انجا بقتل رسیدند و ولایت کداپا و کرنول را
بہ ادونی کہ تیول مظفر جنگ بود ملحق نمودند و تمام ان ولایت
را بہ بسی دادند۔ وقتیکہ صلابت جنگ از رود کرشنا عبور
کرد با بیست ہزار مرہتہ مقابل گردید۔ ایشان بہ سرکردگی باجی راؤ
پیشوا برای جنگیدن با وی آمدہ بودند زیرا کہ با غازی الدین

فرزند بزرگ نظام الملک معاهده داشتند ولی بواسطه شورش
چونفر مرہتہ ہا زود فسخ گشتند۔

داخل شدن در حیدرآباد

در ۱۷۵۱ء صلابت جنگ در حیدرآباد داخل

گردید و در عوض خدمات بفرانسوی ہا انعام زیادی مرحمت
نمود و نیز بموسیو بسی مستقبل شان را فیاضانہ معین کرد و
بوسی را در آنجا گذاشت بمعیت پانصد نفر لشکر فرنگی و پنج ہزار
نفر قشون ہندی اعانت نمود۔

رفتن صلابت جنگ به اورنگ آباد

یک ماه بعد صلابت جنگ به اورنگ آباد

رفت از راه احتمال خطر حمله غازی الدین میرفت بمجرد یکه او
به انجا رسید بالاجی راو پیشوا با چهل ہزار قشون بر ملک
صلابت جنگ حمله و غارت کرد ولی بوسی تابعیت میلی
بونفر خصم خود را عقب نشانید اما صلابت جنگ بواسطه
آن لشکر کشی که راگوجی بونسلا به برار نموده بود با دشمن خود صلح
عارضی کرده به حیدرآباد مراجعت نمود دران وقت نظم و
نسق سلطنت کاملاً در دست بوسی بود ان ولایاتی را که
در نواح سوبلی پتنم واقع بود به فرانسوی ها تسلیم نمودند و
حکومت کرناتک را بدست دوپلی و جانشینان او سپردند
در برج ثور سال ۱۷۵۲ء شاهنشاه مغول غازی الدین
را والی دکن ساخت و دو ماه بعد مشارٌ الیه به صوب دکن

رهسپار گردید و قشون صلابت جنگ در برهان پور که بر سر حد نظام واقع است غازی الدین را والی دکن تسلیم کرد - پس ازان او در برج عقرب سال ۱۷۵۲ء با پیشوا ملحق شده با ۱۵۰۰۰ سرباز بر اورنگ آباد حمله نمود و به پیشوا ولایت خاندیش و حصهٔ از ولایت بیدر را در صله ان اعانت باموقع که کرده بود داد و محمد علی هم رسماً نواب کرناتک مقرر شد اما حظ غازی الدین ازان حکومت جدیده طول نکشید یعنی پس از هفده روز توقف در اورنگ آباد جان خود را به اجل سپرد و بجهت وفات وی صلابت جنگ دوباره مالک دکن گشت اما پیشوا به وی به دادن ولایاتی که برادر بزرگش وعده کرده بود اصرار نمود و بالاخره صلابت جنگ در صلح ۱۷۵۳ء که در بیدر شده بود ان ولایات را به مرهته ها داد بمجردیکه پیشوا از انجا برگشت راگوجی بونسلا که ان شرایط صلح را تسلیم کرده بود مجدداً در اطراف گلبرگه آغاز به غارتگری نمود ولی بوسی فرانسوی فوراً وی را برای صلح مجبور کرد و در صله ان خدمت صلابت جنگ به حکومت فرانسه بلوک[له] بزرگی که بر کنارهٔ راست رود کرشنا واقع و نزدیک مسولی پتام بود داد -

مکر جنبش بر خلاف فرانسوی ها

امرای دولت نظام از آغاز به جهت فوقیت فرانسوی ها حسد می بردند بمجردیکه سید لشکر خان صدر اعظم شد شروع به بریدن ریشهٔ نفوذ ایشان نمود و مشکلات مالیه را بهانه ساخته سعی کرد که بوسی را مجبور کند تا لشکر خود را

له بلوک - ضلع -

پس به بردو اتفاقاً او هم دفعتاً ناخوش[۱] شده به ساحل برگشت و لشکرخان به افواج فرانسوی اذن داد که خود در عوض مواجب خویش دخل چند ایالت را باز وربگیرد و بسبب ان تدبیر اغلب قشون فرانسوی متفرق شد و صرف حصۂ کوچک از انها در حیدرآباد ماند وان صدر اعظم هوشمند خواست که صلابت جنگ را از اثر فرانسوی ها بیشتر مستخلص بسازد و اورا مجبور کرد که به اورنگ آباد برود و خود مخفی با انگلیس ها مکاتبه نمود۔ در ماہِ جوزا سنه ۱۷۵۳ بوسی به حیدرآباد مراجعت نمود و دید که مواجب باقی افواج وی به قریب دو کرور و سیصد هزار رسیده است و ازاین جهت لشکر وی آماده به یاغیگری شده است و والی حیدرآباد مخالفت او را پیش گرفته آخر بوسی برای اخراجات خود پول قرض کرده به اورنگ آباد رهسپار گردید پس لشکرخان در تدابیر خود ناکام گشت در حالتی که بسیار توقع کامیابی را داشت و این را خوب خیال کرد که اطاعت فرانسوی ها را اختیار بکند چنان اطاعتی که هیچ قابل وی بنود و چهار ایالت یعنی مصطفےٰ نگر و ایلور و راجه ماهندری و تسکاکول را که در نواحی مسولی پتم واقع هستند به فرانسوی ها داد که از دخل ان قشون ایشان را ملازم بدارد و این شرط را هم قبول کرد که حصۂ از قشون محافظ فرانسوی پیوسته با نظام بماند و نظام در امور سیاسی کرناٹک مداخله نه نماید و در امور مملکت خود هم بدون مشورت با بوسی کاری نکند۔ آنچه که فرانسوی ها سابقاً داشتند و آنچه که تازه

---

[۱] ناخوش شدن۔ بیمار ہو جانا۔

از نظام گرفتند یکطرف ان کرناتک وطرف دیگر کتک که در اریسه است یعنی ۲۵۰ میل طول و از ۵۰ تا ۸۰ میل عرض داشت جمعیت انجا شش کرورو دخل سالانه شانزده کرور روپیه بود.

لشکر کشی به ولایت میسور

در ماه جدی سال ۱۷۵۵ء صلابت جنگ لشکرکشی به میسور نمود و بوسی هم همراه وی بود که خراج پس مانده را وصول بکند در همان زمان مرهته ها هم حمله به میسور نمودند و راجه انجا حاضر شد که تمام حساب باقی یعنی یازده کرور و یک لک روپیه را بدهد و حصه بزرگ ان را فوراً ادا کرد.

لشکر کشی بطرف نواب ساونور

در ماه حوت همان سال بوسی و صلابت جنگ حمله بر نواب ساونور که خود را مستقل ساخته بود نمودند. نواب مذکور و دوستانش به بوسی وعدهای مخفی دادند و ان باعث ترک کردن محاصره شد ان رفتار بوسی باعث مزید نفرت امرای نظام از فرانسوی ها گشت وشاه نواز خان که بجای لشکر خان وزیر شده بود از نظام حکم عزل بوسی را گرفت و مشارالیه هم عمل به حکم را بهتر دید زیرا که مخالفان او زیاد بودند و با قشون خود ظاهراً بطرف مسولی پتم روان شد و در ماه اول سفرش درین راه شش هزار سرباز بعضی تیولداران مرهته ملک نظام بوسی را اکثر مضطرب ساختند. بعد از ان جعفر علی والی سابق سرکار (حکومت) شمالی که بوسی وی را معزول ساخته بود با قشون زیاد بروی مهاجمه نمود ان وقت بوسی مردانه

به سمت حیدرآباد برگشت و محل مذکور را گرفته برای جلوگیری[۱] خصم حاضر گردید و بعد از مدت قلیلی جعفر علی با چهار هزار قشون منظم که صلابت جنگ ان را فرستاده بود برای جنگیدن با بوسی نمودار شد اما مشارٌالیه در داخل دیوار شهر منتظر کمک بود و آخر ۵۸۰ فرانسوی و ۱۰۰۰ قشون هندی فرانسوی با (۱۱) توپ از مسولی پتم برای رهائی وی رهسپار گردید و زود به حیدرآباد رسید و در راه صدمه نخورد و صلابت جنگ با وزیر خود دو هفته قبل به حیدرآباد رسید و در ماه جوزا سال ۱۷۵۶م معجلاً با فرانسوی ها صلح نمود ولی از الوقت بوسی نمیتوانست که در امور انجا مداخله کامل بکند۔

مکر بر خلاف صلابت جنگ کامیاب نشدن ان مکری که بر خلاف بوسی نموده بودند برای نظام خوب شد۔ دو سال بعد وقتیکه بوسی در سرکار (حکومت) شمالی بود بر خلاف صلابت جنگ برای خلع وی مکر شد و وزیرش قلعه دولت آباد را در تصرف خود آورد و برادرش نظام علی مهر شاهی را بدست آورده عنان حکومت را در دست خود گرفت و چون خبر این بگوش بوسی رسید برای مدد صلابت جنگ با افواج خود از راجه ماهندری شتافت و اورا دوباره مقتدر ساخت صدر اعظم نظام کشته شد و نظام علی به برهان پور فرار نمود۔

طلب نمودن دولت فرانسه بوسی را ۔ پس ازان

---

[۱] جلوی گیری ـ مزاحمت ـ

کونت دی لالی دالی جدید مستعمرات[1] هندی فرانسه بوسی را طلب کرد و افواج انگلیس که سرکرده شان کرنل فورد بود حمله بر سرکار (حکومت) شمالی نموده مارکوئیس آف کافلنس را که بجای بوسی معین شده بود شکست داد وی از نظام اعانت عسکری خواست ولی پیش از آنکه نظام به مدد وی برسد مارکوئیس مجبور شد به سردار انگلیس تسلیم شود. صلابت جنگ از ان حادثه ناگهانی خیلی سراسیمه گشت و زود با انگلیس ها مصالحه کرد و بواسطه ان صلح دوستی فرانسه را ترک نمود و عهد کرد که در مستقبل فرانسوی ها را در مملکت خود ملازم نخواهد داشت و نیز مسولی پتم را با هشت بلوک که در نواحی ان بودند به دست انگلیس ها سپرد و دخل انجا چهار صد هزار روپیه بود.

تسلیم نمودن زمین به مرهته ها

مرهته ها در همان زمان ولایت احمدنگر را در تصرف خود آوردند و افواج نظام برای پس گرفتن ولایت مذکور رهسپار گردید ولی خصم لشکر او را محاصره نمود و نظام مجبور شد که قلعه های دولت آباد و سیو نیری و اسیرگره و بیجاپور را به مرهته ها داده با انها صلح نماید و نیز برای تسلیم نمودن ولایت احمدنگر و بلوک بیجاپور و حصه از بیدر و تمام ولایت اورنگ آباد به استثناء خود شهر و دو پرگنه ان راضی گردید هر سول و ستاره را هم بدست مرهته ها داد. تمام ان ملکی که به انها داده شده بود ۱۲ کرور و دو لک روپیه دخل سالانه داشت. نظام از حالت مرهته ها بعد از جنگ پانی پت

[1] مستعمرات - نوآبادیات -

که در سال ۱۷۶۱م واقع گشت فائده برده برای پس گرفتن قدری از ملک از دست رفتهٔ خود جدیت کرد و بالاخره مرهته هاز مینی را که ۵ کرور و ۲ لک روپیه دخل سالانه داشت به نظام تسلیم کرده با وی صلح نمودند۔

تاریخهای عمده

در سال ۱۷۵۰ میلادی صلابت جنگ خود را نظام اعلان داد۔
در سال ۱۷۵۲ میلادی غازی الدین منصب فرمانفرمائی دکن را گرفت۔
در سال ۱۷۵۲م جان خود را بحق تسلیم نمود۔
در سال ۱۷۵۸م سعی کردند که صلابت جنگ را خلع نمایند۔
در سال ۱۷۵۸م بوسی فرانسوی را از حیدرآباد پس طلبیدند۔

باب دہم

نظام علیخان نظام پنجم

نظام علیخان چندی بعد از فرار به برهان پور مراجعت نمود و با برادر خود دوست شده صدر اعظم وی مقرر گشت اما برای تحصیل حکومت مکر و حیله خود را از دست نگذاشت و بتدریج تمام قوای حقیقی سلطنت را بدست خود گرفت۔ در سال ۱۷۶۱ موقع خوب یافته صلابت جنگ را خلع نمود و پس از ان او را در قلعه بیدر حبس کرد و در انجا نظام مذکور بعد از یک سال و سه ماه جان خود را به اجل سپرد و نظام علی معجلاً به کرناتک

مهاجمه نموده ان ولایاتی را که در راه عبور وی واقع بودند غارت کرد ولی انگلیس ها برای مدد نواب کرناتک شتافتند و بانسام در تری یاتی مقابل شسته وی را مجبور به مراجعت نمودند بعد ازان کلایو انگلیس پیش امیرا[۱] طور دهلی توسط نموده فرمانی برای محمد علی گرفت که دیگر ارکات تابع نظام نباشد۔

مداخله در امور مرهته ها

در سال ۱۷۶۳ م نظام علی معاون یکی از مدعیان تخت پیشوا گردید و با قشون زیادی به سمت پونه رهسپار شد و نزدیک شهر اردو زد مرهته ها هم سعی کردند که به ولایت اورنگ آباد و حیدر آباد مهاجمه نموده توجه نظام را به ان سامان منعطف بسازند ولی دران کامیاب نشدند و افواج کم مرهته ها در انجا ها هیچ کار نکرد اما انها با یکی از سرداران مرهته نظام ساخته از وی انتقام گرفتند۔ نظام وقت مراجعت از پونه با حصه از لشکر خویش به رود گوداوری رسید و قشون باقی خود را پس گذاشته ازان عبور نمود بلا فاصله جانا جی سردار خائن از لشکر نظام خود را علیحده ساخته قدری دور اردو زد و به این نمط راگونات رائو را علامت وقت حمله نمود و مشار الیه زود رهسپار گردیده بر افواج نظام یورش کرد و بعد از جنگ خون ریز ان را شکست فاحش داد و نظام که در آنطرف رود بود نمی توانست کاری بکند عاقبت الامر از جهت ان شکست به اورنگ آباد رفت و مرهته ها هم بعد از چند روز دنبال وی

---

[۱] امیرا طور۔ شاهنشاه

را اگرفتند ولی باضرر بسیار عقب نشستند و بعد از ان مابین مرہتہ و نظام دو باره صلح شد۔

در سال ۱۷۶۵م امیر اطور دہلی سرکار (حکومت) شمالی را که حصه از ممالکت نظام بود به انگلیس ها تسلیم نمود و یقین است که از ان جهت نظام علی به غضب آمد و برای بزور پس گرفتن ایالت مذکور آماده گشت اگرچه که قشون وی در مقابل انگلیس ها اول درست کامیاب شد بالاخره در معاهده ماه قوس سال ۱۷۶۶ میلادی ان نزاع بدون جنگ و پیکار بر این شرط تسویه گشت که شرکت مشرق هند (ایست انڈیا کمپنی) به استثنای ایالت گونتور که به برادر نظام بسالت جنگ داده شده بود سرکار شمالی را نگاه بدارد و در عوض ان به نظام یک کرور و ۳ لک روپیه خراج سالانه بدهد و شرکت[1] مذکور مجاز است که بعد از وفات بسالت جنگ گونتور را هم پس بگیرد و نیز پیوسته یک دسته قشون منظم در حیدرآباد داشته باشد تا بتواند در موقع صواب و مناسب به نظام کمک برساند و این ابتدای لشکر استیجاری حیدرآباد بود۔

اتفاق بر خلاف حیدر علی

در اواخر سال ۱۷۶۶م نظام و مرہتہ ها بر خلاف حیدر علی متفق شدند که تمام مملکت وی را بگیرند انگلیس هم از جهت ان معاهده که چندی پیش ازان شده بود با انها متحد گردید۔ وقتیکه نظام به ملک میسور رفت ناگهان اراده

[1] شرکت۔ کمپنی

و تغییر یافت و خواست که با حیدر علی صلح بنماید و با او ملحق گشته بر متحدین با خود یعنی انگلیس ها حمله بکند و به این نمط فوراً از او چهار کرور روپیه را تحصیل و نیز برای یک کرور و یک لک روپیه خراج سالانه عهد بگیرد و نظام افواج انگلیس را که با او در ولایت میسور بود اذن داد که از انجا خارج بشوند و کسی به انها زحمت نرساند. جنگ اول مابین انگلیس و لشکر متفقه نظام و حیدر علی در ۲۵ ماه اسد واقع گردید و انگلیس ها شکست خوردند ولی کلنل (سرهنگ[1]) اسمیت بعد از چند روز در ولایت چنگاما خصم خود را شکست داده ان تنگ را بر داشت اما به تیرو وناما لالی که چند میل از انجا فاصله داشت از جهت کمی آذوقه مراجعت نمود و در انجا حیدر علی و نظام را دو باره شکست داد و نتیجه ان شکست بر این شد که نظام اتفاق معجل خود با حیدر علی را ترک نمود و در ان اثنا یک دسته از قشون انگلیس که از بنگال به سرکردگی کلنل (سرهنگ) پیچ در کشتی نشسته به سرکار (حکومت) شمالی پیاده شدند حمله به ورنگل نمودند و نظام مصالحه با انگلیس را لازم دید و در عوض یک کرور و دو لک روپیه سالانه بدادن به انها در گرفتن ولایت کرناتک راضی گردید و این شرط هم شد که تا شش سال انگلیس ها سالانه دویست هزار روپیه بدهند تا مالک سرکار شمالی بشوند-

حمله بیجای مرته ها

در سال ۱۷۷۳ م بعوض پیشوا بر مملکت نظام مهاجمه نموده بقدری با وی سخت جنگید که نظام را مجبور به التماس صلح کرد و ایالتی را که چهار کرور روپیه دخل سالانه داشت از نظام گرفت و بعد از ان نظام

---

[1] سرهنگ - کرنل

ولایت مزبور را پس گرفت پیش ازاین گفتیم که نظام سرکار حکومت کونتور را به برادر خود بسالت جنگ داده بود و مشارٌالیه ادونی را دارالسلطنهٔ خود ساخت و لشکر از فرانسه به سردگی موسیو لالی ترتیب داده برای ازدیاد قوت و ملک جدیت نمود انگلیس ها به کار وایش اعتراض کردند و به نظام شکایت بی فایده از وی نمودند ولی در سال ۱۷۷۹ بسالت جنگ از احتمال حملهٔ حیدرعلی خائف شده با انگلیس ها متفق گردید و دران اتحاد عهد واثق نمود که سرباز فرانسه را نگاه ندارد و دفاع از مملکت خود را به قشون انگلیس ها سپارد و ایالت سرکار کونتور را برای مواجب افواج بدست انها بدهد از ان جهت قشون انگلیس روان شد که ایالت مذکور را در تصرف خود بیارد و همان وقت مستر هالیند سفیر انگلیس را به دربار نظام فرستادند که در باب معاهده با بسالت جنگ رضایت وی را تحصیل کنند وان سفیر اول انگلیس بود که به دربار نظام رهسپار گشت۔

نظام ازان معاهده خیلی به غضب آمد و خصوصاً بجهت اعانت عسکری انگلیس ها که معجلاً به برادر او دادند۔ وقتیکه مستر هالیند به نظام گفت که خراج واجب الادای سرکار شمالی را از برادر خود نگیرد خشمش از حد تجاوز کرد پس عجب نیست که بواسطهٔ ان نظام اتحاد بین حیدرعلی و مرهته ها و خود ترتیب داد که انگلیس ها را از هند به راند۔ وقتیکه وارن هاستنگ فرمان فرمای هند انگلیس ان خبر را شنید فرمان حکومت مدراس را که برای گرفتن سرکار حکومت کونتور داده بود منسوخ کرده موجب

تغیر نظام را مرتفع ساخت و نیز با نظام عهد نمود که خراج باقی را زود ادا بکند اما تا چندین سال ایالت کونتور باعث تنازع بود در سال ۱۷۸۲م بسالت جنگ مرد و انگلیس ها موافق شرط مصالحه که در سال ۱۷۶۶ شده بود ادعای ایالت کونتور را نمودند ولی نظام نمیخواست که ادعای شان را قبول بکند بالاخره تنازع مذکور موقتاً مرتفع شد و به نظام اذن دادند که سرکار کونتور را در عوض ان خراج باقی که مطابق شرایط مصالحه سابق انگلیس ها به او دادنی بودند نگاه بدارد - در سال ۱۷۸۸م که لارد کارنوالیس فرمان فرمای هند گردید اول کار وی این بود که به نظام گفت به شرایط معاهده سال ۱۷۶۶م کاملاً عمل نماید و دران وقت نظام فوراً ایالت کونتور را به انگلیس ها تسلیم نمود -

جنگ با تیپو سلطان میسور

دران اثنا نظام مشغول نزاع با تیپو بود - و تیپو هم بواسطه تکبری که داشت ولایت بیجاپور را از نظام طلبید و برای ادعای خویش بهانهٔ بیجا آورده حرکت نمود تا حمله به خاک مرهته ها نماید نظام و مرهته بر خلاف تیپو متفق گشته جلوگیری از وی نمودند جنگ مذکور نه ماه طول کشید و بعد ازان در مصالحهٔ که مابین محاربین شد تیپو بدادن نه لک روپیه خراج راضی گردید و ملک بسیاری را که گرفته بود پس داد -

در سال ۱۷۸۹م تیپو بر خلاف انگلیس ها دوباره اعلان جنگ نمود و سال دیگر لارد کارنوالیس فرمان فرمای هند برای اضمحلال[1] او با نظام و نانا فرنادیس متفق گردیده اتحاد ثلاثه را

[1] اضمحلال - تباهی

تشکیل داد و شرط آن این بود که به انگلیس ملحق گشته یکمرتبه بر مملکت تیپو مهاجمه نمایند. در وقت ضرورت نظام و نانا فرنادیس با ده هزار سوار انگلیس ها را مدد بدهند و در عوض آن اگر لازم بشود انگلیس هم از سواره خود به آنها مدد برسانند و آنچه را که فتح کنند میان هر سه با لسویه تقسیم شود.

در ۲۲ حمل سال ۱۷۹۱ میلادی بر حسب آن قرارداد نظام ده هزار سوار را فرستاد که با قشون لارد کارن والیس ملحق بشود و این قضیه بعد از فتح بنگلور واقع گشت. وقتیکه لارد مزبور یک ماه بعد به مدراس مراجعت نمود لشکر مذکور نظام به سمت شمال مشرقی رسید و قلعه کرم کنده را محاصره نموده گرفت دوباره هشت هزار عسکر نظام به سرکردگی فرزندش در محاصره سرنگاپتم که در جدی سال ۱۷۹۲ واقع گشت جنگ نمود.

دو ماه بعد تیپو شکست خورده نصف از مملکت خودش را داد و نیز شصت و شش کرور روپیه غرامت جنگ قبول نمود نتیجه اعانت عسکری نظام به انگلیس ها این شد که از آن زمین و غرامت جنگ ثلث برد. در همان سال در باب جانشینی نواب کرنول و پیشکشی که او به نظام می داد نزاع واقع گشت. آباواجداد نوابهای مذکور از ملت افغان بودند و اگرچه که آنها باجگذار نظام بودند ولی تا وقتیکه فشار به آنها نمی آمد نمی دادند. بعد از آنکه حیدر علی کرنول را گرفت نواب خراج خود را به او مرتباً می رساند و چون حیدر علی مرد فرزندش ادعای خراج کرد اما نظام مخالفت ورزید. در آن اثنا نواب وفات یافت و نظام جانشین وی را معین کرد.

مصالحه جدید با انگلیس ها

در سال ۱۷۹۰ ما بین انگلیس و مرهته ها و نظام مصالحه در
تری پارتیت واقع گشت و این قرار شد که بعد از مصالحه اگر
تیپو بر یکی از سه حلیف حمله بکند دیگران متفق گشته او را گوشمالی
بدهند پس ازان که جنگ به اتمام رسید لارد کارن والیس
به حلیفان خود پیش نهاد نمود که یک عهد با ضمانتی نمایند
به این طور که کمک بیک دیگر در صورتی باشد که بیکی
از انها حمله بیجا شده باشد نظام شرط مذکور را معجلاً قبول
کرد ولی پیشوا علاوه برین که ان را قبول نکرد با نظام اعلان
جنگ نمود - در انوقت سر جان شور بجای کارن والیس
فرمان فرمای هند گردید و او عزم مصمم نمود که ان احکاماتی که از
در بار مدیران[۱] شرکت باو شده بود بعمل آرد و از جنگ نو
احتراز نماید وقتیکه نظام برحسب شرایط معاهده سال ۱۷۹۰
از سر جان شور مدد خواست مشار الیه خود را بی طرف
اعلان داد و نتیجه اش این شد که نظام خود را در دست
فرانسوی ها انداخت -
شخص فرانسوی موسیو ریمانڈ نام ملازم سابق نظام که دو فوج
پیاده را منظم نموده بود از نظام فرمان یافت که قشون خود را
به هجده هزار نفر برساند و برای تربیت و فرمان ایشان صاحب
منصبان فرانسوی معین شوند ولی نظام نمی توانست با ان
قشون کم با مرهته ها تاب مقاومت بیارد و بالاخره در برج

[۱] مدیر - معتمد

حوت سال ۱۷۹۵ در کردلا شکست فاحش یافت و بدادن
ملکی که هفت کرور روپیه دخل سالانه داشت و نیز شصت
کرور روپیه تاوان جنگ راضی گردید و صدر اعظم خود عظیم الامرا
را برای ایفای شرط صلح بدست مرهته ها گرو داد۔ نظام ان
کار انگلیس ها را فریب فهمیده خیلی به غضب آمده و چون به
دار السلطنهٔ خود برگشت قشون انگلیس انجار امرخص کرد و
ریماند را فرمان داد که عدد افواج خود را زیاد نماید و بلوکی را
که سه کرور و ۳ لک روپیه دخل سالانه داشت برای مواجب
ان قشون معین نمود۔
بعد ازان بلافاصله عالی جاه فرزند بزرگ نظام از آستانه اطاعت
سپیچید و با هواداران و تابعان بسیار به صوب ایالت
اورنگ آباد گسیل شد و نظام قشون خود را به سرگردگی ریماند
مقابل او فرستاد و صدر اعظم وی میر عالم هم همراه فوج
رفت که در صورت امکان با شاهزاده مزبور داستانه صلح
نماید آخر الامر او به مقصود خود نایل گردید اما پیش از این که
جماعت مذکور به حیدر آباد برگردد عالی جاه خود را گشت۔ در
اواسط سال ۱۷۹۶ ام عظیم الامرا از محبس پونه مستخلص شد
و نفوذ صاحب منصبان فرانسه را روبه ازدیاد دیده خایف
گردید و ان بلوکهائی را که برای مواجب افواج فرانسوی
داده بودند پس گرفت و خواست که با انگلیس ها مکرر روابط
خوب پیدا کند۔ خواهشات صدر اعظم مذکور با خواهشات
مارکوییس آف ولسلی موافق بود زیرا که مارکوییس مزبور
هم از صعود[1] فرانسوی ها در دربار نظام خایف شده بود خصوصاً

[1] صعود۔ ترقی

از جهت احتمال جنگ با تیپو که نزدیک بود بشود. از این جهت در سال ۱۷۹۸م مصالحهٔ مابین نظام وانگلیس واقع گشت و نظام مطابق شرط معاهده راضی شد که قشون فرانسه را فوراً مرخص به نماید و بجای ان یک دسته شش هزاری از قشون انگلیس ها را نگاه بدارد و برای مواجب قشون پنج کرور روپیه سالانه بدهد و مارکویس هم در عوض عهد کرد که مملکت نظام را از حملهٔ بیجای خارجه حفظ نماید. برحسب ان معاهده در روز اول ماه قوس قشون فرانسه در حضور افواج انگلیس از حیدرآباد مرخص گردید.

جنگ چهارم میسور

در سال ۱۷۹۹م حکومت انگلیس برخلاف تیپو اعلان جنگ نموده ده هزار سواره نظام ونیز افواج استیجاری حیدرآباد که در ان ۳۶۰۰ سرباز هندی منظم کرده ریمانده فرانسوی هم شامل بودند دوش بدوش انگلیس ها در سرنگاپتم جنگیدند. وقتیکه محل مذکور فتح شد ولایاتی را که ۷۰۵۰۰۰ پگوده ستاره دار (سکهٔ رائج الوقت) دخل سالانه داشت به نظام دادند ولی او مطابق شرط معاهده ۷۰۰۰۰ پگوده سالانه به سردار تیپو قمرالدین که اعتماد بر سخاوت و ملاطفت انگلیس نموده بدون شرط تسلیم شده بود می داد. در سال بعد معاهدهٔ اعانت عسکری با انگلیس از جهت یک اتحاد جدیدی مستحکم گردید و در ان قشون استیجاری دو دسته فوج پیاده و یک فوج سواره زیاد کردند و این قرار شد که اگر ان دو سلطنت متحده یعنی انگلیس و نظام

باسلطنت سومی بجنگند باید قشون مذکور در جنگ آورده بشود و علاوه بر این نظام هم ۹۰۰۰ هزار سوار و ۶۰۰۰ هزار پیاده را برای مزید اعانت تکمیل نماید. این ابتدا فوج استیجاری حیدرآباد بود. نظام برای مواجب قشون استیجاری مذکور ولایاتی را که ۱۲ کرور و ۳ لک روپیه دخل سالانه داشت به انگلیس ها تسلیم نمود. و نظام ولایات مزبور را برحسب معاهدهٔ سال ۱۷۹۲ و ۱۷۹۹ اسابق تحصیل نموده بود.

اتحاد مرهته بر ضد انگلیس

دران اثنا باجی راؤ پیشوای دوم در امور ملکی خود دچار زحمت و سراسیمگی گردید. در سال ۱۸۰۰ ام صدر اعظم بزرگ وی نانا فرنادیس مرد و بعد ازان زود در مملکت هرج و مرج واقع شد جسوانت راؤ هولکر باعجله به سمت پونه رهسپار گردید و افواج متفقه پیشوا و سندیا را شکست فاحش داد.

باجی راؤ به ولایت بسین فرار کرده به انگلیس ها التماس نمود که در پس گرفتن سلطنت به او مدد نمایند عاقبت الامر در روز آخر سال ۱۸۰۲ مابین انگلیس و باجی راؤ چنان معاهده شد که باجی راؤ در مستقبل غیر از انگلیس فرنگی دیگر را در کار خود نیاورد و بدون رضایت انگلیس باسلطنت دیگر مرابطه نه نماید.

سندیا و هولکر از جهت معاهدهٔ مذکور خیلی دلتنگ گشته بر خلاف انگلیس ها باهم متحد شدند و راگوجی بونسلای ناگپور که ادعای تخت پونه را نموده بود به انها زود ملحق گردید مشارالیه ازین جهت ادعای مذکور را نمود که

سلسلهٔ نسب وی بطور غیر مستقیم منتهی به خانوادهٔ سیواجی می شد
در انوقت انگلیس ها هم آماده بودند که جلوگیری از کارهای خصم خود نمایند
و بالاخره مطابق تدبیر جنگی مارکویس آف ولیسلی جنرل ویسلی حمله براحمدنگر
نموده در برج اسد سال ۱۸۰۳ ان را گرفت این جنرل ویسلی همان
است که بعد دیوک آف ولنگتن شده و برای دوباره به تخت
نشاندن باجی راو به پونه رفت.
سندیا از ایالت اورنگ آباد ربع (چوتها) وصول کرد و نیز
دهات همسایه اش را غارت نموده به این نمط از خصم خود انتقام
گرفت امانگذاشتند او تا مدتی ان کار را بکند جنرل ویسلی لشکر
کشی به ولایت اسی که در انجا سندیا و راجه ناگپور ارد و زده
بودند نمود و انها را شکست فاحش داد دران اثنا کلنل استیون
سن هم خاموش نه نشست و برحسب هدایت کار خود را انجام
داد زیرا که در آغاز جنگ وی را حکم شده بود که با افواج
استیجاری دیک دسته قشون از حیدرآباد رهسپار گشته
با جنرل ویسلی شریک جنگ بشود کلنل استیون سن ولایت
برهان پور و قلعه اسیرگر را در تصرف خود آورد و متوالی فتح
او و فتح جنرل ویسلی در ارگان واقع شد که منجر به تسلیم شدن
گاویل گر گردید. راجهٔ ناگپور از جهت فتوحاتی که انگلیس ها
پی در پی می نمودند دل باخته التماس صلح نمود و بالاخره در
اواخر برج جدی سال ۱۸۰۳ م مصالحه مابین راجه مذکور و
انگلیس در دیوگاؤن واقع گشت و برحسب معاهده راجه یک حصهٔ
بزرگ مملکت خود را که در ان ولایت برار و اودیسه هم شامل
بود به انگلیس ها داد علاوه بران این شرط را هم قبول کرد که قشون

استیجاری انگلیس را در ملک خود نگاه بدارد۔
انگلیس ہا مطابق معاہدہ کہ پیش ازان جنگ واقع شدہ بود ایالت برار را بہ نظام تسلیم نمودند۔ یک حصۂ ولایت مذکور مال نظام بود و راجہ ناگپور کہ حصۂ دیگران را داشت مالیات تمام ملک را میگرفت۔

تاریخہای عمدہ

درسال ۱۷۶۱ء صلابت جنگ را خلع نمودند
درسال ۱۷۶۳ء نظام علی در امور مرہٹہ ہا مداخلہ نمود۔
درسال ۱۷۶۶ء قشون استیجاری حیدر آباد تشکیل شد
درسال ۱۷۶۶ء ولایات سرکار (حکومت) شمالی بہ انگلیس داده شد
درسال ۱۷۶۷ء جنگ اول میسور واقع گشت۔
درسال ۱۷۶۷ء جنگہای چن گاما و تیرو و انامالی اتفاق افتاد۔
درسال ۱۷۷۹ء سفیر اول انگلیس بہ حیدر آباد تسمیل گردید۔
درسال ۱۷۸۷ء تیپو بہ خاک مرہٹہ حملہ کرد۔
درسال ۱۷۸۸ء ایالت سرکار گونتور را بدست انگلیس ہا تسلیم نمودند۔
درسال ۱۷۹۰ء برخلاف تیپو اتحاد ثلاثہ را تشکیل دادند۔
درسال ۱۷۹۱ء جنگ سوم میسور بہ وقوع پیوست۔
درسال ۱۷۹۲ء برای تعیین نواب کرنول نزاع واقع گشت
درسال ۱۷۹۵ء جنگ کردلا اتفاق افتاد۔
درسال ۱۷۹۸ء با انگلیس ہا دربارۂ قشون استیجاری اتحاد شد
درسال ۱۷۹۹ء جنگ چہارم میسور بہ وقوع پیوست۔

درسال ۱۸۰۰ء قشون استیجاری حیدرآباد تشکیل یافت۔
درسال ۱۸۰۳ء جنگ اسی وارگاؤن واقع شد
درسال ۱۸۰۳ء ولایت برار را به نظام سپردند۔

باب یازدہم

سکندرجاہ نظام ششم

وفات نظام علیخان

نظام علی در عمر ہفتاد سالگی بعد از چہار روز از آغاز جنگ با مرہٹہ ہا جان خود را به اجل سپرد و فرزندش سکندرجاہ بجای او بر سریر سلطنت جلوس نمود۔ از جہت ان حادثہ در اتحادی که مابین نظام علی و انگلیس بود تبدیلی بین واقع شد زیرا که سکندرجاہ مانند اسلاف خود از امپراطور دہلی خواہش تصدیق سلطنت خونمود و ان تصدیق را تحصیل کرد۔ از جہت ان فعل نظام شرکت انگلیس ہا از وی دلتنگ گردید۔ زیرا که نظام برحسب معاہدہ سال ۱۷۹۸ء و ۱۸۰۰ء تابع شرکت مذکور گشتہ بود۔
عاقبت الامر انگلیس ہا در یاداش ان به نظام نوشتند که او به تمام معاہدۂ سابق که مابین حکومت انگلیس و نظام شدہ بود کاملاً عمل نماید۔ بعد از سہ سال انگلیس ہا موقع یافتند که متبوعیت خویش را پاکیزہ ظاہر بکنند۔
وقتیکه نظام خواست صدر اعظم خود میر عالم را که انگلیس ہا منتخب کردہ بودند از منصب وزارت عزل نماید و بجایش یکی از مخالفات انگلیس ماہی پتترام را وزیر خود مقرر بکند فرمانفرمای ہند

سرجان بار لو فوراً به نظام نوشت که میر عالم را دوباره صدر اعظم خود بسازد و نیز آنانی را که مخالف انگلیس هستند از ملک بیرون بکند و در امور سلطنت از سفیر انگلیس رای بگیرد۔ عظیم الامرا صدر اعظم نظام بعد از مدت یک سال از وفات آقای خود از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت۔ او وفادار صمیم نظام بود در رفتار زیرکانه داشت از این جهت در مجلس پونه به آقای خود فایده بسیار رسانید و نتیجه اش این شد که مرهته ها آن ولایاتی را که بعد از جنگ کردلا از نظام گرفته بودند دوباره باو پس دادند و از ادعای چوت (ربع مالیات) دست برداشتند و در عوض ۳۰ کرور روپیه که نظام به اینها داد ادعای مبلغ های دیگر را ترک نمودند۔ وقتیکه عظیم الامرا مرد از جهت سفارشش سفیر انگلیس میر عالم صدر اعظم نظام مقرر شد اما نظام او را دوست نمی داشت و ما پیش از این درباب راجه ماهی پترام که میخواست خود را وزیر بسازد بیان کردیم و بالاخره فتح استیجاری مشار الیه را از ملک بیرون کرد و راجۀ مذکور نزد هولکر پناه برد و به او گفت نظام می خواهد برخلاف انگلیس با وی ساخته قوۀ اینها را مضمحل بسازد۔ هولکر بر قول ماهی پترام اعتماد نموده به نظام نگاشت که با قشون بسیار به حیدرآباد می ایم ولی جواب نظام او را انگذاشت که گول[۱] بخورد یعنی نظام به او نوشت که من برخلاف انگلیس خیال مخاصمانه ندارم۔ در سال ۱۸۰۸ م میر عالم مرد و نظام خواست که داماد میر عالم منیر الملک[۲]

---

[۱] گول خوردن دهوکه کهانا

را صدر اعظم خود بسازد- اما سفیر انگلیس تعیین وی را خوب
خیال نکرد و فرمان فرمای هند هم منصب وزارت او را
اضافه نمود- بعد از آنکه تا چندین ماه در باب وزارت مابین
نظام الملک و انگلیس مباحثه سخت شد طرفین بر این راضی
شدند که نظام منیر الملک را وزیر خود مقرر بکنند اما او اسمی
باشد و علامت ظاهری منصب وزارت را بدارد ولی
نظم مملکت را کاملاً بدست راجه چندو لال پیشکار که زیر دست میر عالم و
منیر الملک خدمت خوب کرده بود بگذارد و راجه مذکور صاحب
فراست و زود فهم بود و علاوه برین میخواست که با انگلیس ها اتحاد
بشود و خیلی سار کن بود- از صبح تا خیلی از شب رفته خود را
مشغول نظم و نسق ملکی میداشت اما راجه مذکور دو چار اشکالات
زیادی شد و در زمان طویل ۳۵ سال که ان شغل را داشت
کاری که کرد همین بود که حکومت و اقای خود را از خود راضی داشت
و سفارت خانه انگلیس را ساخت و ان را با اسباب ارایش
قیمتی بسیار مزین نمود- دران وقت مواجب دسته فوج
انگلیس از حد متجاوز شده بود و طریقه جمع نمودن مالیات هم که دران
زمان رائج بود رعیت را مفلس ساخت- مردم روی دست[a] هم
رفته جمع کردن مالیات را اجاره میکردند و حاکم اجاره دار بر سکنه
ان ولایاتی که با و داده دست تطاول دراز میکرد و خود را متمول
می ساخت زیرا که او می توانست هرچه بخواهد بکند-

دران حالت در سال ۱۸۲۰	اصلاحات سر چارلس مٹکاف

۵۱- دوچار شدن - زحمت مین پڑجانا- ۵۲ روی دست هم رفتن - ایکدوسرکا مند هوجانا

مستر میتکاف که بعد از آن سر چارلس شده سفیر انگلیس مقرر گردید بعد از آنکه تمام مملکت دکن را سیاحت نمود این کار را بذمه خود گرفت که طریقهٔ جدیدی در جمع نمودن مالیات ترتیب بدهد از این جهت مددگاران سیاسی و صاحب منصبان فوج انگلیسی نظام را در ولایات مقرر کرد که آنجاها را نگاه داری بکنند و کار دیگرش این بود که بطرف شرکت ولیم پالمر توجه خود را منعطف ساخت زیرا که اثر سیاسی شرکت مذکور در حیدر آباد بسیار رو به ازدیاد نموده بود و جهت زیاد شدن آن سر ولیم رومبولد یکی از منسوبان حاکم مدراس بود که در سال ۱۸۱۳ م به شرکت مذکور ملحق گردید و مشار الیه شوهر دختر پرورده فرمان فرمای هند مارکویس آف هاستینگ بود بعد از آن شرکت ولیم پالمر ترقی نموده قریب بیست کرور روپیه با تنزیل[۵] زیادی به نظام قرض داد و بقدری در مجالس مشورت دولتی نفوذ پیدا کرد که برای حکومت نظام ممکن نبود بدون رضایت و تدبیر شرکت مذکور کاری بکند. از این جهت مستر میتکاف در باب شرکت مذکور به حکومت کلکته (انگلیس) نگاشت و توجه حکومت را به آن سامان منعطف گردانید. نتیجه اش این شد که حکومت کلکته تمام قرض نظام به شرکت ولیم پالمر را ادا نمود و نظام در عوض آن از ادعای پیش کش سرکار (حکومت) شمالی که انگلیس ها از سال ۱۷۶۶ به او می دادند دست کشید.

تاریخهای عمده

[۵] تنزیل - سود -

درسال ۱۸۰۳ میلادی نظام الملک جان خود را بحق تسلیم نمود
درسال ۱۸۰۴ م عظیم الامرا وفات کرد۔
درسال ۱۸۰۴ م میر عالم بر منصب وزارت مقرر گشت
درسال ۱۸۰۸ م چندولال را پیشکار مقرر کردند
درسال ۱۸۲۰ م سر چارلس متکاف درحیدرآباد سفیر انگلیس مقرر شد۔

باب دوازدہم

ناصر الدولہ نظام ہفتم

درسال ۱۸۲۹ م سکندر جاہ مرحوم شد و فرزند بزرگش ناصر الدولہ بر تخت سلطنت پدر جلوہ نمود۔ بمجردیکہ نظام نو عنانِ حکومت را بدست گرفت طریقہ را کہ سر چارلس متکاف اتخاذ نمودہ بود مرتفع ساخت وان طریقہ این بود کہ فرنگی ہا درولایت دکن نظارت[۱] داشتند۔

مکر نمودن وہابی ہا

درسال ۱۸۳۸ وہابی ہا برخلاف انگلیس مکر نمودند کہ حکومت وی را از ہند مرتفع بسازند و درسال دیگر انگلیس ہا عدلیہ را تشکیل دادند کہ بنای مکر و حیلہ مذکور را دریابند و معلوم شد کہ مبارز الدولہ برادر نظام مرحوم درآن مکر شریک گشتہ بود در پاداش جرم وی را در قلعہ گولکندہ حبس نمودند و او زود درآنجا فوت شد۔

---

[۱] نظارت - انتظام

بلوی محرم

در محرم سال ۱۸۴۷م از جهت اختلاف مابین سنی و شیعه در شهر بلوی شد حکومت نظام با سنی ها مراعات چند نموده و دست شیعه را موقوف ساخته بلوی را به اتمام رسانید۔

وزارت سراج الملک

در سال ۱۸۴۳م راجه چندو لال از منصب وزارت استعفا کرد و برادرزاده اش راجه رام بخش بجای او صدر اعظم شد ولی او منصب مذکور را زیاد نگاه نداشت۔ در سال ۱۸۴۸ سراج الملک فرزند منیر الملک بجای او بر مسند وزارت نشست۔ سراج الملک بیچاره از آغاز وزارت دو چار حوادث و واقعات خلاف مرام خود گردید و از جهت اصلاحاتی که او در ابتدا کرده بود نظام از وی بدظن گشته چندی او را از منصب وزارت عزل نمود بعد ازان از جهت طریقه جمع نمودن مالیات که از سابق مروج بود و متوالی هم مشکلات مالی در پیش آمد خزانه دولت تهی گشت و قرض بسیار شد عاقبت الامر نظام برای ادا نمودن یک حصه از ان قرض مجبور شد جواهرات خویش را گرو بگذارد و در ان وقت نازک لارد دلهوزی فرمان فرمای هند به نظام سخت گرفت که در عوض مواجب دسته قشون انگلیس حیدرآباد (کنتنجنت حیدرآباد) او ملکی بدهد تا انگلیس ها بتوانند از دخل آن مواجب قشون را مرتباً ادا نمایند۔ در سال ۱۸۰۰م فوج قشون استیجاری مذکور بوجود آمد ولی مطابق مصالحه که با انگلیس شد لازم بود نظام در وقت جنگ با دشمن عام خود و انگلیس

قشون استیجاری خود را در جنگ گسیل نماید اما دو سال بعد نتیجهٔ گفتگوی
مصالحه که سفیر انگلیس نموده بود این شد که نظام فوج استیجاری را دائماً
نگاه بدارد و مواجب انها را هم خود بدهد ولی قشون مذکور کاملاً در
دست سفیر انگلیس باشد. وقتی اسم قشون استیجاری مذکور
به یادگار سفیر انگلیس که آن را منظم ساخته بود رسل برگید بود.
وان قشون فوج پیاده داشت و در هر یکی از انها یک هزار
سرباز بود. در سال ۱۸۲۸م عدد قشون بتدریج به ده هزار
رسید و یک صد صاحب منصب انگلیس آن را تربیت
می کردند. سفیر انگلیس از خزانهٔ خود مواجب قشون را می داد
زیرا که نظام نمی توانست مواجب ان را مرتباً ادا بکند تا اینکه
مواجب های قشون مذکور به ۱۲ کرور و دویست هزار روپیه رسید
در سال ۱۸۵۱ لارد دلهوزی فرمان فرمای هند به نظام نوشت
که چنان ملوکی را به انگلیس ها بدهد که قرض وی را ادا بسازد
نیز مواجب دستهٔ قشون استیجاری را مرتباً بدهند. اما نظام
نمی خواست که حصهٔ از مملکت خود را بدهد پس او اموال شخصی
خویش را گرو گذاشت تا نصف قرض خود را ادا بسازد و عهد
کرد که باقی مانده را در مدت سه ماه ادا بکند ولی بواسطهٔ بدبختی
نظام قرض او با اینکه اقساط می داد رو به ازدیاد نمود و در ماه حوت
سال ۱۸۵۳ مبلغ قرض وی به نه کرور روپیه رسید نظام نمی توانست
ان را ادا بکند و فرمان فرمای هند نمی خواست انتظار بکشد.
و بالاخره در اول برج جوزا ما بین حکومت نظام و انگلیس معاهدهٔ
جدید واقع گشت و نظام بر حسب ان معاهده رایچور و دوآبه
مین گهات برار و ملوکهائی دیگر را که بر سرحد احمدنگر و شولاپور

واقع بود به انگلیس ها تسلیم نمود ولایاتِ شولاپور و احمدنگر حکومت جزو ولایت بمبئی بود۔ نظام ولایاتی را که به انگلیس ها داد سالی ده کرور روپیه دخل داشت و این قرار هم شد که حکومت انگلیس باید از دخل مذکور بعد از دادنِ مواجب قشونِ استیجاری و ادا نمودن حقوق ماهی پترام و خانواده پاشای و دیگران که ادعای طلب میکردند وجه[1] باقی مانده را به نظام تسلیم نماید۔ ده روز بعد از معاهده مذکور سالارجنگ صدر اعظم مقرر شد۔

سر سالارجنگ

سالارجنگ در عمر بیست سالگی افتخار ملازمت دولت را تحصیل نمود و پیش از ان گاهی نظم و نسق بعضی از ولایات دکن را بدستِ فرنگی ها می دادند مثل اینکه یکی از فرنگیها مستر دیتان در دکن نظارت بلوکی را داشت اما حکومت انگلیس بواسطه جهاتی طریقه مزبور را نه پسندید و در سال ۱۸۴۸ ام روابط مستر دیتان با حکومتِ نظام مرتفع گردید و بلوکاتی که در نظارت وی بود به سراج الملک سپرده شد اما مشارٌ الیه برادرزاده خود سالارجنگ را معین کرد که نظارت بلوکهای مزبور را برای او انجام بدهد۔ اگرچه که سالارجنگ بیشتر از هشت ماه خدمتِ خود را انگاه نداشت۔ دران مدت علاوه بر اینکه طریقهٔ مالیات زمین را که اسلافش استحاذ[2] نموده بودند کاملاً آموخت کار خود را هم بخوبی و با اطمینان انجام داد۔ وقتیکه سراج الملک صدر اعظم شد نظام تیولهای او را که در گروِ طلب خود گرفته بود پس داد و انها را برای این

---

[1] وجه۔ رقم۔ [2] اتخاذ نمودن۔ قبول کرنا۔ ہاتھ مین لینا

پیش نظام کرو گذاشته بودند که پول از وی گرفته قرض منیر الملک
را ادا بسازند آنوقت سالار جنگ را بر نظارت بلوکهای
مذکور مقرر کردند و دوران هنگام او از امور دولتی مطلع گشت
چون عموی او مکرر با او در امور ملکی مشورت میکرد۔ در اوایل
جوزا سال ۱۸۵۳م یک هفته بعد از انکه ولایت برار را به
حکومت انگلیس تسلیم نمودند سراج الملک جان خود را به اجل
سپرد۔ بواسطه جهائی در انوقت انتخاب وزارت اهمیت
بسیار داشت و از کسان قابل وزارت یکی سالار جنگ بود
اما نظام او را چندان دوست نمی داشت زیرا که او برادرزادهٔ
منیر الملک بود و نظام مشارٌالیه را به خیال صحیح یا باطل خود مسئول
دادن برار به حکومت انگلیس می دانست و فهمید که سالار جنگ
هم مثل او خواهد کرد وجهت دیگرش این بود که سالار جنگ بیست و
پنج سال و دو ماه قمری عمر داشت اما لالا بها در دفتر وار دولتی پوید
سالار جنگ بود و می خواست که او صدر اعظم بشود۔ آخر در دوم
جوزا سال ۱۸۵۳م در درباری که همه اعیان ملک و سفیر انگلیس
حاضر بودند منصب وزارت را به سالار جنگ دادند۔

تاریخهای عمده

در سال ۱۸۲۹م سکندر جاه وفات نمود۔
در سال ۱۸۳۸م وهابی ها بر خلاف انگلیس مکرر کردند۔
در سال ۱۸۴۳م راجه چندو لال استعفا کرد۔
در سال ۱۸۴۸م سراج الملک صدر اعظم مقرر گشت۔
در سال ۱۸۵۳م ولایت برار را به انگلیس ها دادند۔

درسال ۱۸۵۳ء سالارجنگ بر مسند وزارت نشست۔

باب سیزدہم

افضل الدولہ نظام ہشتم

بلوای بزرگ ہند

در ۲۷ برج ثور سال ۱۸۵۷ء ناصر الدولہ مرحوم شدو فرزند ارجمندش افضل الدولہ جلوہ آرای سریر سلطنت گردید۔ چہار روز بعد آتش بلوای ہند بر خلاف انگلیس باکمال سختی مشتعل شد۔ دران وقتِ نازک حکومت انگلیس نمی دانست کہ خیالات بزرگترین امارت ہند یعنی حکومت حیدرآباد در باب آن چیست ازاین جہت انگلیس ہا مضطرب بودند۔ عصرہمان روزی کہ نظام نو را بر تخت سلطنتِ پدرش نشانیدند دہلی در دست یاغی ہا افتاد و لارد الفینستان بہ سفیر انگلیس حیدرآباد تلگراف نمود کہ اگر نظام از دست ما برود تمام مملکت ہند از دست خواہد رفت اما او از دست نرفت و در ہمان ابتدا سفیر انگلیس کلنل دسرہنگ) داویدسن ان مطلب را خوب می دانست بعد ازآنکہ سفیر مذکور افضل الدولہ را بر تخت سلطنت نشانید بہ منزل خود برگشت و در انجا خبر بلوای لکناہور را یافت و چون او بہ سالارجنگ خبر مذکور را رسانید سالارجنگ گفت کہ سہ روز پیشتر این مطلب در شہر مشہور بود۔

آیا عاقبت صاحب منصبان انگلیس که در روز بیست و هفتم ثور در قصر نظام برای تاجگذاری[1] وی جمع شدند چه می شد اگر نظام فی الجمله میلی بطرف بلوائی ها نشان می داد. کار خیلی سخت بود و مردم مشغول بودند که تعصب مسلمانان را بهیجان بیارند. روز بیست و یکم جوزا وقتیکه مردم از خواب برخاستند برگذرهای شهر اعلان ها دیدند به این مضمون که ای مسلمانان بیائید از انگلیس ها که مذهب و ملت شمارا تباه کردند انتقام بکشید. دو نفر در وقت نماز جمعه که مکه مسجد پر از مسلمانان بود و ملائی وعظی نمود موقع خوب یافته به وی گفتند که چرا مثل زنها حرف مفت میزنی و چرا وعظ نمی کنی که علم مقدس اسلام را برافرازند بعد چند نفر بلوائی جمع شدند و فریاد کردند دین دین اما از سعی انها اثر بزرگی روی نه نمود زیرا که اشخاص محترم با انها شریک نشده بودند. دوباره در شب ان روز یاغی ها خواستند که مثل سابق در مکه مسجد بلوا بکنند ولی قراول[2] عرب ها که بحکم صدر اعظم در شهر معین شده بودند انها را منتشر ساختند. در ان اثنا برای احتیاط سفارت انگلیس را مستحکم نمودند و اطراف دروازه ان توپ ها نصب کردند و وزیر اعظم حکم داد که در جاهای متعدد شهر قراول بمانند که نگذارند سربازهای بومی[3] قشون سکندرآباد داخل شهر بشوند چون مشهور بود که سربازهای مذکور از انگلیس دلتنگ شدند و نیز به قراول شهر حکم داد که تمام ان کوشش هائی را که باعث بلوی و یاغیگری است مرتفع بسازند. اما نایره خودسری و شورش

---

[1] تاجگذاری - تاج پوشی [2] قراول - پهره والا - [3] بومی - ملکی -

در گوشه های مخفی ملک هنوز منطفی[1] نشده بود و چندی نگذشت
که یک فوج سوارهٔ سا خلوء اورنگ آباد علم یاغیگری را برافراشت
چند نفر از قایدان یاغی ها بقتل رسیدند و دیگران به این غرض
به حیدرآباد فرار نمودند که نظام ایشان را پناه خواهد داد ولی سالارجنگ یاغیان
مذکور را بدست سفیر انگلیس سپرد و مردم ان فعل سالارجنگ
را حمل بر خیانت نمودند و ازان جهت در عوام اسلام شورش
پیدا شد۔ روز جمعه بیست و هفتم ماه جوزا سال ۱۸۵۷ ام جمعیت
زیادی در مکه مسجد حاضر شد و مقصود شان این بود که دسته
شده چهار عالم بزرگ را خدمت نظام ببرند تا ان علما تکلیف
یک پادشاه اسلام را به او حالی نمایند و نیز از نظام بخواهند که
سربازهائی را که به انگلیس ها دادیس بگیرد یا حمله به سفارت انگلیس
بنماید اما مجمع مسلمانان را زود منتشر ساختند و در شهر مکرر امن
قایم شد۔ عاقبت الامر در وقت شام مسلمانان اطراف سفارت
انگلیس جمع شده بران مهاجمه نمودند و دو دروازهٔ سفارت را
شکستند اما انگلیس ها پیش از آنکه یاغیها ضرر زیاد برسانند۔
برانها شلیک کردند و عقب نشانیدند و بعد از ان حکومت
نظام قایدان یاغی ها را گرفته بعضی از ایشان را بقتل رسانید و
باقی ماندگان را حبس نمود و مدت حبس شان مختلف بود۔
با این حال خطر بلوی بکلی رفع نشد زیرا که ماه محرم در برج اسد
آمده بود و عموماً جوش مسلمانان در آن ماه خیلی زیاد میشود ازاین
جهت ماه مذکور هم باعث زحمت و سراسیمگی دولت گردید

---

[1] منطفی شدن ۔ خاموش ہوجانا۔

اما به جهت جدیت وهمت نظام و وزیر باد را[1] ایتش که درباب یاغی ها نموده بودند برای انها ممکن نبود برخلاف دولت کاری بکنند۔

یاغیگری درولایت شوراپور

واقعاً بعد از همت نظام و وزیرش دیگر اهل حیدرآباد کاری به بلوی هند نداشتند وزمان بلوی مذکور بدون اینکه حادثهٔ درمملکت دکن واقع بشود می گذشت اما بعضی از اربابهای جنوب خاک مرهته برخلاف انگلیس باهم ساختند وان منجر به یاغیگری راجه شوراپور برخلاف انگلیس در ماه جدی سال ۱۸۵۸ شد۔ راجهٔ مذکوریکی از اربابهای ملک نظام بود وهمینکه او علامات قصد مخاصمانه خود را اظاهر کرد نظام به رعیت خود اعلان داد که کسی ملازمت راجه مذکور را قبول نه کند والا سزای سخت خواهد یافت۔ بعد از انکه انگلیس ها راجه را شکست دادند او به حیدرآباد فرار نمود و فهمید که دولت او را پناه خواهد داد ولی حکومت نظام راجهٔ مذکور را گرفته بدست سفیر انگلیس سپرد۔ بعد در اواخر سال ۱۸۵۸ دولت نظام دوچار زحمت گردید وان این بود که تان تیاتوپی قاصدان خویش را به سرحد نظام فرستاد که مشارٌالیه راهم برای شرکت بلوی آماده نماید ولی نظام و وزیر وی را مثل اول دوست صمیمی انگلیس ها یافت چنانکه آنها در وقت شروع بلوی دوستی خود را با انگلیس ظاهر کرده بودند۔ واقعاً ما نمی توانیم آن خدمات بیش قیمتی

---

[1] درایت - دانش۔

راکہ حکومت نظام بہ انگلیس نمود، بیان بکنیم در آن وقت سفیر انگلیس ہم قدر خدمات مذکورہ را خوب دانست و کلنل داویدسن رسما نوشت کہ وزیر اعلیحضرت نظام بایک ہمت وفوقیتی کمک بما رسانند کہ زبان از تعریف عاجز است و حکومت انگلیس ہم خدمت امارت دکن را تصدیق نمود۔ در ماہ سرطان سال ۱۸۶۰ء انگلیس ہا ہدیہ از مصنوعات خود برای نظام فرستادند کہ یک لک روپیہ قیمت داشت و برای صدر اعظم ہم ہدیۂ مصنوعاتی کہ سی ہزار روپیہ قیمت داشت فرستادند و علاوہ برین با نظام عہد کردند کہ دو ولایت از ولایاتی راکہ از او گرفتہ بودند پس بدہند یعنی رایچور و دار اسیو (کہ حالا مسمی بہ عثمان آباد است)۔ حکومت نظام در عوض ان مراحم و ملاطفت سیاس انگلیس ہا را بجا آورد اما از انہا خواست کہ فاضل مالیات ان ولایات وی کہ دست انہا است بہ وی دادہ شود و اگر باقی پیدا بشود از او نگیرند و نیز نظارت بلوکہای مذکورہ را بہ سفارت انگلیس حیدر آباد بسپارند نہ بہ حاکم ناگپور و حکومت انگلیس آن دو شرط را قبول کرد۔

قصد جان سالار جنگ

در آن اثنا نزدیک بود کہ سالار جنگ کشتہ بشود۔

در صبح ۲۳ ماہ حوت سال ۱۸۵۹ سفیر انگلیس کلنل داویدسن برای ملاقات نظام بہ قصر وی کہ در شہر واقع بود رفت و وقتیکہ صدر اعظم با سفیر انگلیس از قصر نظام بیرون میرفت براو شلیک[۵۱] شد و دو نفر از مصاحبان صدر اعظم مجروح شدند۔

---

[۵۱] شلیک کردن ۔ گولی چلانا۔

و بخود او گزندی نرسید و بعد ان کسی که شلیک کرده بود با شمشیر
بر سالار جنگ حمله آور گردید اما از خوشبختی وزیر نوکرهاان
مرد را پیش از رسیدن به وی گرفتند ولی از جهت حادثهٔ
مذکور سالار جنگ هیچ متاثر نشده بالکل دا ویدسن بر فیل
سوار شده به سفارت انگلیس رفت و سربازهای صرف
جیب[1] نظام همراه وی بودند. نه سال بعد در ماه جدی سال
۱۸۶۸ام وقتیکه سالار جنگ برای سلام عید به قصر نظام میرفت
دوباره بقصد کشتن وی جدیت نمودند ولی در آن کامیاب
نشدند وقتیکه صدر اعظم به قصر رسید نظام بر کامیاب
نشدن خصم به وی خیلی تهنیت گفت و بعد از آن خوب
معلوم شد که شخصی از تدابیر ملکی سالار جنگ دلتنگ گشته
قصد کشتن وی کرده بود -

تاریخهای عمده

در سال ۱۸۵۷ام بر سفارت انگلیس مهاجمه نمودند-
در سال ۱۸۵۸ام در ولایت شور اپور بلوی شد-
در سال ۱۸۵۹ام برای کشتن سالار جنگ جدیت کردند-
در سال ۱۸۶۸ام دوباره برای کشتن وی سعی نمودند-

باب شانزدهم

---

[1] صرف جیب - سرفخاص

میر محبوب علیخان بہادر مرحوم نظام نہم

روز پنجم ماه حوت سال ۱۸۶۹ م افضل الدوله از دنیای فانی به عالم جاودانی شتافت و در یازدهم همان ماه میر محبوب علیخان بر تخت سلطنت پدر نشانده شد. او ان وقت بچه سه ساله بود و سالارجنگ نایب السلطنه شد و شمس الامرا هم شریک نایب السلطنه مقرر گردید که در امور ملکی به او مدد بدهد. در سال ۱۸۷۵ م ولی عهد دولت انگلیس شاهزاده ادوارد که بعد امپراطور شد به هندوستان نزهت افروز گشت ولی در پروگرام وی سیاحت حیدرآباد داخل نبود. اما سالارجنگ در بمبئی و کلکته به شرف یابی نایل آمد و حضرت والاهم با محبت قلبی او را پذیرفت و علاوه برین دیوک آف سدرلیند که همراه حضرت والا آمده بود سالارجنگ را وعدۂ مؤکد گرفت که به انگلستان برود. در برج حمل سال ۱۸۷۶ م سالارجنگ به انگلستان رفت که عهد خویش را ایفا نماید و سیاحت وی خیلی با شکوه بود و هر جا که رفت چنان با حرمت و عزت با وی رفتار کردند[۱] که با هیچ خارجه به استثنای چند نفر از شاهزادگان نکرده بودند.

سالارجنگ بعد از یک سفر چهار ماه و نیمی به حیدرآباد مراجعت نمود و یاد ادب و مهربانی و بزرگی و عدالت انگلیس را سوغات[۲] آورد.

---

[۱] رفتار کردن - سلوک کردن [۲] سوغات - تحفۂ سفر

حالت ولایت حیدرآباد پیش از زمان سالارجنگ۔

پیش از زمان سالارجنگ طریقۂ جمع خراج حیدرآباد این بود که مالیات را به مردم اجاره می دادند و ولایات به حکام تا مدت معین اجاره داده می شد و اینها ضامن بودند که مالیات مقررشدۂ زمینها را بدولت بدهند و خود حق العمل بگیرند۔ در زمانِ حکومت نظام علی خان اول روپیه چهار آنه از مالیات به اینها می دادند ولی بعد ازان دو آنه شد اما حکومت قدرت داشت هر وقت که خواهد بلوکها را از حکام گرفته به دیگران به سپارد حکومت بلوکها را به کسی می داد که مال الاجاره بیشتر بدهد نه فراست او را می دید و نه اخلاق و عادت وی را خیال می کرد حکام مذکور می خواستند که حتی الامکان از رعیت پول بگیرند و عاقبت الامر در مملکت شلوقی و بی نظمی روی نمود۔ حکام بر رعیت دست تطاول دراز کردند و دولت خود را گول می زدند۔ دفتردارها که ابتداءً معین شده بودند تا زیردست صدر اعظم و پیشکار حساب دولت را انجام بدهند کم کم مقتدر شده می توانستند مالیات دولت را به هر کسی که می خواهند اجاره بدهند۔ حساب خرج دولت معین نبود و صرف دفترهای قبض رسید بطور قدیم موجود بود و اینها هم قابل اعتماد نبود۔

وقتیکه سالارجنگ بر مسندِ وزارت نشست دخل ملک که به سلطنت می رسید بعد از وضع مواجب سپاه

ولایات سه کرور وسه لک بود ولی وجه مواجب اقربای نظام وافغان ها وقشون دیگر مجموعاً از مبلغ مذکور زیادتر می شد. در انوقت هیچ خزانه دولت نبود و حکومت وقت اعتماد خود را چنان از دست داده بود که کسی به او یک هزار روپیه هم قرض نمی داد و در ان زمان دار الحکومه و چندین بلوک دیگر دار الضرب داشتند اگرچه که وزن سکه همه جایکی بود اما حکام ایالات برای نفع خود قیمت را تغییری دادند. تیول داران و زمینداران بسیار بدون اطلاع حکومت بوجود آمدند و به قانون خود عمل نمی کردند مصارف خیراتی خیلی زیاد ولی ترتیب بود و قانون معینی نداشت.

نظم عدلیه خیلی بد بود یعنی عدلیه های قاضی و مفتی و صدارات و نظامت مرافعات[1] جزئی را فیصله میکردند یعنی مرافعاتی که راجع به مذهب یا اختلاف در اموال بود. اما مرافعات بزرگ و دارای اهمیت رانمی گرفتند. عدلیه سلطانیه که مشتمل بر چهار ملا یا قاضی بود مثل عدلیه های دیگر بد بود و صرف مرافعات پای تخت را می گرفت و نیز در ایالت های مملکت هیچ عدلیه نبود و پولیس هم خوب منظم نبود و مردم بذریعه شورش و بلوی ادعای طلب خود را می نمودند یعنی مردم اجاره را به منزل مدیون[2] رهسپار میکردند که منزلش را احاطه بنمایند و کار به اینجا رسید که طلبکاران نظام و صدر اعظمش هم با شورش و بلوی ادعای خود را می نمودند. مردم بلوائی طریقهٔ مذکور را بدون مزاحمت

---

[1] مرافعه - مقدمه - [2] مدیون - بسیر قرضه ہے -

کسی همه جا بخوبی استعمال میکردند و سپاه نظام بجای اینکه بی نظمی ملک را رفع بسازند و به دولت خود مدد بدهند بیشتر باعث زحمت حکومت می شدند۔ قشون زیردست صاحب منصب ماهری نبود و خیلی لازم بود که انها را تربیت داده شود و سربازها هم برای گرفتن مواجب باقی خود که اغلب به انها مرتبانی رسید بلوی میکردند۔ و نیز ملک دارای مدرسه های زیاد نبود که قابل نوشتن باشد۔ اشخاص محترم و اغنیا توجه خود را بطرف تعلیم منعطف نمی ساختند و خیال انها این بود که تعلیم برای ذلیلان لازم است نه که برای امراء و تجارت ملک هیچوقت مثل آن زمان بد نشده بود زیرا که گمرک[1] به قدری زیاد شده بود که مانع از ترقی تجارت می شد و مملکت دارای راه های خوب نبود و از همه بدتر این بود که تمام ادارات حکومت فاسد گشته بود۔

اصلاحات سالار جنگ در امارت دکن۔

وقتیکه سالار جنگ برسند وزارت متمکن گردید حالات حیدرآباد همان بود که ما حالا در حیز تحریر آوردیم ولی صدر اعظم مذکور در مدت چند سال حالت امارت دکن را تغییر داد۔ طریقه تقسیم نمودن ایالات مابین اجاره داران که از سابق مروج بود بتدریج مرتفع گشت و خدمت جمع کردن مالیات به حکام ماهر داده شد و نیز در دار السلطنه و ایالات هر جا خزانه

[1] گمرک۔ کروڑگیری۔

دولت قایم گردید و نتیجه توجه کامل بطرف امور دولتی این شد که اعتبار حکومت زیاد گشت - صرف یک سکه حالی (رایج) قدیم در تمام مملکت نفاذ پذیرفت و عدلیه های خوب قایم شده و پولیس را بیش از پیش منظم ساختند و قشون را به سرکردگی صاحب منصبان با علم تربیت لازم دادند . بعضی از آن صاحب منصبان بومی بودند و بعض فرنگی - سالار جنگ برای مرتفع ساختن ان تعصب و بی اعتنائی که اغنیا و اشخاص بزرگ به تعلیم می داشتند مدرسه مرتبی را برپا ساخت و معلم های ماهر را برای تعلیم مقرر کرد و خواهرزادهٔ خویش را به مدرسه فرستاد که تعلیم بیابد و نیز در شهر دار الفنون های طبی و مهندسی قایم شدند و در تعلیم زبان انگلیسی هم آغاز خوبی شد - گمرکی را که از مال التجاره وارداتی ملک گرفته می شد کم نمودند زیرا که به قدری گمرک زیاد شده بود که مانع از تجارت گشت راه های خوب ساخته شد و نیز کار های لازم رفاه عام و فائده رسان دیگر را هم انجام دادند چنانکه دولت کار ساختن کتل بمبئی و نهر بلکاپور را در دست گرفته با یک حرارتی مشغول کار شد و نیز راه آهن[1] صد و پانزده میلی از سکندرآباد تا وادی ساخته شد و آن اول راه آهنی بود که در دکن کشیده گشت -

وفات سالار جنگ

در هفدهم ماه حوت سال ۱۸۸۳ ام سالار جنگ مرحوم فوت شد و یک سال بعد از مرگ وی اعلیحضرت میر محبوب علیخان بهادر

---

[1] راه آهن - ریل

مغفور امور حکومت را در دست گرفت۔

تاجگذاری اعلیحضرت نواب میر محبوب علیخان بهادر مرحوم

در ۱۲ ماه حوت سال ۱۸۸۴ م اعلیحضرت میر محبوب علیخان به حد بلوغ سلطنتی رسید ولارد ریپان فرمان فرمای هند انگلیس وی را بر مسند حکومت نشانید۔ لارد مذکور اول فرمان فرمای هند بود که به حیدرآباد آمد واز آن وقت هر فرمان فرمای هند در زمان حکومت خود به حیدرآباد می آید لارد مینتو فرمان فرمای ششمی است که در زمان مولف به حیدرآباد رونق افروز گشت۔ در سال ۱۸۸۵ م نزدیک بود که جنگ بر سرحد شمال غربی هند واقع بشود در انوقت نظام مذکور خواست ۱۲ کرور روپیه به انگلیس مدد بدهد اما حکومت انگلیس آن را قبول نکرد و به نظام اذن داد که فوجی را ترتیب بدهد که بتواند در وقت لازم با آن فوج به حکومت انگلیس کمک بکند وابتدای ایمپیریل سرویس تروپس (لشکر خدمت امپراطوری) از اینجا است۔

تولد ولی عهد سلطنت

در سال ۱۸۸۶ م شاهزادهٔ والا تبار نواب میر عثمان علیخان بهادر متولد شد که اکنون جلوه آرای سریر سلطنت دکن است

دادن دائمی ولایت برار بدست انگلیس۔

در ماه عقرب سال ۱۹۰۲ م ولایت برار را به انگلیس تسلیم دائمی نمودند وانگلیس ها با نظام عهد کردند که در عوض آن ۵ کرور روپیه سالانه بد هند ولایت

مزبور را بلافاصله بعد از آمدن لارد کرزن به حیدرآباد به حکومت انگلیس دادند۔

دربار دهلی – در دهم جدی سال ۱۹۰۳ نظام به دهلی رفت که در دربار انجا که برای تاجگذاری اعلیحضرت ادوارد هفتم شده بود شریک بشود در آنجا به نظام لقب گریت کماندر آف بات دادند۔

نزهت افروزی شاهزاده ولی عهد و خانم وی به حیدرآباد – در ماه دلو سال ۱۹۰۶م شاهزاده ولیعهد (پادشاه حال انگلیس) و خانم وی به حیدرآباد تشریف آوردند۔

حالات حیدرآباد در وقت تالیف کتاب – بعد از وفات سالار جنگ اول تا حال امارت حیدرآباد در تمام ادارات ملکی خود ترقی زیادی نمود و هر اداره بهتر مرتب شده نزدیک است که مثل بهترین ادارات تمدن جدید شوند و نیز دولت جوانان منتخب ملک را برای تعلیم طبابت و مهندسی و وکالت هر سال به انگلستان می فرستد و هر سال صد هزار روپیه خرج تعلیم انها را بذمه خود می گیرد و اکنون چند نفر از انها در هر ادارهٔ دولتی ملازم هستند۔ فعلاً راه آهن امارت دکن هفت صد و چهل میل است۔ همه جای ملک بجز بعضی از مواضع داخله راه های خوب موجود است۔ کارخانجات ریسمان و پنبه در حیدرآباد و گلبرگه و اورنگ آباد رو به ترقی است و هر بلوکی دارای مدرسه ایست که در آن زبان

انگلیسی می آموزند ونیز در دہات مشہور و مراکز ولایات چندین
مدرسہ تاسیس کردند وتعلیم انجار ادر زبان بومی قرار دادند
وتقریباً ہر ولایت مریض خانہ دولتی دارد که نظم انجا در دست
طبیب باعلم سپرده میشود۔ مثل ہند انگلیس در امارت دکن
ہم جان و مال مردم محفوظ است وسکۂ ملک رو بہ ترقی است
و دولت عدد قشون غیر منظم را بتدریج کم نمود و برای آب
یاری ملک چندین تدبیر اتخاذ وکم وبیش بہ تکمیل رسید
ونتیجہ اصلاحات متعدد این شد که دخل سلطنت از
قریب ۵۰ کرور روپیہ بہ قریب ۱۰۰ کرور روپیہ ترقی نمود۔

تاریخہای عمده

در سال ۱۸۶۹م اعلیحضرت میر محبوب علیخان مغفور بر
تخت سلطنت نشست۔
در سال ۱۸۷۵م شاہزادهٔ ولیعہد که بعد ازان شاہنشاه ہند
شد بہ حیدرآباد نزہت افروز گشت۔
در سال ۱۸۷۶م سالار جنگ بہ انگلستان رفت۔
در سال ۱۸۸۳م سالار جنگ مرحوم شد۔
در سال ۱۸۸۶م شاہزادهٔ والاتبار میر عثمان علیخان بہادر
که اکنون رونق افروز سریر سلطنت می باشد متولد گردید۔
در سال ۱۹۰۲م ولایت برار بہ انگلیس داده شد۔
در سال ۱۹۰۳م اعلیحضرت نظام مرحوم بہ دہلی رفت که
در دربار تاجگذاری امپراطور ہند شریک بشود۔
در سال ۱۹۰۳م دولت انگلیس نظام مرحوم را بہ لقب جی سی بی

مفتخر ساخت۔
در سال ۱۹۰۶ء شاهزاده ولیعهد (شاه حال) و خانم وی به حیدرآباد تشریف فرما شدند۔

باب پانزدهم

سوانح عمری اعلیحضرت نواب میر محبوب علیخان بهادر مرحوم

در ۲۷ ماه اسد سال ۱۸۶۶ء اعلیحضرت نظام مذکور از کتم عدم بوجود آمد و در اوایل عمرش سالار جنگ توجه مخصوص ازوی مینمود و برای تعلیمش اول کاپتان جان کلارک و بعد کاپتان کلاد کلارک سی. آی. ای. معین شدند در آن اثنا معلمهای ماهر نظام را چنان ریاضات نظامی[51] آموختند که مناسب مرتبه اعلای او باشد و آن ریاضات را او دوست می داشت۔ وقتیکه نظام شانزده ساله شد مدیران[52] مخصوص را مقرر کردند که اعلیحضرت را از امور دولتی مطلع بسازند۔

رفتن نظام به دربار دهلی حکومت انگلیس نظام را وعده گرفت که در دربار دهلی شریک بشود و آن در روز دهم ماه دلو سال ۱۸۷۷ء به وقوع پیوست

---

۵۱ ریاضات نظامی۔ فوجی اسپورٹ۔ ۵۲ مدیر۔ معتمر۔

یعنی ان وقت که وکتوریا ملکهٔ انگلیس خود را شاهنشاه هند اعلان داد۔

سیاحت اول رسمی نظام در سال ۱۸۸۲ء نظام اورنگ آباد را سیاحت نمود۔ در انوقت سالار جنگ هم رکاب وی بود و نظام از جهت ان سیاحت از امور دولتی و نیز از امور دیگر مطلع گردید۔ و این اطلاع برای وی کار آمد بود۔

ملاقات نظام با فرمان فرمای هند در ایام عید میلاد مسیح سال ۱۸۸۳ء نظام با فرمان فرمای هند در کلکته ملاقات کرد و در راه مراجعت خویش در گلبرگه توقف نمود که سنگ بنیاد کارخانهٔ محبوب شاهی انجا را کار بگذارد و در انوقت نظام اعلانی داد که قابل یادگار است و آن این بود که توجه کامل خود مرا زود بطرف مواد ترقی سلطنت ملتفت خواهم ساخت و یقین میکنم که توجه من باعث ترقی ملک و مرفه الحالی و فارغ البالی رعیت خواهد گردید۔

تاجگذاری اعلیحضرت ما پیش از این بیان کردیم که در ۱۲ ماهِ حوت سال ۱۸۸۴ء فرمان فرمای ان وقت هند لارد ریپان میر محبوب علیخان بهادر نظام را به مسند امارت نشانید و چندی نگذشت که نظام این اعلان را داد۔ کمال خوشی من در این است که اهل ملک خودم را به بینم که با امنیت و ثروت زندگی کنند و در ترقی علم و مواد ثروت و ترفیع صنایع و اختراعات

مشغول باشند زیرا که ازاین قبیل جدیت ایشان
تاریکی ملک مرتفع خواهد گشت و از جهت فطانت و علم
ملت ملک را مدد و فائده خواهد رسید امید بزرگ
دارم که صدر اعظم و حکام دیگر به حفظ و اعانت من اعتماد نموده
امر به معروف و نهی از منکر را نصب العین خود خواهند
ساخت و بدون خوف و تملق حقوق ملت را حفظ خواهند
نمود۔

نظام به لقب جی سی آی مفتخر گردید

۱۴ ماه حوت سال ۱۸۸۵ اعلیاحضرت ملکه
انگلیس نظام را به لقب گراند کماندر آف دی استار
آف اندیا (فرمانده بزرگ ستارهٔ هند) مفتخر ساخت۔

خواهش مدد دادن نظام به حکومت انگلیس

در همان سال نظام
وقتیکه انگلیس ها در جنگ سودان مشغول بودند خواست
که از قشون خود به انها کمک بکند و بعد از آن هم وقتیکه
احتمال خطر حمله روس به ملک افغانستان می رفت نظام
مذکور باز برای دادن مدد به انگلیس ها آماده گردید۔

افتتاح راه آهن نو

در نهم حمل سال ۱۸۸۶ م نظام
راه آهن عریض هشتاد و هفت
میلی را که از سکندر آباد تا ورنگل ساخته شده بود افتتاح فرمود۔

شاهزادگانی که در ایام نظام مرحوم به حیدر آباد آمدند

ڈیوک آف کانات و خانمش۔
شاهزاده البرت و کتر امپراطور
حال روس۔ و ولیعهد المان۔

شاهزاده فرانسز فردیناند ولیعهد اطریش و ولی عهد دنمارک
ولیعهد یونان ـ شاهزاده ولیعهد انگلیس و خانم وی ـ

تاریخهای عمده

درسال ۱۸۶۶ء اعلیحضرت میر محبوب علیخان بهادر متولد گشت
درسال ۱۸۷۷ء نظام مذکور در دربار دهلی که دران ملکه وکتوریا
خودرا شاهنشاه هند اعلان داده بود رفت ـ
درسال ۱۸۸۲ء سیاحت اول رسمی در ملک خود نمود ـ
درسال ۱۸۸۳ء با فرمان فرمای هند در کلکته ملاقات کرد ـ
درسال ۱۸۸۳ء کارخانه گلبرگه را افتتاح نمود ـ
درسال ۱۸۸۴ء بر مسند حکومت نشست ـ
درسال ۱۸۸۵ء به لقب جی ـ سی ـ ایس ـ آی مفتخر گردید ـ
درسال ۱۸۸۶ء راه آهن نور را افتتاح نمود ـ

باب شانزدهم

تیولهای سمستان و پایگاه

چند سمستان و تیولهای دیگر در امارت دکن شامل است
و آن تیول داران در نظم و نسق تیول خویش تقریباً آزاد
هستند و ما بعضی از آن تیولهای مهم را در اینجا در حیز تحریر
می آوریم ـ

سمستان امرچنتا

سمستان امرچنتا در ولایت رایچور واقع است و مساحت آن ۱۹۰ میل مربع است و ۳۴۱۴۷ نفر جمعیت دارد و دخل انجا یک صد و چهل هزار روپیه سالانه می باشد و تیولدار مزبور هر سال ۶۳۶۴ هزار روپیه به حکومت نظام پیش کش می دهد.

سمستان گدوال

سمستان گدوال هم در ولایت رایچور واقع است و رود کرشنا سمستان گدوال و امرچنتا را از هم جدا می سازد. مساحت تیول مذکور ۸۶۴ میل مربع است و سیصد هزار روپیه دخل سالانه دارد و ۹۶۴۹۱ نفر جمعیت و ۸۶۸۴۰ روپیه به حکومت نظام هر سال پیش کش می دهد. سمستان گدوال خیلی قبل از تاسیس امارت حیدرآباد در دکن قایم شده بود. در زمان سابق تیول مذکور سکه از خود داشت و هنوز سکه ان در ولایت رایچور مروج است و آن را روپیه گدوالی می نامند.

سمستان جات پول

سمستان جات پول در ولایت محبوب نگر واقع است و مساحت ان ۱۹۱ میل مربع است و سرشماریش ۳۱۶۱۳ و دخل انجا یکصد نود هزار روپیه می باشد و ۷۳۵۳۷ روپیه به حکومت نظام سالانه پیش کش می دهد و از کتب معلوم می شود که در اواسط قرن سیزدهم فرمان روایان انجا تغیر یافتند اما کسی نمی داند که از چند سال تیول مذکور قایم است.

سمستان پالانچا

سمستان پالانچا در ولایت ورنگل واقع است و مساحت آن ۸۰۰ میل

مربع می باشد و ۳۸۷۲۴ نفر جمعیت دارد و دخل سالانه انجا هفتاد هزار روپیه است و تقریباً چهل هزار روپیه به حکومت نظام سالانه پیش کش می دهد۔ راجهٔ انجا در ولایت گوداوری تیولهای بدراچلم و رکاپالی راهم دارد و ولایت گوداوری در ایالت مدراس واقع است۔ معلوم می شود که قبل از پراتا پارودارای ورنگل سمستان مذکور در دکن وجود داشت و در اواخر قرن هیجدهم ملحق به حکومت نظام گردید۔

سمستان وان پارتی

سمستان وان پارتی در ولایت محبوب نگر واقع است و ۴۵۰ میل مربع است۔ ۶۲۱۹۷ نفر جمعیت دارد و دخل انجا یک صد و پنجاه هزار روپیه می باشد و هر سال ۷۶۸۸۳ روپیه به حکومت نظام پیش کش می دهد۔

تیولهای پایگاه

مساحت تیولهای پایگاه تقریباً ۴۱۳۴ میل مربع می باشد و سکنه انجا یک کرور و دویست و هفتاد و پنج هزار است و هشت کرور روپیه دخل سالانه دارد۔ تاریخ پایگاه از اواسط قرن هیجدهم شروع می شود و در آن زمان نظام علیخان ابو الفتح خان را بر منصب سرداری ۱۰ هزار سوار مقرر کرد و نیز مشارٌ الیه را به لقب تیغ جنگ و شمس الامرا مفتخر گردانید۔ ده هزار سوار مذکور ابتدای قشون پایگاه بودند و نظام تیولهای پایگاه را به تیغ جنگ مرحمت نمود که از دخل ان مواجب قشون را ادا بسازد۔ بعد از وفات ابو الفتح خان فرزندش محمد فخر الدین خان جای وی را گرفت مشارٌ الیه در سال ۱۸۰۰ ام دختر نظام را گرفت

و در سال ۱۸۲۷ انظام او را به لقب امیر کبیر مفتخر ساخت او در سال ۱۸۵۵ مرحوم شد و پنج فرزند داشت - در سال ۱۸۶۹ ام که افضل الدوله نظام از جهان فانی به عالم جاودانی شتافت فرزند سوم فخر الدین خان رفیع الدین خان شریک نایب السلطنه مقرر گردید و سالار جنگ نایب السلطنه بود در سال ۱۸۷۷ که رفیع الدینخان مرحوم شد برادر کوچکش را شریک نایب السلطنه مقرر نمودند پس از آن تیولهای پایگاه مابین فرزندان رفیع الدینخان یعنی سر آسمانجاه و رشید الدینخان منقسم گردید و چون در سال ۱۸۸۱ ام رشید الدینخان مرد حصه وی مابین فرزندانش یعنی سر خورشید جاه و سر وقار الامرا تقسیم شد از سال ۱۸۸۸ تا سال ۱۸۹۳ سر آسمانجاه خدمت وزارت امارت دکن را انجام میداد و در سال ۱۸۹۸ جان خود را به اجل سپرد و مشار الیه یک فرزند داشت که حالا نماینده خانواده او است و بعد از سر آسمانجاه سر وقار الامرا وزیر مقرر شد و مشار الیه تا سال ۱۹۰۱ خدمت وزارت را انجام داد و در سال بعد جان خود را بحق تسلیم نمود - سر وقار الامرا دو فرزند داشت یعنی سلطان الملک و ولی الدینخان (دوم حالا معین المهام فوج یعنی وزیر جنگ است) در سال ۱۹۰۳ سر خورشید جاه برحمت ایزدی پیوست و او هم دو فرزند داشت یعنی ظفر جنگ و امام جنگ در سال ۱۹۰۷ فوت ظفر جنگ اتفاق افتاد -

تیولهای سالار جنگ | مساحت تیولهای سالار جنگ ۱۴۸۷ میل مربع است و ۸۰۱۵۰ جمعیت دارد و دخل آنجا یک کرور و سیصد و بیست هزار روپیه است - اکنون نواب سالار جنگ نوه سالار جنگ اول که از انگلیس لقب جی سی ایس آئی داشت و وزیر بزرگی بود تیولهای مذکور را نگاه میدارد سالار جنگ اول سی سال در امارت حیدرآباد حکومت نمود و او دو فرزند داشت یعنی نواب لیاقت علیخان و نواب سعادت علیخان اول وزیر نظام مرحوم بود از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۷ خدمت خود را انجام داد و در سال ۱۸۸۹ مشار الیه در عنفوان شباب و تقریباً بیست و هفت ساله بود مرحوم شد - نواب لیاقت علیخان یک فرزند دارد که اکنون نماینده خانواده او است -

خاتمه

اعلیحضرت قدر قدرت ہمایون نواب میر عثمان علیخان بہادر جی سی ایس آئی شاہ دکن خلد اللہ ملکہ و سلطانہ

اصل انگلیسی این کتاب در زمان سلطنت شاہ جنت مکان اعلیحضرت میر محبوب علیخان تالیف شدہ و شرح حال اعلیحضرت قدر قدرت ہمایون نواب میر عثمان علیخان بہادر شاہ دکن ادام اللہ ایام سلطنتہ دران درج نیست لہذا (احقر مترجم) اجمالی از سوانح عمری و وضع سلطنت پادشاہ جمجاہ وقت راہی نگارم تا کتاب ناقص نماند و خوانندگان را نفع تام حاصل گردد۔

اعلیحضرت میر محبوب علیخان بہادر در روز سہ شنبہ چہارم رمضان المبارک سال ۱۳۲۹ ہجری موافق ہفتم برج سنبلہ ۱۹۱۱ میلادی ازاین جہان فانی بہ عالم جاودانی شتافت و سہ روز بعد کہ ملت از مراسم تجہیز و تکفین و ختم پادشاہ خود فارغ شد فرزند ارجمندش اعلیحضرت دارا شوکت سلیمان حشمت پادشاہ دل آگاہ نواب میر عثمان علیخان بہادر خلد اللہ ملکہ و سلطانہ بر تخت سلطنت دکن جلوس فرمود درحالیکہ کلنل پنہہ سفیر دولت انگلیس و عمایدو بزرگان ملک حاضر بودند و اکنون سال ششم سلطنت با برکت و میمنت اعلیحضرت است۔

اعلیحضرت نواب میر عثمان علیخان بہادر ادام اللہ ملکہ و سلطانہ در شب چہارشنبہ جمادی الثانیہ ۱۳۰۳ ہجری متولد و قرۃ العین سلطنت گردید۔

در ایام طفولیت معلمان کامل و لله های ماهر برای تعلیم و تربیت اعلیحضرت مقرر شدند و آنچه برای ولی عهد یک مملکت لازم بود آموختند وجود مبارک در ایام ولیعهدی علوم عربی و فارسی و اردو و انگلیسی آموختند و در مشق نظام و سواری و تیراندازی مهارتی به سزا تحصیل فرموده استعداد فیصله مرافعات و اصدار احکام و فرامین را به کمال رسانند در سال اول سلطنت اعلیحضرت همایون مهاراجه کشن پرشاد بهادر یمین السلطنة خدمت وزارت را انجام می داد و بعد از او گرفته به نواب یوسف علیخان سالار جنگ سوم عطا شد معزی الیه از سال ۱۹۱۲ تا سال ۱۹۱۴ به منصب وزارت عظمی مفتخر بود و بعد معزول گردید

اصلاحات جزئی که در زمان اعلیحضرت شده بی شمار و در هر ادارهٔ دولتی نمایان است و رئیس اداره مجاز است که تدبیرات ترقی و اصلاح ادارهٔ خود را به اعلیحضرت پیش نهاد نموده قبولی و تصدیق بگیرد۔

از اصلاحات کلی یک قوهٔ برق است که شب حیدرآباد را چون روز روشن ساخته۔ دیگر توسیع راه آهن است که از سکندرآباد تا محبوب نگر ۸۰ میل کشیده شده۔ دیگر ادارهٔ آرایش بلده است که بحکم اعلیحضرت قایم گشته و در مدت چند سال تمام شهر را مثل یک باغ بزرگ مشتمل بر خیابانها و انهار و اشجار خواهد ساخت۔

دیگر آبگیر[۵] عثمان ساگر است که قریب به اتمام و بر آبادی

---

[۵] آبگیر۔ تالاب۔

رفاه شهر و اطراف خواهد افزود. در روز دوم حمل سال ۱۹۱۳ م
خود اعلیحضرت سنگ اول بنیاد آبگیر عثمان ساگر را بدست
خود نهادند در حالتیکه تمام اعیان دولت و ملت حیدر آباد
و سفیر دولت انگلیس حاضر بودند. جهت ساختن آبگیر مذکور
این شد که در سال ۱۹۰۸ میلادی سیلاب یک حصهٔ بزرگ
حیدر آباد را برد و بسیاری از جان و مال مردم تلف شد۔
مهندس مشهور هند ویوس ورایا را که بعد صدر اعظم امارت
میسور شد برای تدبیر منع سیلاب آوردند و او رای
داد که دو سد بزرگ ساخته شود یکی بر رود موسی و یکی
بر رود عیسی (دو رود مذکور در بالای حیدر آباد یکی شده
از وسط شهر عبور می کنند) در صورت بودن سد آب فصل باران
هر قدر باشد جمع شده در فصول دیگر به تدریج به حیدر آباد
و اطراف داده می شود. اکنون شروع به ساختن سد
رود موسیٰ شده سد رود عیسیٰ بعد از این ساخته خواهد شد۔
ارتفاع سد چهل و یک ذرع و کسری است و از ان
یک نهر سرپوشیده که دوازده میل طول خواهد داشت
ساخته میشود و لولهٔ آبی کار میگذارند که آب به دو کرور
نفس بدهد۔ بر سنگ بنیاد مضمون ذیل در اردو و
انگلیسی کنده بود۔
این سنگ بنیاد را اعلیحضرت همایون نواب میر
عثمان علیخان بهادر نظام در سال دوم سلطنت خود ۱۹۱۳
میلادی کار گذاشتند۔

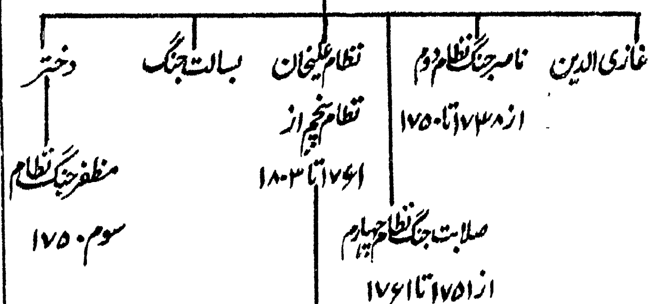
(۹)

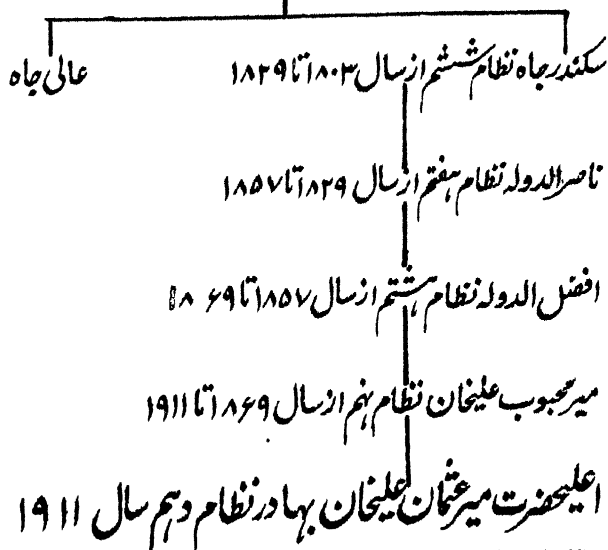
شجرۂ نسب اعلیحضرت نظام

عابد قلی خان

فیروز جنگ

نظام الملک آصفجاہ نظام اول از ۱۷۱۲ تا ۱۷۴۸





نظامهای دکن

در سال ۱۷۲۳ نظام الملک آصفجاه خود را مستقل اعلان داد و
در سال ۱۷۴۸ وفات او اتفاق افتاد
در سال ۱۷۴۸ ناصر جنگ زمام سلطنت را در دست گرفت و
در سال ۱۷۵۰ کشته شد۔
در سال ۱۷۵۰ مظفر جنگ بر تخت نشست و در ۱۷۵۰ کشته شد
در سال ۱۷۵۱ صلابت جنگ سریر آرای سلطنت گردید و
در سال ۱۷۶۱ او را خلع نمودند۔
در سال ۱۷۶۱ نظام علیخان بر تخت سلطنت جلوس نمود و
در سال ۱۸۰۳ مرد۔
در سال ۱۸۰۳ سکندر جاه عنان حکومت بدست گرفت و
در سال ۱۸۲۹ جان خود را به اجل سپرد۔
در سال ۱۸۲۹ ناصر الدوله سریر سلطنت را از جلوس خود مزین ساخت و
در سال ۱۸۵۷ وفات کرد۔
در سال ۱۸۵۷ افضل الدوله سریر آرای سلطنت گردید و
در سال ۱۸۶۹ برحمت ایزدی پیوست۔
در سال ۱۸۶۹ ام اعلیحضرت میر محبوب علیخان بر تخت نشست و
در سال ۱۹۱۱ ام مرحوم شد۔
اعلیحضرت قدر قدرت میر عثمان علیخان بهادر فتح جنگ
نظام الدوله نظام الملک نظام حال در سال ۱۹۱۱ میلادی
تخت سلطنت را جلوه افزود۔

سلسلہ وزرای دکن

نواب دیانت خان وزیر اول

ازسال ۱۷۵۰ تا ۱۷۵۲ راجہ رگھوناتھ داس۔

ازسال ۱۷۵۲ تا ۱۷۵۵ سید لشکر خان۔

ازسال ۱۷۵۵ تا ۱۷۵۸ نواب شاہنواز خان۔

ازسال ۱۷۵۸ تا ۱۷۶۱ نواب بسالت جنگ۔

ازسال ۱۷۶۱ تا ۱۷۶۳ راجہ پرتاب ونت۔

ازسال ۱۷۶۵ تا ۱۷۷۵ نواب سید لشکر خان۔

ازسال ۱۷۷۵ تا ۱۷۷۸ نواب شمس الملک وقار الدولہ۔

تا ۱۸۰۴ عظیم الامرا ارسطو جاہ (ابتدای وزارتش معلوم نیست)

ازسال ۱۸۰۴ تا ۱۸۰۸ نواب میر عالم۔

ازسال ۱۸۰۹ تا ۱۸۳۲ منیر الملک۔

ازسال ۱۸۳۲ تا ۱۸۴۳ راجہ چندو لال۔

ازسال ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۶ راجہ رام بخش۔

ازسال ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۸ نواب سراج الملک۔

ازسال ۱۸۴۸ نواب امجد الملک۔

ازسال ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ نواب شمس الامرا۔

ازسال ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۱ راجہ رام بخش۔

سال ۱۸۵۱ ام راجہ گنیش راؤ۔

ازسال ۱۸۵۱ ام تا ۱۸۵۳ نواب سراج الملک۔

ازسال ۱۸۵۳ تا ۱۸۸۳ نواب سر سالار جنگ جی۔سی۔ایس۔ای

ازسال ۱۸۸۴ تا ۱۸۸۷ نواب میر لایق علیخان سالار جنگ۔

ازسال ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۲ نواب سرآسمانجاه - کی سی آئی - ای
ازسال ۱۸۹۲ تا ۱۹۰۱ نواب سروقار الامراء -
ازسال ۱۹۰۱ تا ۱۹۱۲ مہاراجہ کشن پرشاد -

سفیرہای انگلیس در حیدرآباد

مستر ہولانڈ سال ۱۷۷۹م
مستر جی گرانت ازسال ۱۷۸۰ تا ۱۷۸۴م -
مستر آرجانسن ازسال ۱۷۸۵ تا ۱۷۸۷م -
کپتان کناوای از ۱۷۸۸ تا ۱۷۹۳م -
کپتان ڈبلیو کرک پاتریک از ۱۷۹۴ تا ۱۷۹۷م -
کپتان جی ای کرک پاتریک از ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۵م -
مستر اچ روسل از ۱۸۰۵ تا ۱۸۰۶م -
کپتان سیدن ہام از ۱۸۰۶ تا ۱۸۱۰م -
لفٹنٹ سی روسل از ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۱م -
مستر اچ روسل از ۱۸۱۱ تا ۱۸۲۰م -
مستر مٹکاف از ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۵م -
مستر ڈبلیو بی مارٹین از ۱۸۲۵ تا ۱۸۳۰م -
مستر راونشا درسال ۱۸۳۰م -
کلنل جی استوارت از ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۸م -
ماجور جی کامران درسال ۱۸۳۸م -
کلنل جی فریزر از ۱۸۳۸ تا ۱۸۵۲م -
ماجور سی داویدسن درسال ۱۸۵۲م -
کلنل لوسی بی درسال ۱۸۵۳م -

مسٹر جی ای بوشبی از ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۶ء م۔
کپتان تارن ہیل در سال ۱۸۵۶ء م۔
کلنل سی داویدسن سی بی ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۲ م۔
سر جی یول کی سی ایس ای از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۷ م۔
سر رچارڈ ٹمپل کی سی ایس ای در سال ۱۸۶۷ م۔
سر رابرٹس سی بی سی ایس آئی در سال ۱۸۶۸ م
مسٹر سی بی ساندرس سی بی از ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۵ م
کلنل میڈ از ۱۸۷۵ تا ۱۸۸۱ م۔
سر استوارٹ بایلی کی سی ایس آئی سی آئی ای از ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۲ م
مسٹر ڈبلیو بی جانس از ۱۸۸۲ تا ۱۸۸۳ م۔
مسٹر جی جی کاردری از ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۸ م۔
مسٹر ای بی ہوئل در سال ۱۸۸۸ تا
سر ڈینس فیتنز پاٹریک سی آئی ای از ۱۸۸۹ تا ۱۸۹۱ م۔
سر جیمس پلودن کی سی ایس آئی از ۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰ م۔
کلنل سر داوید بار کی سی ایس آئی از ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ م۔
مسٹر سی ایس بایلی سی ایس آئی از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۸ م۔
مسٹر ام اف اودویر در سال ۱۹۰۸ م

سلاطین بہمنی

حسن گنگو ظفر خان سال ۷۴۸ ہجری موافق ۱۳۴۷ میلادی
محمد اول سال ۷۵۹ ھ موافق ۱۳۵۸ م۔
مجاہد سال ۷۷۶ ھ موافق ۱۳۷۵ م۔

داود	سال ۷۸۰ھ موافق ۱۳۷۸م
محمود اول	سال ۷۸۰ھ موافق ۱۳۷۸م
غیاث الدین	سال ۷۹۹ھ موافق ۱۳۹۷م
شمس الدین	سال ۷۹۹ھ موافق ۱۳۹۷م
فیروز	سال ۸۰۰ھ موافق ۱۳۹۷م
احمد اول	سال ۸۲۵ھ موافق ۱۴۲۲م
احمد دوم	سال ۸۳۸ھ موافق ۱۴۳۵م
ہمایون	سال ۸۶۲ھ موافق ۱۴۵۳م
نظام	سال ۸۶۵ھ موافق ۱۴۶۱م
محمد دوم	سال ۸۶۷ھ موافق ۱۴۶۳م
محمود دوم	سال ۸۸۷ھ موافق ۱۴۸۲م
احمد سوم	سال ۹۲۴ھ موافق ۱۵۱۸م
علاء الدین	سال ۹۲۷ھ موافق ۱۵۲۰م
ولی اللہ	سال ۹۲۹ھ موافق ۱۵۲۲م
کلیم اللہ	سال ۹۳۲ھ موافق ۱۵۲۵م

سلاطین عادل شاہی بیجاپور

یوسف عادل شاہ	سال ۸۹۵ھ موافق ۱۴۸۹م
اسمٰعیل عادل شاہ	سال ۹۱۵ھ موافق ۱۵۱۰م
ملو عادل شاہ	سال ۹۴۱ھ موافق ۱۵۳۴م
ابراہیم عادل شاہ اول	سال ۹۴۱ھ موافق ۱۵۳۵م
علی عادل شاہ	سال ۹۶۵ھ موافق ۱۵۵۷م
ابراہیم عادل شاہ دوم	سال ۹۸۷ھ موافق ۱۵۷۹م

سلاطین نظام شاہی احمد نگر

احمد نظام شاہ اول ۸۹۶ ھ موافق ۱۴۹۰ م
برہان نظام شاہ اول ۹۱۴ ھ موافق ۱۵۰۸ م
حسین نظام شاہ ۹۶۱ ھ موافق ۱۵۵۳ م
مرتضی نظام شاہ ۹۷۲ ھ موافق ۱۵۶۵ م
میران حسین نظام شاہ ۹۹۶ ھ موافق ۱۵۸۸ م
اسمعیل نظام شاہ ۹۹۷ ھ موافق ۱۵۸۸ م
برہان نظام شاہ دوم ۹۹۹ ھ موافق ۱۵۹۰ م
ابراہیم نظام شاہ ۱۰۰۳ ھ موافق ۱۵۹۴ م
احمد نظام شاہ دوم ۱۰۰۴ ھ موافق ۱۵۹۴ م
بہادر نظام شاہ ۱۰۰۴ ھ موافق ۱۵۹۵ م

سلاطین قطب شاہی گولکنڈہ

سلطان قلی قطب شاہ سال ۹۱۸ ھ موافق ۱۵۱۲ م
جمشید قلی قطب شاہ سال ۹۴۰ ھ موافق ۱۵۴۳ م
سبحان قلی قطب شاہ سال ۹۵۷ ھ موافق ۱۵۵۰ م
ابراہیم قلی قطب شاہ سال ۹۵۷ ھ موافق ۱۵۵۰ م
محمد قلی قطب شاہ سال ۹۸۸ ھ موافق ۱۵۸۰ م

تمام شد

